

۴۵  
۱



کتابخانه

قطیف  
عبدالکبیر

(عدد)

۴

# سیارک در جوهر

مؤلفش بزبان فرانسوی :: مترجمش بزبان ترکی عثمانی  
(ژولورن muller jagomack احمد احسان)

مترجمش

mularajemask barakatun زبان فارسی mulleffash barakatun  
tushay asmanie, barakelunon فرانسیس  
ahmed-ehsan. موهظری zulvern.  
farsie mahmoud lerzay

دار السلطنة کابل در مطبعة عنایت بزبور طبع آراسته گردیده است

سنه ۱۳۳۱

Ketabton.com

۵۳  
۱

# بسم الله الرحمن الرحيم

یکدو سخن در باب طبع کتاب

مردمان ملک ما چون هنوز بخواندن آثار ادبیه و فنیه طرز تو عادت نگرفته اند و چشمها و ذهنهای شان با همان اثرهای طرز قدیم آموخته گئی دارد از انسیب یکدو کتابی که تا بحال در طبعه عنایت چاپ شده و شیوه تحریر و تالیف آن بیک اصول نو و اسلوب این عصر و زمان ترقی تو میباشد بر خلاف امرواری که داشتیم مظهر رغبت عمومی نگرددند کتابهای انسانی که در مملکت ما خوانده میشود مانند ورقه گلستانه چاپی، چاردریش و امثال آن بدرجه لایعنی و مضر اخلاق است که حد و نهایت ندارد ولی بکمال افسوس می بینم که هنوز از بعضی نسخه های آن که در طبعه های هندستان چاپ میشود و بملک ما می آید بکمال رغبت گرفته و خوانده

( ۳ )

میشوند و نتیجه آن این است که فکرها و خیالات خوانندگان آنرا بخیرا  
فات و سخنان بی معنی که نه فایده دین و نه منفعت دنیا است پر و نملو میسازد .  
کتابهای افسانه دیگری که از آثار مهمه ادبیات فارسی شعرده میشود مانند  
شهنامه فردوسی ، و سکندرنامه نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا  
جامی رحمة الله علیه ، و غیره که همه آنها نظم است و مصنفین آنها داد سخن  
طرازی را در آن داده اند آنها نیز خیلی معلق و پیچیده میباشد که فهمیدن  
آنها کار هر خواننده و نویسنده نیست . شمسه و قهقهه ، بهار دانش ، انوار  
سهیلی ، و امثال آن نیز آنقدر آسان و سرریع الفهم نیست که بسواد خوانی  
محض از آن استنباط مدعا بشود .

حالا که زمان زمان ترقی و تجدداست . در هر چیز یک نوی و تازه گمی دیده  
میشود . بسیار افسوس است که مردمان ما آن کتابهای قدیمه فیشن بچار  
صد و پنجاه ساله پیش ازین را میخوانند ، و بخيال خودشان می آید که می  
فهمند ، و از کتاب افسانه ( سیاحت بر دور ادور زمین بهشتاد روز ) که  
مترجم آنرا بصورت یک مکالمه عادتی و بسیار ساده نوشته است معلق و  
پیچیده گفته بخواندن آن رغبت نمیکند . و این نیست مگر اینکه ذهنها و  
چشمهای مردمان ملک ما بهمان اصول انشا و طرز تخریر قدیمه عادت گرفته  
است . و چون این کتابهای افسانه های جدید که آنرا بزبان ( ناول ) میگویند  
یک شیوه جدید نواصولی دارد از آنرو برای آنچنان اشخاص فایده غیر

( ۴ )

سند . و مظهر رغبت نمیکردد . و چون بنای این افسانه هابر علم و فن . و موضوع شده و اکثر مردمان از آن بیخبر است اینهم . و موجب مغلق شناختن آن میشود .

با وجود اینهم چون مقصد یگانه مالز تاسیس ( مطبعه عنایت ) این است که آثار جدید این عصر و زمان حاضر را طبع ، و نشر نماییم ، و مردمان و طن خود را آهسته آهسته به علم و فن رهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت شان التفاتی نکرده باز به طبع ناول فنی ( سیاحت در جو هوا ) امر و اجازه نمودیم . هر گاه در صدی یک آدم آنرا بخواند و بفهمد باز ما آنرا فایده شمرده در بی تجارت آن نمیکردیم . ذاتاً مقصد مالز تاسیس مطبعه عنایت تجارت فی بلکه نشر علم و معرفت است .

( سیاحت در جو هوا ) نیز از آثار ( زول ورن ) نام ادیب فرانسویست که در نوشتن ناولهای فنی شهرت فوق العاده را مالک است اگر چه اکثر ناولهای افسانه هاتصوری و خیالی میباشد ولی چون آن تصور و خیال بر علم و فن بنیافته باشد تنه ساعت تیری فی ، بلکه فواید علمی نیز میرساند در وقتی که ( زول ورن ) این ناول را مینوشت هنوز اوروپاها — یعنی طیاره های آنکه ماشینیهای پرواز — و ( ژیباین ) نام بالونهای ماشین دار بوجود دنیا آمده بود . همان تصور بود که خیال را بحقیقت تبدیل نمود . ناول سیاحت جو هوا نیز مانند سیاحت بر دور ادور زمین از فرانسوی

به ترکی عثمانی ، و از ترکی عزیز بنیان ( محمود طرزی ) بزبان فارسی  
 ترجمه کرده است . ما طبع و نشر این اثر را ازین سبب آرزو نمودیم که ازین  
 گونه اثرهای جدید در مملکت ما بسایه عرفان آیه اعلی حضرت قبله که  
 مقدس اعظم روحی له فداء ( سراج المآل و الدین ) خلد الله ملکة افزونی  
 گیرد . و اگر درینوقت خواننده نیابد در استقبال امیدواریم که انشاء الله  
 اینگونه اثرها را اولاد و وطن بکمال ذوق و شوق بخوانند . و بسی استفاده  
 از آن بتوانند . و من الله التوفیق .

امضا

محمد علی معینی

۱۳۰۲



( ٦ )

# سینه کار جو هووال

باب اول

يك مسئله که مجالسهای علمیه در آن متخیر مینماید در بخاطر مور میکند ؟

« دوروم ! دوروم ! دوروم ! » دو تفنگچه در يك آن صدا کرد. يك گاوی که پنجه قدم به آنسو میچیرید گله يك تفنگچه را بر استخوان کمر خود بخورد. حالا آنکه حیوان بیچاره در مسئله هیچ داخل نبوده سراسر میگناه بود .

خواهید پرسید که « دوئللو » ( ١ ) کنندگان - یعنی همدیگر خود را به تفنگچه زنند کتر اچه شد ؟ خبر بدیم که آنها را هیچ ضرری نرسید . آیدوئللو کنندگان که باشند ؟ نام آنها را نمیشناسیم ، اما چیزی که معلومست

( ١ ) دوئللو یک عادت بسیار بد و ناگوار مردم فرنگ است که اگر در مابین دو شخص يك تخنی پیش شود ، یا آن دو شخص بر يك معشوقه با همدیگر رقیب شوند ، یا آنکه یکی آند دیگری را حقارت کند همدیگر خودشان را به دوئللو - یعنی همدیگر کشی - دعوت میکنند . از هر دو طرف شاهد گرفته میشود ، بولیس هم حاضر میشود . در هر جاو بهر گونه سلاحی که شرط شده باشد به اصول و قاعده که دارند یا به تفنگچه یا کربش و غیره با همدیگر جنگ و مبارزه میکنند .

## ( V )

استقدر است که یکی ازین دو جنتلمن دوئللو کنند. پیرتر آن انگلیز. و جوانتر  
 آن امریکائیست. هر کادر باب گاو بیچاره که خورده تحقیقات بعمل آریم  
 که آیا در یک و کدام سرزمین این کله را بغیر حق خورده؟ در نیاباب هیچ  
 مشکلات نمی بینیم! زیرا این گاو بیچاره در ساحل طرف راست تالاب  
 (نیاغارا) در نزدیک پل معانی که سه میل دورتر از شلاله مشهور (نیاغارا)  
 است در یک چمنزاری چرامینمود. پس معلوم شد که دوئللو - یعنی همدیگر  
 کشی - نیز در همین موضع که از اضنی ممالک جماهیر متفقہ امریکار ابار اضنی  
 کانادار بط داده است بوقوع آمده است.

جنتلمن انگلیزی، و جنتلمن امریکایی چون تفنگچه های خود را  
 بر همدیگر خالی کردند؛ و گله ها بخطر افتد یکی بر گاو، و یکی بر تنه یکدیگر ختی  
 بر خورد انگلیز بسوی امریکایی پیش آمده گفت:

— بر ادعای خود باز ثابت قدم که بیت (رول بر تانیا) سروده میشد!

— منم بر ادعای خود ثابتم که بیت (یانقی دوول) سروده میشد!

بنابراین گفتگو نزدیک بود که باز مجادله و دوئللو دوم بار آغاز کند. ولی

شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بمیانگیری برآمده گفتند:

— در گذرید! و دیگر مجادله را لزوم نیست! ما حکم میکنیم که هم بیت

(رول بر تانیا)، و هم بیت (یانقی دوول) سروده شده است. حالاهمین

قدر بیست! برویم طعام بخوریم.

این سخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطارت بسوی  
طعامخانه که در آن جو او بودند رفتند . این يك معلوم نشد که آیا انگلیزی  
حق دارد یا امریکایی ؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو نالو برای يك مسئله  
بسیار عجیب و غریبی وقوع عیافتی که از چند ماه باینطرف فکرهای مردمان  
بر عتیق ( ۱ ) و بر جدید ( ۲ ) راز بر وزیر کرده است .

حالا مرق و اندیشه میکنند که آیا مسئله عبارت از چیست ؟ اما پیش  
از آنکه از کیفیت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور این مسئله  
هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظر ها و دوزینه ها متوجه نشده است .  
مسئله اینست که یکشب بیشتر از وقوع دو نالو در مابین جنتل من انگلیزی  
و امریکایی نزدیک به نیمشب از جو هوا یکصدای طرم که لاره بسیار  
خوش آهنگی میتواخت بگوش مردمان زمین که در نواحی شالاله ( سیانگارا )  
ساکن هستند بر خورده است . بعضی از شنوندگان اینصدای طرم آسمانی  
ادعا میکردند که لاره بیت ملئی ( رول بر تانیا ) ی انگلیزی سروده  
میشد . بعضی ادعا میکردند که لاره بیت ملئی ( یانقی دوول ) امریکایی  
سروده میشد .

آیا این صدای طرم هوایی را چه معنی بد هیم ؟ و چگونه تفسیر کنیم ؟  
اگر زمانهای اساطیر الاواین قدیم میبود خیالهای تخیلهای شهابالشیای برهمنها

( ۱ ) بر عتیق یعنی خشکه کهنه که به اصطلاح فن جغرافیا عبارت از قطعه های اورویا ،  
آسیا ، افریقا میباشد . ( ۲ ) بر جدید یعنی خشکه نو که عبارت از قطعه امریکاست .



( ۹ )

ولشکرهای دیوها و طرم نواختن آنها تصور میشد! حال آنکه در بنعصر  
 آنچنان خیالها و تصور هزار آب شسته .  
 پس چه گفته شود؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است  
 یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوا نواخته اند! بواقعیکه  
 همچنین باید حکم شود . زیرا دیگر چیزی معقولی گفتن نامعقول است .  
 اما هزار افسوس که این حکم معقول را نیز داده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی  
 دهشتناکست . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (نیازارا)  
 شنیده میشد، و سبب دوئلوی دو جنتمن و هلاک یک گاو میگردید چیزی  
 نبود . ولی دهشت و غرابت را به بینید، این صدای طرم که امروز در نیجا  
 شنیده شد ، بعد از چهار و هشت ساعت از (اوروپا) ؛ و بعد از هشت  
 روز از (چین) و (ژاپان) شنیده شد، و به تلگراف بهم دیگر خبر داده شد .  
 چه عجب حال! آیا این چه سان شخصیت که در جو هوا به ایندرجه  
 سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکند، و در هر جا که میرسد طرم  
 خود را مینوازد؟

این است که این مسئله در هر جهت دنیا باعث هیجان و شور و شر عظیمی  
 گردید چنان نگردد؟ فرض کنید که انسان در خانه خود نشسته باشد،  
 و یکی یکبار یکصدای ویایک گری بشنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا  
 از کدام طرف آمد، و این گری از چه پیش شد؟ و بعد از آنکه جستجو

( ۱۰ )

کند. و تحقیق نماید. و باز هم نداند و نیابد که این صدا از چیست و از کجاست  
 آیا مجبور نمیشود که از آن خانه برآمده بدیگر جا مقیم شود؟ حال آنکه کار  
 در اینجا و این مسئله چنین هم نیست! چونکه خانه ما کره زمینست! در هر  
 طرف آن صدای عجیب و غریبی میشنویم. و بحقیقت آن پی نمیریم بلا اینجاست  
 که کره خورا ترک کرده نمیتوانیم. کجا برویم؟ به دیگر سیارات گریختن ما  
 عديم الامکانست!... پس چه باید کرد؟ همه حال میباشد که این طرم  
 نواز را پیدا کنیم. و این کردش کنندۀ نیز بر و از طبقات هواییه را  
 بدست آریم!

يك نقطه دیگر نیز هست، چونکه این يك از قواعد حکمیه است که در  
 جائیکه هوا نباشد صدا وجود نمیگیرد، بنابراین قاعده حکمیه اثبات میشود  
 که این صدای طرم در طبقات هواییه که اطراف کره زمین را احاطه  
 کرده است حاصل شده.

و الحاصل این حادثه غریبه را همه اخبارها و اوراق مطبوعه عالم سرمایه  
 کلام و دست آویز بحث و مقال گرفتند، مسئله را از هر جهت حل کردند،  
 روشن ساختن خواستند. راست، دروغ بسی خیالات و افکارات  
 صرف کردند. خوانندگان را به بسی اندیشه‌ها و خیلی وسوسه‌ها انداختند.  
 امارفته رفته مسئله منلق شده میرفت. اندیشه‌ها و مبالغه‌ها از هان و خیا  
 لات عمومی را زیر و زبر مینمود. مسائل سیاسیه بیکسو شد، هیچکس

بدیگر مسئله هانمیرداخت ، هر کس که اخبار را بدست می گرفت اول از  
حوادث طرم هوایی دم میزد . اگر راست بگوئیم دیگر معاملات دنیا  
به ترك شدن حوادث سیاسیة یکچند وقت خیلی استراحت یافت .

در کره زمین هر انقدر رصد خانه هائیکه موجود است از همه آنها سوالها  
در بنیاب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر رصد خانه هادر خصوص  
اینگونه حادثه مهمه جواب شافی و معلومات کافی داده نتوانند پس برای  
رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار باقی میماند ، و وجود آنها را چه لزوم  
است ؟ در حالیکه سیارات سماویه را اینچ شش بار بلکه ده پانزده بار بزرگتر  
کرده از صدها هزار ملیار مسافه در خصوص حرکات شان معلومات  
میدهند . و از آنرا گذر فخرها و تکبرها میکنند هر گاه در باب تحقیق اسباب  
حکمیة این حادثه عجیبه که در یکچند کیلو متر و بالاتر از کره زمین بوقوع  
آمده بما خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان رصد کاران چه  
باید کرد ؟

بناء علیه هر انقدر تلسکوب دور بینهای رصد ، دور بین يك میله ،  
دور بین دو میله ، دور بین کلان ، دور بین خورد ، عینك دو چشمه ،  
عینك يك چشمه که موجود بود همه بیکبار گوی بسمت سما متوجه شد ،  
آیا عدد آنها چه قدر باشد ؟ اینست که تخمین آنها قدری مشکل بنظر  
میآید .

( ۱۲ )

رصدخانه ها جواب هائو شدند؛ اما جوابهای شان کافی و قناعت بخش  
 نیامد. هر کس يك رأی و فکری داد. اما همه مختلف؛ اینست که ازین  
 سبب در هفته آخرین ماه نیسان در هر جهت دنیا در مجلس های فنیه و  
 محفل های علمیه مجادله ها و مباحثه ها و مناقشه های عظیمی بر پا خواست.  
 رصدخانه پاریس در جواب دادن دور اندیشانه حرکت کرد. و هیچ  
 يك جواب قطعی نداد. زیرا حادثه مذکور را قابل حل نیافت. چونکه  
 از بعضی ولایتهای فرانس خبرهای غریبی رسید: یعنی در بعضی جاها  
 در ۶ ماه مایس در وقت شب در جو هوایک ضیای شدید الکتریک مشاهده  
 شده بود که این ضیا بقدریست ثابته دوام ورزیده است. ضیای مذکور  
 در (پیق دومیدی) نام محل بساعت ده، و در رصدخانه (بوگر دوم)  
 بساعت یک، و در (مونتواتو) بساعت سه، و در (نیس) بساعت چار،  
 و در (سمنوز)، و (بورژ)، و (له مان) بوقت شفق دیده شده  
 بود.

بس اینچنین يك ضیای عجیبی که از بقدر جاهاى مختلف در يك شب  
 دیده شود چسان بر خیالی و تصویری بودن آن حکم خواهد شد؟ این است  
 که این مسئله ضیا با آن مسئله طرم جو هوایار و ده ساز گشته تشویش  
 و هیجان مردمان دنیا را دو بالانمود. آیا چه گفته شود؟ این گونه ضیای شدید  
 مجهولی که در ظرف یکچند ساعت از بسی جاهاى مختلف دیده شود چه

چیز است؟ یا بگوئیم که این ضیبا از منبها یعنی سر چشمه های مختلف  
 ظهور میکند که در انحال میباشد که بسیار جاهای طبقات هوایی را استیلا کرده  
 باشد حال آنکه از حرکات سیر رفتار ضیبا مجهول مذکور اینچنین حکم  
 داده نمیشود، یا بگوئیم که این ضیبا از یک منبع ظهور مینماید که در انحال حکم  
 باید کرد که این منبع ضیبا در ساعتی دو صد کیلومتر و سرعت حرکت میکند.  
 صدای طرم نیز همچنین یک سرعت را مالک بود. پس معلوم شد که در مابین  
 این ضیبا و صدایک مناسبتی بهم موجود است!

در جاهای متفقاً امریکای کاهمه مردمان بحیرت افتادند. حس تجسس مردمان  
 قطعه مذکور معلوم است که برای ادنا چیزی چه هیجانها و چه شورها بر پا  
 میکنند! و چون اینچنین یک حادثه سماوی عجیب و غریبی بظهور آید پس  
 هیجان و شورش آنها را حساب باید کرد!!!

رصد خانه هادرینباب اتفاق فکر حاصل نتوانستند. رصد خانه مشهور  
 (غرنویج) (۱) و (اوکسفورد) (۲) که معتبرترین رصدخانههاست نیز در دادن  
 رأی باهم متفق نشدند، حال آنکه هر دو وی شان ادعا میکردند که هیچ نیست.  
 و عدم اتفاق شان ازین بود که یکی میگفت:

— واهمه با صره است!

آند دیگری میگفت:

— واهمه سامعه است!

(۱) یکی از شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه آن مشهورترین رصد خانه  
 هاست. (۲) اوکسفورد نیز از شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه بزرگی دارد

و برین سخن خودشان مجادله و مناظره هامیکردند . اما شاید این دقت این است که هر دو رصدخانه برین یک متفق بودند که ( وهم ) است . هرگاه از باصره باشد یا از سامعه باشد چه اهمیت دارد ؟

علی الخصوص در رصدخانه های برلین ( ۱ ) و وینا ( ۲ ) مباحثه و مناقشه چنان یک روشی پیدا کرد که اختلافات دوله را سبب میشد . ولی جای شکر است که رصدخانه روس ذی حق بودن هر دو را اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطه نظر نظریات معقول دیده نمیشود اما اگر از نقطه نظر عملیات فکر کرده شود محتمل شمرده خواهد شد . رصدخانه های حکومت اسونجیر در حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند . ولی رصدخانه های ایتالیا یک روزی در میان ابرها یک جسم متحرک دیده بودند ، و در شب همان روز با یک جسم شهاب آسانی مشاهده کرده بودند که از یرو واهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، و بر بودن یک چیزی باور کردند . اما چون پرسیده میشدند که آن چیز چیست ؟ از جواب دادن آن عاجز میماندند .

کاررفته رفته بدرجه رسید که مردمان از باب فن را خیلی مانده و خسته نمود و فکر و ذهن شان را بگردابها و دولا بهای عمیق و دور و درازی پویان و سرگردان ساخت . و مردمان عوام را با خیالات و اوهام بر هیجان و با دهشتی انداخت آهسته آهسته گوش مردمان باین گونه آوازه ها ،

( ۱ ) یا تخت دوات جرمن است . ( ۲ ) یا تخت دوات اوستریا است .

و این قیل و قالها عادت گرفته کم مانده بود که بعد از یکمدتی مسئله حوادث سماوی سرا سرفرا موش شود ، اما یکی یکبار از رصدخانه مشهور اسوج که سویدن هم میگویندش يك حوادثی نشر یافت که این خبر باز افکار عمومی را زیر و زبر ساخت . چونکه از رصدخانه مذکور در وقت صبح در میان ابرها يك جسم بسیار عجیب و غریبی مانند يك مرغ بسیار بزرگی که در پرواز باشد دیده شده بود .

این حوادث سراز نو قیل و قالها ، و مباحثه ها و مناقشه ها را تازه ساخت این حوادث را اور و یائیان مشکوک و شبهه ناک دیده نتوانستند زیرا اگر تنها رصدخانه اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا نمیکرد اما چون رصدخانه نوروج یعنی ناروین نیز عیناً همان دیدنی را دیده ، و نشر نمود هیچ جای شک و شبهه نماند . و به این سبب در باب حل و تفسیر این جسم که آیا چه باشد ، و بر کدام حادثه فنی و طبیعی مستند شود ؟ در محافل فنون اور و یائغورسی و تدقیق آغاز گردید .

حالا نکه مردمان امریکای جنوبی ، بره زلیلیا ، پرو ، لاپلاتا اوستریا ، این مشاهدات اسوج و نوروجیان را به نظر استهزا دیدند و اوستریا یائیان قهقهه های بسیار فرسخ خودشانرا تاهیتوانستند وسعت دادند ، و تمسخرها کردند . اما در میان اینها تنهایک آدمی بود که به این مناقشات استهزاکارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد . این آدم يك مرد

( ۱۶ )

چینی بود که مدیر رصدخانه (زریقاوی) نام ملک چین بود. این چینی گفته بود: — این جسمیکه در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که یک جسم ماشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند .

چه عجب فرض و تخمین !!

حالا تصور کنید که این حوادث و وقوعات که در بر عتیق یعنی اور ویا، و آسیا، و افریقا استقدر بر ضد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها برانگیزد؛ آیا در بر جدید یعنی جماهیر متفقہ امریکا چه چیزها برپا کرده باشد؟ این يك معلومست که يك امریکایی تنهابر فرضیات و تخمینات به تأمل و تفکر نمیدرآید . چونکه طریقی که امریکایی بران پویان شودها ناها ترا هیست که یکسر اورا بمقصد رسانده بتواند . ازینسبب در میان شان آنقدر مناقشه های بزرگ و مجادله های سترک برپاشد که رصدخانه ها اگر بدور بینهای خود بسیار محتاج نمیبودند دور بینهای همدیگر را برسر همدیگر خود می شکستاندند .

مناقشه ها و مجادله ها از همه جایشت در میان رصدخانه های مشهور (واشینگتون) (۱) و (قولومبیا) (۲) میدان گرفته بود . این هم گمان نشود که این مناقشه هادر خصوص احوال طبیعی ، و چگونگی کیفیت جسمیہ آن بود؛ نی نی ؛ بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در فاصله های بسیار کمی ، و در مدت بسیار قلیلی از هر دور رصدخانه مذکور ، یکی از شهرهای بزرگ امریکاست . (۲) این نیز از شهرهای مشهور امریکاست .



## ( ۱۷ )

و هم بعد از کمی همان جسم مذکور از رصدخانه های ( دارمون قولاب ) ، و  
( اون آریور ) دیده شده بود که این مسئله اختلاف افکار ، و تعجبات  
بسیار را موجب شده بود ! چونکه اینچنین جسمیکه از ینقدر رصدخانه  
های از همدیگر دور در یک وقت و یک زمان دیده شود آیا چگونه سرعت  
خارق العاده را مالک خواهد بود ؟

ولی رصدخانه های ( دودلی ) ، و ( آلیانی ) این مسئله را به اینصورت  
حل کرده گفت :

— اینگونه جسمی که در یک مدت کمی ازین چهار رصدخانه های از  
همدیگر دور دیده شود میباشد که یک جسمی باشد که از زمین بر روی هوا  
مانند بالابراید ، و به اینصورت یعنی در حالت صعود مایلانه اوقابل رؤیت  
او میشود .

درین اثنا از طرف مدیر رصدخانه ( سیسیانی ) که بر قلعه کوه « لوقوت »  
بناشده است بکمال اعتماد بیان کردید که :

— هیچ شبهه نیست که در جو هوایک جسم متحرکی موجود است . بهمه  
حال یک چیزی هست . این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در اندک  
اندک مدت ها خود را نشان میدهد . اما این جسم چیست ؟ و بزرگی ، و  
تیزروی آن بچه درجه است ؟ اینست که تعیین این مسئله ها غیر ممکن مینماید .  
این رأی مدیر رصدخانه ( سیسیانی ) فکرها را بر وجود یک جسم متحرك

هوایی متفق ساخت . اما اختلاف را میبادر باب چه بودن آن میبجان و  
شورش آمد . درین اثنا اخبار مشهور ( نیورک هرالد ) مکتوب یکی از  
مشترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :

( صورت مکتوب )

« البته از خاطر هافر اموش نشده باشد که در مابین ( ساراسهن ) نام داکتر  
فرانسوی که به میراث ( به کوم راجینه هارا ) نایل شده بود ، و ( چولیچ )  
نام مهندس الهائی یک رقابت و همچشمی بسیار مد هشته بوقوع آمده بود .  
اینهم معلومست که هر یکی ازین دو شخص در داخل ممالک امریکا در قسم  
جنوبی اراضی ( اوره غون ) یک یک موقعی برای خود شان انتخاب  
کردند ، و داکتر مذکور در موقع خود بنام ( فرانسویل ) یک شهر نو  
اصول عجیب و مستحکمی بنا نمود . مهندس الهائی نیز در موقع خود یک  
کارخانه بزرگ طوب سازی بساخت باز از خاطر هافر اموش نشده باشد که  
مهندس الهائی برای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را با یک گله ؛ یک  
طوبی ساخت ، و یک گله بسیار مد هشتی را در یک طوب خیلی دهشتناکی  
انداخته بر شهر داکتر فرانسوی پنداخت اما این گله عظیم مد هشت بسپی  
که مهندس در حساب قوت آن خطا کرده بود بمجردیکه از دهن طوب  
بر آمد چنان یک سرعت خارق العاده را مالک گردید که در ساعتی یکصد و  
پنجاه فرسخ مسافه قطع کردن گرفت ، و ازین سبب بر روی زمین نیفتاد ،  
و مانند یک سیاره شده بقوه عن مرکزیه زمین گرفتار آمد ، و در

( ۱۹ )

اطراف کره زمین بدور خور دن دایره وئی دایمی مجبور بماند! پس اگر  
این جسم مجهول هوایی که عالم را به ولوله انداخته همان کله باشد چه بعد  
دارد؟»

آفرین! تصور مشترک اخبار (نیورک هرالد) را به بینید که برای  
مسئله مغلقه مجهوله چه قالی پیدا کرد! اما هزار افسوس که در کله مذکور  
طرمی که بیت های ملئی انگلیزی یا امریکائی را بنوازد موجود نبود!  
اینست که این فکر نیز پوشیده، و خراب گشته بیکطرف افتاد، و رصد  
خانه هارا قانع نساخت، بعضی از رصد خانه ها جسم مجهول را (حجر سما  
وی) گمان کرده بران قرار دادند! حالا نکه حجر سما وی نیز بطرم غزل  
سرایی کرده نمیتواند!

و الحاصل اینگونه فرضیات، و احتمالات همه کی پوشیده و ابتر شده  
میرفت، و هیچ یک تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا  
نمیشد، اما چنان گمان نشود که پوشیده گی و ابترئی این تصورات  
و خیالات فکرها و دماغهای مردمان را مانده کرده از فکر تجسس و کجج و ککو  
و چگونگی جسم مجهول هوایی فرغ شده باشند، نی! بلکه مناقشه ها  
و مباحثه هابشادت تمام دوام میوزید، و هر کس یک رأی و تصورها  
میدوانید.

درین اثنا بچند روز بسکوت و آرامی گذشت، زیرا جسم مجهول

( ۲۰ )

یکچند روز هیچ خود را نشان نداده بود، و در هیچیک طرف دنیا  
حوادثی در اینباب در معرض گفتگو نیامد .

تا آنکه در دوم ، ونهم ماه خریران برج سرطان يك واقعه بسیار عجیب  
و غریب دیگر بوقوع آمد که باز سر از نو مسئله جسم مجهول هوایی رادر  
نظر مردم زمینی پیش از پیش تازه تر ساخت . به بینید که چه شد ؟

در ظرف مدت هشت روز یعنی از دوم تا نهم ماه خریران مردم شهر  
( هامبورغ ) بر تالاق قلعه بسیار بلند کلیسای ( سن میشل ) ؛ و مردمان  
( ستراسبورغ ) بر نوک کلیسای ( مونستر ) ؛ و مردمان امریکای بر نوک  
قلعه ( هیکل جمهوریت ) و تالاق ( هیکل و اشنیفتون ) ؛ مردمان چین  
بر کله قبه معبد بزرگ ( پنجد با کره ) ؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه  
شانزدهم معبد مشهور ( برهما ) ؛ مردمان روم بر نوک صلیب قبه بلند  
کلیسای ( سن پاره ) ؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیسای  
( سن پول ) مردم مصر بر نوک ( اهرام جیزه ) ؛ مردمان پاریس بر نقطه  
منتهای ( قلعه ایفل ) يك يك بیری عجیبی را خلاصه دیدند که رنگ بیری  
سیاه و يك آفتاب زردی بر آن رسم شده بود .

چون بالا بر آمدن برین نقطه ها از امور بسیار مشکله شمرد . میشد  
از آنرو هر کس برین فکر اتفاق و اعتماد تام حاصل کردند که در ما بین طرف  
هوایی و این بیری خلانی مناسبت و ارتباط تمامی موجود است . یعنی

جسم طرم نواز روی هو ایرق خودز ابر نقاط مهمه روی دنیا بر افراشت !  
 حالا این حادثه را در همین جا گذاشته یک بار در کلب ( ولدن ) شهر فیلا  
 دلفیادز امریکاز فته به یینیم که چه قیل و قال است ؟

### ❦ باب دوم ❦

❦ اعضای دارالفنون کلب ( ولدن ) بی آنکه اتفاق فکر حاصل بکنند آیا بر کدام ❦  
 بحث بمجادله می افتند ؟

— من میگویم که پروانه همه حال در طرف دنباله باشد !

یجاه نفر بیکر بان فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بمقابل این ( فیل ایوانس ) گفت :

— فی نی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش رو باشد !

یجاه نفر دیگر باز بیکر بان فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلاً اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلاً ! .. اصلاً ! ..

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالا خواهید برسید که این مباحثه و مناقشه در کجا ، و برای چه

( ۲۲ )

و چرا پیش آمده بود؟ لهذا خبر میدهیم که کاب (ولدن) که در کوچه  
 (والنوت) شهر مشهور (فیلا دلفیا) که درد اخل جواهر متفقه امریکا  
 واقعت برای اینگونه مباحثه ها و مناقشه ها مخصوص و مقرر شده  
 میباشد. و هرگاه از سبب چون و چراى مباحثه و مناقشه پرسیده شود  
 که برای چه بود؟ اولاً اینرا بگوئیم که این مباحثه کنندگان کاب (ولدن)  
 از اشتغال کنندگان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاب  
 (ولدن) بالون پرانان امریکا نیست که برای راندن بالونها را بر روی  
 بادهای تند، وزیر حکم آوردن کرده و با بحث و جدال میکنند. اینست که  
 مباحثه و مناقشه مافوق محض برای همین مسئله مغلظه فیه بعمل آمده بود!  
 گفته بودیم که این کاب و لدن در شهر شهیر (فیلا دلفیا) میباشد اما  
 فیلا دلفیا گفته بجای بکنی تمام درنگد ریم. این شهر بچنان زودی و جابگی  
 ترقی و فراخی گرفته که به بیان نمی آید. در حالیکه يك قصبه بسیار  
 کوچکی بود در کم مدت از (نیورک) و (شیکاگو) و (سانفرانسیسکو)  
 هم بفرسخهایش قدمی نمود. اما شایان دقت و حیرت اینست که فیلا دلفیا  
 نه در کنار بحر است. و نه به مذبحهای تیرل پترول نزد یکست. و نه کانهای  
 بسیار با اهمیتی را مالکست. باوجود آنهم از شهرهای (پترسبورک)  
 و (مانچستر) و (برلین) و (ادیمبورغ) اور و پارتز کمتر است. این شهر  
 يك و نیم میلیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) و (نیورک)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلا دلفیا ، بسبب عمارت‌های بازینت و جسیم ، و بناهای بزرگ و عظیم خود چنان معلوم میشود که گویا از یک پاره بلور و مرمر ساخته شده است . بزرگترین مکتبهای امریکا مکتب ( ژیراز ) است که آنهم در ( فیلا دلفیا ) میباشد . بزرگترین پله‌های آهنین تمام دنیا پلیدست که برنهر ( شینقل ) ساخته شده است که آنهم در فیلا دلفیا موجود است . بلندترین و بزرگترین عمارت‌های عالم عمارت بیست و یک طبقه جمعیت ( فارماسون ) است که آنهم در فیلا دلفیا میباشد . غیر از این ها ؛ بزرگترین کلیهائی که برای مذاکره مسایل سیاحت جو هو و مخصوص و مقرر شده است آنهم در فیلا دلفیاست . ها ؛ این را هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریران این کلب سیاحت جو هوا را از نظر میگذرانیدیم و مباحثه که یک شمه آنرا پیش ازین یک قدری شنیده بودیم . میشنیدیم برزحقی که برای دیدن و شنیدن آن در باب رفتن کاب میکشیدیم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در دالان بزرگ این کاب بقدر صد نفر هو سکاران فن بالون پرانان امریکایی با کلاه های فرنگی در از خود در زیر ریاست یک رئیس و یک کاتب نشسته مذاکره میکنند . نی نی بلکه مجادله و مناقشه میکنند ؛ رئیس کاب ( او نکل پرودانت ) نام یک شخصیت که در فیلا دلفیا بمهارت فضل و هنر و علی الخصوص به جسارت و دلاوری مشهور

• میباشد ، وهم خیلی توانگر و صاحب ثروت يك آدمیست . يك قسم  
 • مهم ثروت و توانگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظیمه شلاله  
 مشهوره ( نیباغارا ) بدست آورده است . چونکه شلاله نیباغارا در هر  
 ثانیه هفت هزار و پنجاه متر مربع آب میریزاند که ازین آبریزش قوت  
 هفت ملیون اسب بخار حاصل میشود . و چون این قوت بر فابریکها یعنی  
 کارخانه های اطراف شلاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم  
 شود در سال پنجاه ملیون فرانک فایده و منفعت بعمل میآید . اینست  
 که پرو دانت يك شرکتي تشکیل داده ازین قوت طبیعی بزور علم و صنعت  
 استفاده توانگری و ثروت نموده است .

او نکل پرو دانت مجرد است . یعنی از غم اولاد و عیال آزاد و فارغ البالیست .  
 به تنهایی زیست میکند . تنها ( فریقولن ) نام يك خدمتکار  
 زنی دارد . هر گاه به اخلاق ( فریقولن ) واقف شوید خیلی تعجب  
 خواهید کرد که اینقدر يك آدم بیدل تر سندنك چسان بهمراه اینگونه آدم  
 جسور دلاور گذران میتواند ؟

پرو دانت بسبب افزونی ثروت و توانگری ، و مهارت علم و هنر و ری  
 دوستان و آشنایان بسیاری را مالکست . و بسبب ریاستی که در کاپ دارد  
 البته دشمنان نیز دارد . حتی از جمله کسانی که به پرو دانت را بنظر حسد  
 و رقابت فوق العاده می بیند ، و کین و غرض عظیمی در باره رئیس در دل



• میروراند ذکر کردن کاتب کاتب لازم می آید .

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری  
 میباشد . زیرا فیل ایوانس در فیلا دلفیا مالک یک کارخانه بسیار بزرگ  
 ساعت سازیست که در روز پنجصددانه ساعت جیب در آن ساخته میشود .  
 و در خوبی و نفاست از ساعت های جیبی (اسویچره) یا کم نمیا رده فیل ایوانس  
 نیز مانند پرودانت مجرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر علم و  
 فضیلت ، و هم محترمند و با جسارت است . حال آنکه با وجود این همه مناسبت  
 احوال و مشابهت حال با همدیگر در میان رئیس ، و کاتب هیچگونه سازش  
 و الفت افکار دیده نمیشد . که اینهم ازین است که فیل ایوانس کاتب خیلی  
 آتشین مزاج . و پرودانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و به اینسبب  
 همیشه در هر مسئله بریکدیگر خود بشدت تعرض میکنند .

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس از چیست ؟ زیرا برای ریاست کاپ  
 (ولدن) هر دوی آنها انتخاب و نامزد شده بودند . بقدریست بار  
 رأی جمع کردند . در هر بار عدد رأیها با هم مساوی و برابر می آمد . یعنی  
 اگر بجای کس بر ریاست پرودانت رأی میدادند . بجای نفر دیگر بر ریاست  
 فیل ایوانس رأی میدادند . این مساوات اکثریت آرا کار را خیلی بمشکلات  
 انداخته بود . و اگر یک چاره برای آن پیدا نشود تا به آخر عمرشان  
 مسئله دوام ورزیده میرفت .

اما صد شکر که ( جیم سیب ) نام صند و قد از کاپ یک چاره ساز کاری پیدا کرده ( جیم سیب ) مذکور بقرقه سبزه خواران امریکان سو بست . یعنی از گرومی میباشد که هیچگاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن نباتات اکتفا میورزد . این چاره ساز کارئی ( جیم سیب ) را ( ویلیام قورب ) نام یک اعضای دیگر نیز برصواب یافت . ( ویلیام قورب ) مالک یک فابریک بسیار بزرگ شکر ساز است که کک یاره های کهنه و فرسوده خاک جاروهای شهر را جمع آورده . و آنرا با حاض کبریت معامله کرده بحالت ( غلو قوز ) میدرازد . و بعد از آن از وقتند میسازد .

چاره سازشی که از طرف ( جیم سیب ) سبزه خوار پیدا . و از طرف ( ویلیام قورب ) از لته شکر ساز بسند شده بود این بود که به اصول ( اشارت به نقطه متوسطه ) مراجعت بشود .

اصول ( اشارت بنقطه متوسطه ) اینست که در اول امر بر دو لوحه بسیار سفید و بزرگی یکیک خط بسیار مستقیم و راستی میکشند . طول خطهای مذکور را بکمال اعتنا و بازرایی پیمایش کرده بصورت بسیار مساوی و باهمدیگر برابر رسم میکنند . بعد از آن این دو لوحه را در یکطرف دالان مفاکوه گذاشته و هر یک از نامزدهای منتخب شده یکیک سوزنی بدست خودشان گرفته . و هر دوی شان باهم برابر بی آنکه بدیگر طرف نظر خود شان را بگردانند یکسر بسوی لوحه هایش میشوند . و بازرکار چشم سو

ز نهای خود شانزادر وسط خطهای مذکور میخالانند پس هر کس که  
سوزن خود را نزدیکتر بمرکز نقطه متوسطه خطوط مستقیمه خلائیده  
قوانستند آن شخص رئیس انتخاب میشود.

پرودانت، و فیل ایوانس سوزنهای خود شانزادریک آن ویکرمان  
خلائیدند. اما عجب اینست که هر دو حریف آنقدر بنقطه متوسطه تقریب  
کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتن در میان آنها ممکن نشد.

حالا چه باید کرد؟ یکی از اعضای کاپ پیمایش خطها را بایک مقیاس  
نواصولی تکلیف کرد که این مقیاس نواصول طولها را با ذره بین  
ویکریسکوپ که یک مایمتره را بریکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش  
کرده شود.

این زای نیز قبول شد. مقیاس نواصول را حاضر کردند. بعد مسافه  
سوزنهای هر دو نامزد را از نقطه متوسطه پیمودند. دیدند که سوزن پرو  
دانت در یک حصه یکصد و پنجاه همین نیم مایمتره به نقطه متوسطه نزدیک  
است، و از فیل ایوانس در یک حصه یکصد و چهل و نه و سه ربع و نیم نیم  
مایمتره میباشد.

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یک تار پشمی در یک نمد  
بزرگی میباشد (او نکل پرودانت) را از رئیس، و (فیل ایوانس) را کاتب کاپ  
بساخت، و بسبب غرض و حسد شدیدی فیل ایوانس به پرودانت گردید.

( ۲۸ )

گفته بودیم که کلب ( ولدن ) مخصوص مذاکرات مسئله بالون رانی  
 وزیر حکم آوردن هوا و سوق کردن و اداره بالونهاست که بقرار دلخواه بر  
 روی هوا به حرکت و رفتار آید . در وقتی که این حکایه ماجریان می یافت در  
 باب این مسئله بوجه دلخواه قابل سیر و حرکت شدن بالونها تجربه های بسیاری  
 اجرا شده بود و میشد . ولی ولسفا که از نتیجه همه این تجربه ها چنین دانسته  
 میشده بود که اگر چه راندن بالون و بر روی هوا بر آوردن آن ممکن است  
 ولی بالون را بجائی که دل نخواهد ، و بروی پادهای شدید براند غیر ممکن است .  
 لهذا بسیاری از ارباب فن در پی چاره جستن این مسئله بجان کوشش  
 میورزیدند .

این یک معلوم است که حکیم ( آرشیمید ) در زمانهای بسیار پیشتر ازین  
 این قاعده حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که ثقلت اضافیه آن از  
 ثقلت اضافیه آب بیشتر باشد در آب فرو میرود ، و هر جسمی که بالعکس  
 آن بود در آب فرو نمیرود . یعنی هر جسمی که حجم آن از همان مقدار حجم  
 آب افزونتر آید و سنگین تر شود آن جسم در آب غرق و اگر باشد  
 غرق نمیشود . اینست که رفته رفته این قاعده حکمیه را در هوا نیز تطبیق  
 میبرای کردند ، و در صد آن شدند که یک جسمی بیباید که از هوا خفیفتر  
 باشد تا بر روی هوا بر آید . تا آنکه غازی در وزن را یاقند که بار بار از هوا  
 سبکتر است و با آن بالون را بر آورده بر هوا بالا بر آمدند . اما بر آمدن آسان

( ۲۹ )

شد ولی مسئله سوز و راندن آنرا بوجه دلخواه همچنان معلق و مشکل مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب و قوت دادن آنها مسئله ( آله محرکه ) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین بخاری که ( هانری چیقار ) اختراع کرده و آنرا در بالون ایجاد کرده گشتی خود وضع نموده بود ، و ماشین دستکشی که ( دوپوی دوولو ) اختراع کرده بود ماشینهای الکتریک قایم گردید .

( تیسانده ) نام یک مخترع یکتا دیناموی الکتریک ساخت ، و آنرا در بالون وضع نموده در ثانیه چهار متر سرعت به بالون خود داده توانست بعد از تیسانده کپتان ( کرب روتار ) بقوت دوازده اسپیک دیناموی دیگری ترتیب داد که بواسطه این دینامو بالون خود را در ثانیه شش و نیم متر و سرعت بخشید .

این مسئله حرکت دادن بالونها را با قوه دیناموی الکتریک همه مهندسان و ماکینست های دنیا را بجوش و خروش آورد ، و بجهتجویی چاره ها و اختراعاتی کونا کون افتادند ، و خواستند که بعضی از آنها در یک محفظه ساعت قوه یک اسپیک را بگنجانند ، اگر چه کار را به ایندرجه هایش برده نتوانستند ولی زفته زفته از دیناموهای تیسان ، و روتار قوتنا کتر و خفیفتر ماشینها ساخته توانستند و این موفقیت و کامیابیها هوس کاران بالون را زفته زفته بر سیاحت روی هوا قانع کرده میرفت .

( ۳۰ )

حالا نکه بسیاری از دور اندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند  
و میدانستند که اینچنین ماشین و دیناموشیکه قوت مقابله باد های شدید  
را داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال  
است . چونکه آیا ماشین و دینامویی که بر باد های تند غلبه کند چقدر  
سنگین خواهد شد ، و در بالون چقدر ثقلت پیدا خواهد کرد ؟

این است مسئله که دایما مغلق و مبهم مانده است . با وجود آنهم هوسکا  
ران بالون بچنان شوق و هوس خودشان را فرو خورده بتوانند . و از آنرو در صد  
آن افتادند که جسامت و بزرگی بالونها را تا که میتوانند بیفزایند و حجم  
و ثقلت ماشینها را تا که بتوانند کوچک سازند ، و قوت دیناموی الکتریک  
را تا که میتوانند قوی گردانند .

در باب جستجوی ماشینهاییکه قوت شان زیاده ، و حجم و ثقلت شان  
کم باشد امر یکانیان از دیگر ملتها زیاده تر سعی و کوشش میورزند . بنا  
برین یکی از کیمیاگران مشهور امریکایک ماشین نوی اختراع کرده بود  
که بایک پیل الکتریک متحرک بود که هرگاه این ماشین در یک بالون وسط  
حجمی موضوع شود معلوم میگردد که در تانیة هشتم تا به بیست متره  
مسا فیه رومی چماید .

ازین بهتر چه ؟ اینست که برات اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

( ۳۱ )

مذکور خریداری کردند!

اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد؟ خبر بد هیم که رئیس کلب ( ولدن ) جناب ( اونکل پرودانت ) بود . اعضای کلب بعد از بدست آوردن این نعمت عظمی صبر و درنگ را مناسب ندیده هماندم بکار آغاز نهادند . و در زیر نظارت و نگرانی ( هرری تندر ) نام بالون ساز مشهور جماهیر متفقه بسا ختن يك بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد .

امریکاییان برای اینگونه کارها تیکه منافع عمومی را خدمت کنند کیسه های خودشانرا خیلی زود باز میکنند . لهذا پیش از آنکه شرکت تشکیل بیاید از هر طرف پسه های ختن گرفت ، و چون آغاز بکار شد سه صد هزار فرانک کرد آمده بود .

( هرری تندر ) بالون ساز درین فن خیلی مهارت کامله را مالک بود این آدم هزارها بار تجر به بالونرا اجرا کرده بود . اما بسبب سه تجر به خود شهرت یافته بود . در تجر به اول خود بقدر دوازده هزار متره از روی زمین بر هوا بالا برآمد ، و بکمال موفقیت باز بالون خود را فرو آورد . در تجر به دوم از نیورک تا مسانفرانسیسکو که منتهای غربی امریکا است از روی هوا سیاحت نمود . در تجر به سوم از هزار و پنجاه متره بلندی بالونش بر زمین افتاد ، ولی بمهارتیکه داشت خودرا از تهلکه

( ۳۲ )

رهایی داده تنهایک یایش لنگ کردید .  
 حالاً معلوم گردید که کاپ ( ولدن ) بسبب ماشینی که خریداری کرده  
 بود مسئله بالونی را که باماشین متحرک شود خیلی پیش برده بود . در کار  
 خانه مشهور ( تورنر ) که در فیلا دلفیا واقعست یک بالون بسیار بزرگی  
 که تا بحال مانند آن ساخته نشده است بر روی کار انداختند . درجه  
 مقاومت و توانائی این بالون را به این صورت تجربی به میکردند که در درون  
 آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میدیدند که تا بجه درجه  
 توانائی و قوت را مالکست .

اگر چه بالونی که ( نادار ) نام بالون پران در سنه ۱۸۷۰ ساخته بود  
 شش هزار متر مکعب ، و بالون ( شردن دیز ) بیست هزار متر مکعب ، و بالون  
 ( چیقار ) که در نمایشگاه سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب  
 حجمها را مالک بودند اما این بالون کاپ ( ولدن ) تمام چهار هزار متر مکعب  
 حجم دارد که اگر رئیس پرودانت ورفقای او بقدر آمانس بالون خود بر  
 خود ببالند ، و بدرجه پرواز بالون دماغهای شان پرواز ضرور گیرد جا دارد  
 این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوائی را سیرا  
 کند . فی بلکه نام آنرا ( غوهده ) نهاده اند یعنی دایم به پیش برود . پس  
 هرگاه طالع پرودانت و کاتبش یاری کنند ، و بالون شان بقوت ماشین جدید  
 بباد مقاومت و توانائی برآند البته که اسم آن بامسمای آن مطابق خواهد آمد



( ۳۳ )

اعضای کلب ( ولدن ) هر روز در زیر ریاست پرودانت و فیل ایوانس در دالان بزرگ کلب جمع آمده در باب بالون ( غوهده ) خودشان و تکمیل کردن نواقصات آن مذاکره ها و مباحثه میگردند. زیرا اگر چه همه کس برین فکر بودند که بعد از یک هفته ( غوهده ) بواسطه ماشین تازه خود در روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهد نهاد. اما هنوز کار غوهده به ایندرجه ها نرسیده بود. چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل آن لازم بود!

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال. چنانچه يك شمه ازین مباحثه را در اول این باب شنیده بودیم.

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجه شدت و درشتی پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته بمجادله منجر گردید. در میان اعضایی که طرف دار ربط دادن پروانه را به دنبال، و اعضایی که طرفدار ربط پروانه را به پیش رو بودند و عددشان هم مساوی بود چنان الفساظ غلیظه سب و شتم در گرفت که کار بمشت و سیلی کشید، از انهم گذشته بضرب چوبهای دست رسید، و هیچ باقی نمانده بود که دوئلوی دو فرقه اعضای کلب را نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس يك تبدلی بوقوع آمد.

این تبدل این بود که خدمتکار کلب بی آنکه بشما نه و قیل و قال اعضای

( ۳۴ )

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چو کئی رئیس پیش آمده  
 یک ( کارت ویزیت ) یعنی ورقه طلب ملاقات یک شخصی را بر رئیس بداد .  
 رئیس بکمال شدت اشپلاق قوتزائی را که داشت بنواخت حاضران  
 مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشپلاق امر رئیس مجلسست  
 که رای سکوت حاضرین نواخته میشود .  
 رئیس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

همه اعضا بیک زبان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

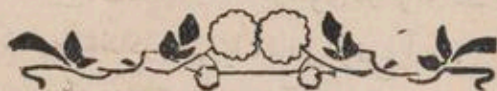
— یک آدم اجنبی . میخواهد که به دالان مذاکره در آید . باز همه بیک زبان

— نی ! نمیشود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی  
 بودن افکار بیکه بالون بوجه دخواه بر روی باد رانده شود دلایله و اثباتها  
 بدست دارد .

از این سخن باز در میان اعضای کلب قیل و قال پیدا شده همه کمی باز  
 بیکبارگی گفتند :

— کیست این مرد گستاخ ؟ بیاید که به بینیم !



— باب سوم —

— يك مرد بيكانه دركپ ( ولدن ) خود را چسان تقديم ميکنند ؟ —

همه اعضاي کلب چشمههاي خود را بدروازه دالان دوخته منتظر داخل شدن مرد بيكانه که واهي بودن فکر موفقيت و کاميابي تشبثات بالون را تني شانرا بر اثبات کردن گستاخي و جرأت ميور زد باندند ، و يك سکوت و آرامشي در دالان پيدا شد . اما تعجب خواهد شد که اعضاي کلب برين يك چگونه راضی شدند که اينچنين يك بيكانه گستاخي در کلب داخل شود ؟ اين راضی شدن اعضاي کلب از اينست که از خدا يك آدمی ميخواستند که جوش و خروش قهر و غضب خود شانرا بران خالی کنند ! دروازه دالان باز شد . يك مردميانه بالای تواناي سفيد پوست زرد موی ريش تنكي در دالان درآمد ، و بي پروا در پيش ميز خطابت آمده ، دستهاي خود را بر ميز گذاشته به او از تيزي گفت :

— ای امریکائیان ! نام من ( روبرو ) است . عمرم سی ساله ، وجودم بسيار توانا ، معده ام آنقدر خوب و درستست که هرچيزي را بکمال خوبی حل و هضم ميکند . قوتم بسيار زياده ، چشمانم بسيار تيز بينست . اينست که اين احوال غير معنوی شخص منست !  
حاضرين ميشنوند ، و هيچ نميگويند ! چونکه اينگونه آغاز نطق تا بحال

( ۳۶ )

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا یک حقه باز است ؟ یا چیست ؟  
هر چه که باشد خواهد بود ! اینقدر هست که در کلام و تقریرش یک تأثیر  
عجیبیست که این گروه پر شور و شر ، و اعضای شہانت آور را بسکوت  
مجبور توانسته است ! یعنی بمدان طوفان عظیمی که ذکر آن را کردیم  
در دالان مذاکره یک سکوت غریبی قائم شد .

براستی که شخص ( روبرو ) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود  
همچنان بود . قامتش میانہ ، اعضای بدنش مربعی های منتظم تشکیل داده  
بود . خطی که از شانہ هایش یکسز بسوی پاهایش فرو آمدد باهمدیگر  
خیلی موازی و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایکدیگر  
تماماً موازی میباشد یک کلمه مدوری که بایک کردن کلفت و قوی باشانہ  
های بین و منتظم مربوط شده است تصور کنید تا کلمه ( روبرو ) را دیده  
بتوانید ! این کلمه را در اول نظر بکنید یک گاوی تشبیه خواهید داد اما  
چون خوب نظر کنید در سیمای آن چنان یک لمة ذکاوت و هوشیاری می  
بینید که حیران میشوید . چشمهای درخشندہ به ابرو نزدیک کم مژگان  
آن با ابرو و مژگان در زیر تأثیر اعصاب او بجزکت دائمی مجبور است .  
موهایش زرد بجزوی مایل و یک کمی بهم پیچیده و خیلی درخشانست .  
سینه اش فراخ ، و مانند دم بزرگ کوره آهنگری بالا و پایان میشود .  
بازوها ، دستها ، ساقها قدمها مانند شاخهای یک درخت قوی و کلفت

تنه بنظر میخورد .

در پشتهای لبهای نولک تاب خورده حریرف از بروت هیچ اثری نیست .  
اما از زیر چنه اش يك ریش تنك بردار کوه تاه دوشاخ بی بزگری دیده می  
شود . چنه ، اما چه چنه ! چنه که در قوت از چنه تمساح یعنی واگو هیچ  
یاکم نمیآرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن این مسئله  
یکقدری مشکل است . با وجود اینهم خبر میدهم که زبان انگریزی را  
خیلی خوب میگوید ، و شیوه لسانی که امریکاییان از انگلیزان فرق میدهد  
در کلامش پیدا نیست .

حالا چون يك فکری در باب اوصاف سرپای این مرد بیگانه پیدا کردیم  
بشنویم که چه میگوید ؟ روبرو ، برسختن خود دوام نموده گشت :

— حالا جهت معنوی شخص خودم را بشما بدانانم : من میندسم  
صلابت و متانت اخلاقم از صلابت و متانت وجودم هیچ پس نمیانند .  
از هیچ چیزی ، و هیچکسی نمیترسم . در فکرم چنان يك قوت قراری  
وجود است که در پیش هیچ کار تا جز نمائنده ام . بريك کار يک نیت  
و عزم کردم هر گاه تمام امر يکا بر پا خیزد ، همه دنیا مخالفت کند بر منع  
آن موفق نیاید . يك فکری که حاصل کردم اعتراض را بران طاقت نمی  
آرم . مقصدم از این تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

بشناسانم . بلکه خواهید گفت که از خود بسیار بیانه بیان کردم ، هر چه که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پروا ندارم . اما رجا میکنم که از حالا ملاحظه کنید . و سخنی را که میخواهم آغاز کنم آنرا قطع نکنید . زیرا در اینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شمارا خوش نیاید ، و بر شما گران افتد .

از یسنخن ( روبرو ) در میان صف اول اعضای کاب ( ولدن ) یک غر غره شده پیدا شد . این غر غره دلیل این بود که در دریای دماغهای اعضای کاب جوش طوفانی پیدا شود .

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت :

— بگوئید ! بگوئید ! بشنویم که چه میگوئید ؟

روبرو — میدانم ، که اینچنین دماغهایی موجود است که هنوز برین یک قانع و قایل هستند که بالونها بهر طرفیکه دل بخواد سوق و رانده شود و تاجر به هائیکه از یک عصر به اینطرف در یناب اجرا شده و هیچ نتیجه نه بخشیده هیچ نمی اندیشند ، و میخواهند که بالونهای پوسیده خام خود شانرا بقوت ماشین بخار یادینا موی الکتریک بطرفیکه آرزو دارند ببرند . اینهم از فکرهای خامی که بیکچند تاجر به ناقصی که در بعضی دالانهای بالون سازی یا بر هواهای جزوی اجرا شده است پیش آمده است . اینست که شما یان صد ها نفرهایی هستید که بر همین گمان و اعتقاد میباشید ،

( ۳۹ )

و برای اینکه این مالیخولیای شما بدل حقیقت شود بصد هاهزار زر  
سرخ خودتان را بر ایکان بهوامی اندازید!

تعجب اینست که حاضرین مزاج آتشین به اینسخنان پهلودار طعنه  
گزین رو بور با تمکین هیچ چیزی نگفتند! آیا کر شدند؟ یا آنکه بهوس  
آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبی جسور توانا گستاخی خود را  
تا بکجا هایش میبرد؟

بهر صورت، رو بور بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت:

— یکقدری بیندیشید! یک بالونی که از زمین بقدر یک کیلو گرام  
ثقلت برداشته بهوشود بیک متر مکعب (غاز) محتاج میشود. این غاز  
نسبت بعدد کیلو گرام افزونی میگیرد. محفظه که این غاز در آن بگنجد  
نسبت به مترهای مکعب غاز بزرگی و آما سیده گی پیدا میکنند. پس  
انصاف کنید که بیک باد بان کشتی کوچکی چون باد نیم تندی بر خورد  
لا اقل قوت چار صد اسب را حاصل میکند. حالا چگونه تصور میشود  
که بمقابل اینچنین یک بادی آنچنان یک بالونی که استنادگاه آن خود باد باشد  
بواسطه یک ماشینک کوچکی که در درون بالون وضع شده است چگونه  
مقاومت خواهد توانست؟ آیا نمی اندیشید که در هواهای طوفانی باد بر  
یک محلی که یک متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام ثقلت میدهد؟  
پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد، آیا بر آن چهل هزار

( ٤٠ )

کیلو ثقلت نمی رسد؟ آیا خلاق کائنات هیچ یک مخلوقی که به بالون شما مشابهت داشته باشد خلق کرده است؟ آیا شما ادعا کرده می توانید که مسرغان پرنده بسببیکه از هوا سبکتر اند بر روی هوا بالا برآمده پرواز می توانند؟ اگر اینچنین ادعا بکنید اینست ترازو، اینست مرغ، اینست هوا!

اما با وجود اینهم من نمی گویم که مسئله چون چنینست انسان از مالک شدن بر کره هوا فارغ شوند، و از فکر دزدان حکم آور دن کره هوا دست بشویند! فی فی! انسانها چنانچه زمینها و بجزایر ابواسطه اختراعات خود دزدان چنگ تصرف خود آورده اند کره نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند، اما نه به اینصورتی که شما تصور کرده اید که از هوا حقیقتاً شویم تا بر هوا بر ایم! فی فی! با ماشینهای سنگین تر از هوا بر هوا حاکم شدن میسر میشود!

اینسخن (روبور) همه اعضای کلب را بجوش و خروش آورده و دهن همه کس بر روی او باز شد، نعره ها و فریادها از دهنها جهیدن گرفت چونکه اینکلام (روبور) علناً با اعضای کلب (ولدن) اعلان حرب بست زیرا معلوم گردید که (روبور) از طرف فداران مسئله (از هوا استیگنتر) میباشد حال آنکه کلب (ولدن) بر فکر مسئله (از هوا سبکتر) بنایافته است.

ارباب فن بالون، وهوسکاران ترقنی این صنعت حکم فرمایند هوا همین دو فرقه میباشد که مجادله و مناقشه شان دائمی الجریز است.

روبور به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت



شدن شان بماند . رئیس ( پرودانت ) مرد ما را بسکوت اشارت کرد .  
 بمجردیکه او ناسکوت حاصلگردید روبرو بسخن آغاز کرده گفت :  
 — بلی بلی ! حاکم شدن بر کره هوا بماشینهای طیار از هوا سنگینتر  
 موقوفست . هوای نسیمی نقطه استناد بسیار متینست . زیرا اگر هوا  
 در یک ثانیه چهل و پنج متره سرعت داده شود ، یک آدمی که درزیر پاهای  
 خود مالک عشر یک متر مربع یک سطح باشد بر روی آن هوا ایستاده  
 شده میتواند . و اگر سرعت را در ثانیه نود متره برساند انسان پای تخت  
 بر روی هوا رفتار کرده میتواند . بنابراین میگویم که اگر بواسطه حرکت  
 دوریه یک پروانه که هوا را به این سرعت واپس براند بر روی هوا حرکت  
 بکنیم نتیجه کامیابی را بچنگ آورده میتوانیم . و اگر اینچنین ماشینهای  
 طیاری که هوا را به این سرعت بلکه ازینهم بیشتر بقوت پروانه های خود  
 رد و دفع بتواند بدست نیاید ، و بر همین فکر سقیم از هوا سبکتر بمانید  
 هیچگاه مظفریت و کامیابی را نخواهید یافت . و اگر بگوئید که مرغان پرند  
 هوا را در شکم خود شان گرم کرده و به اینصورت از هوا خفیفتر شده  
 طیران میکنند این غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنید  
 که یک مرغ غلیو از بزرگ برای پریدن بچهل متر مکعب هوای گرم  
 محتاجست . آیا اینچنین غلیو از شکم بزرگ درجاست ؟ محقق بدانید که  
 شما با این بالونهای آما سیده بیکاره خود بهیچ صورت موفق نخواهید شد!

( ۴۲ )

رئیس پرودانت که تا بحال خود را بزور ضبط میکرد گفت :  
 — افندی ، شما سخن ( فراتقلن ) مشهور را فراموش کرده اید که او  
 چون نخستین بار بالون را دید گفت : «هنوز طفلیست ، اما بزرگ میشود»  
 اینست که حالا بالون بزرگ شده است .  
 — عفو بفرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده اما آما سیده .  
 مگر نشنیده اید که گفته اند ( فر بهی چیزی دگر آماس چیزی دیگر است )  
 افندی یان ! بخوبی بدانید که بالونهای شما بزرگ نشده آماس کرده است  
 بزرگی ، مظفریت . غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما  
 سیده شما !

اینست که این سخن ( روبرور ) در حق کاپ ( ولدن ) یک تحقیر بزرگی  
 شمرده میشود بر تصور و فکر شان که از سالها پیش روبرور اندیدند سر راست یک  
 هجوم تعرضی بود . لهذا از هر طرف که نه گونه مقابله ها و مدافعه ها بر سر  
 روبرور ریختن گرفت ، و از هر طرف صدا های :  
 — بیرون برارید این کستاخ نامناسب را !  
 — نشنوید سخنان این حریف کشیف را !  
 — بلی بلی ! بپندازیدش ، تا اثبات شود که از هوا سنگینتر نیست !  
 بلند کردید . و مانند اینگونه سخنان بسی ایشیلاقهای تحقیرانه نیز از  
 هر سو بدید . حالا نکه هنوز کار بقول منحصر بود ، و بفعل منجر نشده

بود. روبرو غیور صبور بهیچیک از اینسخنان التفات نکرده باز اینصورت  
فریاد بر آورد:

— افندیان بالون پران بدانید که ترقی در شماها نیست، ترقی و کامیابی  
در طر فدازان ماشینهای طیار است. مرغان میپزند اما دقت بکنید که  
آنها بالون نیستند، بلکه ماشینهای طیار هستند. . . . .

یکی از اعضا — فی فی، مرغان برخلاف قواعد میخانیکه میپزند!  
روبوور — غلط کرده اید. از وقتیکه صورت پرواز مرغان در زیر نظر  
دقت و تحقیق گرفته شده تحقیق پیوسته که دست قدرت آنها را بقواعد  
فن میخانیکه مطابق بر هوا بلند کرده است. و از آن روز کار شناسان حقیقت  
بخوبی دانسته اند که برای بر آمدن بر کره هوا بجز تقلید آنها را که چاره  
نیست. مرغ (آلباتروس) یکنوعی از عقابهای بزرگ که در یک دقیقه ده  
بار بال میزند. و مرغ (قاشیچی) یکنوعی از مرغان بحری که در یک دقیقه  
هفتاد بار بال میزند، و . . . . .

اعضا — فی، هفتاد و یکبار!

روبوور — زنبور که در یک ثانیه نودود و بار بال . . . . .

اعضا — فی فی، نود و سه بار میزند!

روبوور — و مگس که در ثانیه سه صد و سی بار بال میچنانند، و . . . .

اعضا — فی فی فی، سه صد و سه و نیم!

( ۴۴ )

روبور — پشه که در ثانیهٔ میلیونها بار .....

اعضا -- نی نی نی ، .لیارها بار !

روبور — شما هر چه که میگوئید بگوئید! محقق بدانید که همهٔ این پرندگان را دست خلقت یک یک ماشین طیاری خلق کرده و آلات ماکینه های شانرا نسبت بسرعت پرواز شان مناسب و مطابق ساخته ، و از طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تبحر به ساخته شده است که ....

یکی از اعضا — بلی ! اما چنان آله هائی که یکی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است !

روبور — هزار انفسوس که شما تا بوقتیکه بالون خود تا زابه آماسانیدن مشغول شوید یکی ازین آله هابردورا دور کرده زمین از روی هوا سیر و زور نماید !

فیل ایوانس — ما کینست افندی ! در مدح و ثنای ماشینهای طیار بسیار بلند پروازی کردید ، آیا خود شما اینچنین ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

روبور بجواب این سخن بالاتر دد ، و بی پروا گفت :

— بلی ، هیچ شبهه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم میشود که شما در جو هوا گردش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید، مظفر شده اید؟

اعضا — قح، قح، قح!!! چون چندینست زنده باد مظفر رو بور!  
رو بور — بسیار خوب! منم این نام مظفر رو بور را قبول کردم  
چرا که به این نام حق دارم.

جیم سیپ — اگر اذن باشد، ازین ذی حق بودن شما یکقدری شبهه  
بکنیم، و بر باور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم!  
رو بور ازین سخن جیم سیپ که علناً اورا بدر و غگوئی متهم نمود بغضب  
آمده گفت:

— افندی! در وقتی که ازینک مسئله جدی و حقیقی بحث و بیان رانده  
شود سخن را بر استهزا و تکذیبها دور دادن خوشم نیاید. لهذا میبرسم  
که این شخص کستاخ که مرا بدر و غگوئی تحقیر کرده چه نام دارد؟  
جیم سیپ — نام من جیم سیپ است. از گروه سبزه خواران میباشم.  
رو بور — جیم سیپ افندی! زوده های سبزه خواران از زوده های  
دیگر مردمان درازتر است. بخیم می آید که زبان شما نیز درین باب شاگردی  
زوده های شمارا کرده باشد!

ازین سخن رو بور که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای مهم کلب (ولدن)  
بود طوفان پر شور و شرکلب که تا بحال مستعد و آماده جوش و خروش  
بود دفعه تموج و غلیان نموده از هر کله صدهای غلیظ و شدید سبیم او شتمها

( ٤٦ )

بالا بر آمد . یکی میگفت :

— بیرون بیندازید این رذیل بی ادب را !

دیگر — مانند ماشین طیارش بهوا کنید !

دیگر — بزیندش تا آماس کند !

دیگر — بر روده هایش را از درازیش افزونتر سازید !

و مانند اینگونه سخنان مهزاران ! و الحاصل قهر و شدت بالونیان کاپ  
ولدن بدرجه بالا رسیده بود که از جاهای خود برخواسته اطراف میزیکه  
روبور در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فراق گرفتند ، و دستها ، و  
چوبها ، و بوطها بر سر روبرور ریختن گرفت .

روبور ، دست بحیب کرده و دو طپا نجه شش میله بر آورده بود هجوم  
کنندگان خود پنج بار آتش داد ، و یک دود کشینی دالان کاپ را احاطه  
کرده روبرور در میان آن دود های غلیظ از میان صد هادستی که مانند امواج  
بحر بر او هجوم کرده بود غایب گردید . طپانجه چون هوایی انداخته شده  
بود هیچ يك واقعه بوقوع نیاورد .

### — ❦ باب چارم ❦ —

— ❦ خدمتکار فریقوان در کجا ترس بسیار بدنش بلرزمه میآید ؟ ❦ —

اعضای کاپ ولدن را همیشه عادت اینست که چون هر روز بعد از غذا کرم

به کوچه میبرایند این يك را عادت کرده اند که آنقدر شماته . و قیل و قالها میبرارند که مردم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار میبرسانند . و از همسایه گئی خود بیزار میکنند . و ازینست که مردمان محله چندبار از دست این مردمانی که در کوچه نیز بمذاکرات فتنی خود عالم ایدراحت میکنند بحکومت شکایت کرده اند . اما تا به ایندم مانند امر و ز قیل و قال پر اشکال اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کلب بالون اعمال دیده و شنیده نشده بود . آنقدر جوش و خروش و هاپهوی شان در کوچه بلند شد که پولیس مداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلب به این قیل و قال پر شور و شر خودشان تا یکدرجه حق هم دارند . زیرا بیچارگان در حالتیکه بهزاران شوق و هوس در فکر کار و بار بالون پرانی خود بمذاکره ربط دادن پروانه آن مشغول بودند . يك مرد اجنبی گستاخی آمده بی آنکه بر گستاخی مسئله ( از هو اسنگینتر ) قیام نمود ، بالون ( غوه د ) . و یکی از اعضای معتبر شانرا نیز تحقیر کردن جرأت ورزید ؛ و در حالتیکه میخواستند از و حق انتقام خود را بگیرند ، حریف از میان غائب گردید .

پس اگر اعضایان کلب هر قدر جوش و خروش و شی که بکنند بحیاست و ازینست که به این تحقیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده اند ، و چون بکوچه برآمده اند به راهی که پیش روی شان برابر آمده رفته اند . و به نعره

های بلند با همدیگر گفتگو کرد. بهر هر طرف روانه شده اند. و بخانه  
های مردمان، و میخانه ها، و قهوه خانه ها در آمده رو بور را پالیدن  
گرفته اند ولی هیبت! در تمام شهر فیلاد لقیما هیچ اثری و خبری در هیچ  
گوشه و کناری از رو بور نیافتند! ازینسب قهر و غضب اعضا دو بالا  
گردید، و قسم کردند که همه امریکارا جستجو کنند و رو بورا بدست  
آرند، و برین قصد و عهد از همدیگر جدا شده هر کس بسوی جاهای  
خود برقتند.

تنهاد و نفر از میان شان بود که به نیت عودت کردن بسوی خانه های  
خود شان نبودند که این دو و شخص رئیس (پرودانت)، و کاتبش  
(فیل ایوانس) بودند که بسبب رقابتی که بشدت در میان شان دوام داشت  
این شمهات و قیل و قال را وسیله خوبی پیدا داشته تا که میتوانستند باهم  
و مناقشه خود شان را بصداهای بلند قوت میدادند، و بر همدیگر اعتراضها  
و ایراد هامیگرقتند، و هم راه میرفتند.

فریق اولان زنگی که خدمتکار رئیس پرودانت بود از پی افندی خود  
روان بود. گفتگو هائیکه در مابین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه  
در گذشته بمجادله نزدیک شده بود. فیل ایوانس میگفت:  
— فی افندی، فی! اگر شرف ریاست کاپ بمن غایب بود و اینچنین زذالت  
هیچگاه بوقوع نمی آمد.



— خوب، اگر شما رئیس میبودید چه میکردید؟  
 — پیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف محقر را  
 میبردیم.

— اینجا سخنست که شما میگوئید؟ برای سخن بردن او دهن باز  
 کردن و سخن گفتن او لازم بود. حالا آنکه شما میگوئید که پیش از دهن  
 باز کردنش سخن او را میبردید! من هیچ معنی این سخن شما را ندانم!  
 اینست يك نمونه سوال و جواب این دو رقیب. دیگر کلمات آنها را  
 از همین نمونه قیاس نمائیم. این دو رقیب به اینصورت بمباحثه برآمدند  
 هجوم ورزیده در کوه هائیکه پیش روی شان می آمد میدرآمدند. رفته  
 رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند.  
 فریقون ترسناک بی جگر نیز از دنبال شان روان بود و چون میدید که  
 افتدنی او در جاهای دور دست تک و تنها میروید راحت میشد و به اندیشه  
 می افتاد.

معلومست که فریقون از جاهای تک و تنها چندان خوش نمیشود  
 علی الخصوص در چنین نیمه های شب! حالا آنکه تاریکی نیز زیاده است.  
 ضیعی قمر بسببی که حال بدرایت آن گذشته است کم روشنی میدهد.  
 ازین سبب فریقون بچاره هم برآمده بود، و هم خیلی اندیشه ها  
 و وسوسه های ترسناکی فکرش را زیر و زبر میکنند، و هر دم به اطراف و

جوانب خود نظرمی اندازد . و بعضی خیالهای جنها و پریها در نظرش  
تجسم میکند .

رفته رفته رئیس پرودانت ، و کاتب فیل ایوانس آنقدر در مباحثه  
و مناقشه فرو رفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند . مگر سر اسرا از  
شهر بیرون برآمده راه جنکل ( فرومون یازق ) را گرفته اند ، و متصل  
بمجادله دوام ورزیده از سر پل نهر ( شو یقل ) گذشتند . و در یک پیشه  
که از یکطرف با چنزار و از یکطرف با درختزار محاط بود داخل شدند .

در اینجا خوف و بیم فریقون خیلی زیاده شد . علی الخصوص از وقتی  
که از پل گذشته اند بخیمالش چنان رسیده که در شی شان یک پنج شش نفر  
عقب گیری میکنند که اینها سینه خوف و بیم بچهاره را افزونتر میسازد و  
بدنش بارزه میدرآید .

فریقون بچهاره به این ترس و بیم تا یکدرجه حق هم دارد . زیرا فریقون  
زنگیست ، سر بیست و پنج او که بر بدن ضعیف او دیده میشود چنان  
نشان میدهد که از مردمان ( قارولین جنوبی ) باشد هنوز بیست و یکساله  
است . اخلاقش نیز خیلی بی تناسب است . پر خور کاهل . و ترسندک  
یک حریفیست . سه سالست که بخدمت پرودانت میباشد .

درین اثنا مجادله دور فیک بدرجه نهایت شدت نموده بود کار از  
گفتگوی مناقشه آیز برآمده بمجادله بدورد گفتن رسیده بود ! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده به اطراف خود نظر میکردند البته برای شان بهتر بود . زیرا در یکطرف بیشه يك جسم مهمی دیده میشد که غیر متحرک و آرام ایستاده بود . و چنان گمان میشد که این جسم از اجتماع صدها آسیابهای بادی تشکیل یافته است .

اگر چه فریقولن بیچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را هم دیده بود که در پی تنه های درختان بسخو و کمین گرفته بودند . و از بیم مانند برك بید میلزید ولی از بیم افندی خود چیزی گفته نمیتوانست . ولی رفته رفته صبر و توانش زایل شده مجبور گردید که افندی را خبر بدهد . لهذا بصدا ی لرزان لرزان و خفه شده پر هیجان گفت :

— مستراونکل ، مستراونکل !

ولی مستراونکل یعنی پرودانت که فریقولن همیشه او را همچنین خطاب میکند بمجادله و مناسقه فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود که بجواب فریقولن بیچاره پرداخته بتواند !

فریقولن دوم بار باز میخواست که فریاد برآورد . ولی ولسفا که فرصت فریاد برایش نماند . چونکه در آن اثنای میان درختان بیشه يك ایشیلاق خفیفی نواخته شده در آن واحدش نفر مرد قوی و تنومندی برایشان هجوم نمود ، و بر هر شخص دو دو نفر حمله آورده بچنان سرعت و قوت بیچاره هارا گرفتند که فرصت هیچ مدافعه و مقابله برای شان باقی نماند .

( ۵۲ )

در ظرف یکچند ثانیه چشمهای شان را بستند ، دهنهای شان اینز ،  
دستپاویهای شان را با هم ربط کردند ، و مانند جوالهای مال بر پشتهای  
خود برداشتند !

پرو دانت ، وفیل ایوانس در اول امر چنان گمان کردند که درین شب  
بهجوم دزدان شیکردی که این گونه هجوم مهاجمان را زرق خود مقرر نموده اند  
گرفتار شده اند . اما دیدند که هجوم کنندگان جیبهای شکار شدگان  
خود شان را نمیآیند . و با وجودیکه در جیبهای هر دو رفیق بقدر یکچند  
هزار دولا رزر و دینار نقد و بانگنوت نیز موجود است ولی کسی به آن  
غرض نمیگیرد .

بعد از مرور یکدقیقه بعد از آنکه از یک دو سه بته زینه بالا شدند و فرو  
آوردن خود شان را حس کردند گذشته شدن خود را بر یک زمین تختائی  
دانستند .

در پی این کارها شیکه بیک چابکدستی بسیار عجیبی اجرا کردید بعضی  
صداهای گوناگون غریبی ، و یک لرزش و غرشی بگوش شان برخورد  
که صداهای مذکور متصل از یکنوع ( فر ر زر ، فر ر زر ، فر ر زر ! )  
مرکب بود ! در میان اینقدر فر ر زر های بسیار پی هم ؛ دیگر چیزی  
فهمیده نمیشد .

روز دیگر شورش و هیجانی که در فیلا دلفیا برپا شد خارج دایره توصیف

( ۵۳ )

و تعریفست! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوادث دیشبه کلب ولدن که عبارت از دا خلشدن يك مرد اجنبی که (رور بور، یا آنکه، مظفر رور بور) نام و عنوان داشت در دالان مذاکره، و بعد از آنکه کلب را تحقیر کرد دفعه آزمیان غائب شدن آن نشر و شایع گردید.

اما چون خبر کم شدن رئیس کلب، و کاتب او نیز در همان شب بمیدان آمد کار دگرگون شد!

در هر طرف شهر، در داخل و خارج تحریرات و جستجوها بعمل آمد هیچ گوشه و کناری نماند که جستجو نشد. اما هزار افسوس که هیچ نمره حاصل نشد. بهر طرف تلگرافها کشیده شد، در اخبارها اعلانها و اشتهاها هانوشته شد باز هم هیچ فائده نکرده. هرگاه زمین شق میشد و رئیس و کاتب در آن میدز آمد باز هم اینقدر زود کم نمیشدند!

بعد از وقوع اینحال اخبارها از عدم امینیت امریکا بجهت ازانده زیاده شدن پولیس را طلب کردند. حتی بعضی فرقه‌هایی که بر ضد حکومت بودند قیل و قالها را بیشتر کرده گفتند:

— چون در میان چنین شهرهای پرانبوه مشهور این گونه سرقتهای انسان بوقوع بیاید پس برای پولیس چه لزوم میباشد باید که پولیسها را رخصت بدهند.

ولی هیچیک از اینسخنان هیچ فائده‌تر سانیید. نه پولیسها رخصت

شدند ، و نه غایب هابیدا !  
 رئیس و باشکاتبش از جائیکه رفته بودند هیچ خبری و اثری نشان ندادند .  
 کرامیه ها و وعده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آوردند کان  
 رئیس و باشکاتب وعده شد ، و این وعده ها برای این بود که ادنایک خبری  
 یا اثری از آنها بدهند . افسوس که هیچ نمره نداد .

### — باب پنجم —

— آثار کین و غرض در مابین رئیس و کاتب در کجا بر طرف میشود ؟ —

بیمار کان اسیر افتاد کان چون چشمها و دستها و دهن های شان محکم  
 بسته شده بود مجال حرکت . و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچنین  
 حال البته که انسان را خیلی دلتنگ و جگر خون میسازد ؛ علی الخصوص  
 مانند پرو دانت و قیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را ؛ از همه بدتر این  
 بلا که فاعل این خیانت خود در اینز نمیدانند که کیست ، و اینرا هم نمیدانند  
 که آیا این جائیکه ایشانرا مانند جو الهای سر بسته مال و اشیا آورده گذاشته  
 اند چه جایست ، و در کجاست ؟ حالا نکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر  
 سرشان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز ( فر رزر ، فر رزر )  
 چه چیز است ؟ پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلومه را با آتشین  
 مزاجی این دو تند خو ، در زیر نظر درازیم در چه حدت و غضب رئیس

برودانت و سرکاتبش فیل ایوانس را تا یکدیگر چه تصور کرده خواهیم  
توانست!

برودنت و فیل ایوانس اگر چه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این  
یک محقق میدانند که فردا در کاپ و لدن ریاست و اجرای وظیفه نمیتوانند!  
هرگاه از فریقو لن پیر سید که آیا او بچه فکر و تصور است؟ میگوئیم  
که آن بچه را یک قلم قوه تفکر و تصور باقی نمانده. از وقتیکه به چوم ناکهانی  
گرفتار آمده تا به ایندم هیچ بهوش نیامده. گویا از زمره زندگان برآمده  
در ذیل مردگان درآمده است!

بقدر یک ساعت بهمین صورت بمانند. هیچ کس در پیش شان نیامد.  
حدت مزاجان بچاره ما مینالیند. و از پس دسمالی که دهن شان با آن  
بسته است بعضی صدا های مد هس خفه شده بر میکشیدند. و خیلی  
بر خود میپیچیدند که اینهم درجه غضب و شدت خاموشانه شانرا نمودار  
میکرد. بعد از آنکه یکمدتی همچین پختاب خور دند. و برای باز کردن  
دستهای خود هیچ فایده ندیدند آرام و خاموش ماندند تا باشد که از قوه  
سامعه خود یک فائده بردارند. یعنی چیزی که بچشم دیده نمیتوانند.  
بلکه بگوش آنرا بشنوند. ولی والسقا که بجز صدای (فر ررر. فر ررر.  
فر ررر) که بیک آهنگ و یک و تیره بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی  
شنیدن ممکن نبود!

( ۵۶ )

درین اثنا فیل ایوانس شدت و زور را در باره باز کردن خود فائده مند  
 ندیده آهسته گی و آرامی را در باب باز کردن خود پیشه گرفت بعد از آنکه  
 به احتیاط وسیعی و غیرت کوشش و ورزید به سست کردن دستهای خود  
 موفق گردید . باز بر همانقرار یکقدری کوشش و ورزید . گره ها باز شده  
 دستهایش آزاد ماند . هماندم چشمها او دهن خود را نیز باز کرد ، و چاقوی  
 امریکایی که در جیب داشت کشیده با پهای خود را نیز رهایی داد ، فیل  
 ایوانس به این موفقیت و کامیابی خود اگر چه بر حرکت و تکلم قادر شد ،  
 ولی چشمهایش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جائیکه بودند  
 آنچنان یک ظلمت شدیدی حکمفرما بود که دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد .  
 تنها در یکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از یک سوراخ کوچکی یک  
 ضیای بسیار جزئی می آمد . اینرا هم بگوئیم که فیل ایوانس در باز کردن  
 رقیب خود نیز کوتاهی نکرد . دستها و پاها ی پرو دانت چون آزاد شد  
 هماندم دستمالیکه بر چشمها و دهانش بسته شده بود در کشید ! بر زانوهای  
 خود نشسته بصدای خفه شده گفت :

— تشکر میکنم !

— فی ، تشکر نمیخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— پرو دانت ؟



( ۵۷ )

— بلی درینوقت درنجبانه رئیس کلب مو جود است ، نه سرکاتب !

مخاصمه که در مابین ما و جود بود بر طرف گردید .

— بلی بلی ، سراسر حقدارید . درینجا صمبها نیست ، بلکه دونفر

آدمیست که از یک شخص سومی که بر آنها جبر و زور استعمال کرده بگرفتند

انتقام مجبور و محتاج میباشند .

— آیا این شخص سوم که خواهد بود ؟

— روبرو !

— آیا روبرو ؟

بر همین نقطه هر دو رفیق متفق ماندند که دشمن شان روبرو است و درینباب

مباحثه و جدال را لازم ندیدند . فیل ایوانس فریقولان را نشان داده گفت :

— این را نیز باز کنید ، بیچاره را برهائیم !

— یکقدری صبر کنید ، چونکه اگر دهانش باز شد شمشیر و قیل و قالش

عالم را بولوله می اندازد ، حال آنکه درینوقت ما بسکونت محتاجیم زیرا کار

های بسیار مهمی در پیش رو داریم !

— چه کار ؟

— اگر ممکن باشد کریختن !

— بلی ، بلی ! اگر ممکن نباشد هم کریختن !

پرو دانت ، و فیل ایوانس محقق دانستند که این کار را روبرو در حق

( ۵۸ )

شان اجرا کرده، زیرا اگر دیگر دزد دعایتی میبود البته که تقدّم و جودشان را از جیبهای شان میبر آورد، و لباسهای شان گرفته بعد از آنکه بیک کاردی بر کلوئی شان میراند جسد های شان در نهر ( شیلیقل ) می انداخت و در چنین یک جایی حبس نمیکرد. اما این جا چه جایست، و در چگونه موضع محبوس میباشند؟ این است که از همه بیشتر این مسئله را حل باید کرد، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست؟ پرودانت گفت:

— فیل ایوانس! اگر ما از الان مذاکره که برآمده بودیم بمباحثه و جدال نمی افتادیم و تابه اینجا نمی آمدیم این بلا بر سرمان نمی آمد! درین یک هیچ شبیه نیست که روبرو بعد از فرار کردن از دالان کلب با چند نفر معاون خود ما را عقب گیری کرده. و چون ما را بطرف جنگلها و بی راهه ها پویان یافته فرصت را غنیمت دانسته بر ما هجوم کرده اند و در اینجا آورده حبس نموده اند.

— بلی حق دارید!

— حالا از این سخنان در گذشته این را بیندیشیم که از وقت گرفتار شدن مادر جنگل، و انداخته شدن مادرین محل زمانیکه مسرور نموده دو دقیقه شده ازین یک معلوم میشود که حریفان هنوز ما را از جنگل ( فر و مون ) بیرون نکشیده اند.

— راست میگوئید! اگر از اینجا میرقیم البته حس میکردیم!

( ۵۹ )

— پس من چنان گمان میکنم که ما را در درون يك عرابه حبس کرده اند، و این عرابه را نیز چنان بیندارم که از عرابه های دراز حقه بازان باشد! — بلی، بلی! همچنینست، زیرا اگر ما را در يك فلوکه که در نهر است میدراوردند از حرکت ووج آب میدانستیم. هیچ شبهه نیست که در عرابه محبوس میباشیم!

— این را هم بگویم که هنوز در همان جنکلی هستیم، زیرا عرابه که ما را در آن حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم. بنا برین از همه بیشتر چاره فرار را جستجو بکنیم، و پیش از آنکه عرابه بحرکت افتد و ما را بدور جاها ببرد خود را وارهائیم. بعد از رهایی یافتن به جزا دادن و انتقام گرفتن رو بور مشغول میشویم!

— بلی، هم جزای بسیار بزرگ به او بایدداد تا بداند که در حق دو نفر امر یکایی کسی که قوه جبری به استعمال بکند چیست!!

— آه! رو بور را پیدا باید کرد! و او را بکیفر کردارش باید رسانید! — اما این رو بور کیست؟ از کجا پیدا شد؟ آیا تکلیز است. فرانسویست، الهانست چیست؟

— يك مرد پست فطرت دنی هست والسلام. حالا از ذکر آن ملعون در گذشته بکار خود آغاز کنیم.

( ٦٠ )

اینرا گفته هر دو شان بر یا خواستند ، و دستهای خودشانرا بسوی پیش  
 دراز کرده در تاریکی بیک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدند گرفتند ،  
 تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوار عرابه یا خانه نیافتند ،  
 زیرا از جا که او درز هائیکه از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیافتند ،  
 و هم قماش دیوار بچوب هم . مشابعت نداشت رفته رفته دروازه خانه را از  
 علامت حلقه آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاک و درزی ندیدند ! هم  
 دروازه خیلی مضبوط بند شده بود که احتمال باز کردن آن مفقود می نمود !  
 حالا کار ماند بر کاردهای شان که آیا آن در دیوار یک سوراخی کشاده  
 میتوانست یابی ؟

در اینجا فیل ابوانس از صداهای متصل ( فر ر ر ، فر ر ر ) که می آمد  
 متحیر شده پرسید که :

آیا این صدای لایتنقطع از چه خواهد بود ؟

— باد خواهد بود .

اما هو او قتی که ما می آمدیم خیلی ساکن و آرام بود !

— بس اگر باد نباشد بردگر چه چیز حکم شود ؟

هر دو رفیق ساکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچک محکم و سرتیز  
 خود را کشیده بر دیوار نزدیک دروازه بشدت بزد ، و خواست که یک  
 سوراخی در اینجا کشاده و دست خود را از اینجا بر آورده بیچ دروازه را

( ٦١ )

از پشت دروازه تاب بدهد!

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید، ولی این کوشش بجز اینکه کارد  
اورا مانند آه بگرداند دگر هیچ فائده و ثمره نه بخشید.

پرودانت پرسید که:

— این چیست؟ آیا کارد کار نمی کند؟

— نی.

— مگر در یک اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوس شده ایم؟

— نی. چونکه دیوارها را چون میزنم صدای مس را بر نمی آرد!

— چون چنینست بلکه از آهن، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده

باشد؟

— نی. نی! نه از مس، و نه از آهن، و نه از چوبست!

— خوب! پس از چیست؟

— این را من هم نمیدانم! چیزیکه من میدانم همین قدر است که دیوار از

یک چیزی ساخته شده که کارد بر آن کار نمیکند!

پرودانت را حدت و غضب فوق العاده گرفت. صداهای بسیار قهر

آودی بر آورد. دیوارها را بمشتمها کوبیدن گرفت. و چنان اوضاع و

حرکاتی اجرا نمود که گویا روبرو پش رویش آمده و او بر وجهی آورد!

فیل ایوانس گفت:

( ٦٢ )

— آرام شو پرو دانت . یکقدری شما هم کوشش ورزید بلکه یک کاری  
از پیش برده بتوانید !

پرو دانت نیز کوشش ورزید . اما هزار افسوس که کوشش او نیز بیهوده  
رفت دیوارها کو یا ز بلور بود که چاقو بران خط هم نمیگردد ! بغیر از صبر  
کردن دیگر چاره برای شان نماند . حالا نکند صبر و سکون از عادت امریکائیان  
نیست ! پرو دانت . وفیل ایوانس بجوش و خروش عظیمی آمدند ، هر چه  
بدهن شان آمد گفتند ، در حق روبر کفرها و ناسزاهای علیظی صرف  
نمودند ! اما روبر اگر همان روبر صبور با اعتدالیست که او را در دالان  
مداکره دیده بودیم چنان میندازیم که اگر ده هینقدر کفر و ناسزای را  
بشنود باز هم هیچ حدت و قهر او را نخواهم دید .

درین اثنا ، حال فریقولن بیچاره که همچنان بسته و خسته در یک گوشه  
افتاده بود خراب شده میرفت . از یکسو ترس ، و از دیگر سو گرسنگی و  
شیخ مانده کمی خرخره و بیجتاب خوردن بیچاره را بسیار زیاد کردانیده  
بود پرو دانت مجبور شد که او را باز کند . اگر چه میدانست که ولوله و شمهات  
بسیاری خواهد کرد باز هم او را باز کرد ! بمجرد دیکدهنش باز شد فریاد بر او  
ورده گفت :

— مستر اونگل ! مستر اونگل ! کجایی ؟ ایچه حالست ؟

پرو دانت بانگ بر وزده گفت :

( ۶۳ )

— ساکت شو! بخونی بدان که ما را در نخبای برای این انداخته اند که از  
گر سنگی بکشند. اما برای امتداد دادن زندگی خود تا بوقتیکه جان داشته  
باشیم باید که سعی کنیم. یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از آنهم روگردان  
نیستیم.

فریقولن — از برای خدا، چه خیال دارید؟ مگر قصد خوردن مراد دارید؟  
— البته که تر ایشتر از مردن خود داز گر سنگی خواهیم خورد!  
— امان! امان! یارب!!

— امان، زمان. فائندارد، محقق بدان که ترا خواهیم خورد اما یک  
چاره برای تو هست که اگر خاموش شوی، و هیچ فریاد و فغان نکنی بلکه  
ترا فراموش کنیم. و از خوردن فارغ شویم.

فریقولن، برای آنکه خود را از خاطرشان فراموش سازد و از بالای  
خوردن رهایی یابد در یک گوشه خزیده ساکت و خاموش بماند. و آهسته  
آهسته بگریستن مشغول گردید.

حالا نکه رفته رفته وقت میگذرد، شکستن دروازه، یا شکافتن دیوار  
بی ثمر میماند. آیا این دیوار از چه ساخته شده؟ دانستن اینهم غیر ممکن! نه  
چوب، نه معدن، نه سنگ! آیا چیست؟ زمین او تاق نیز مجهول! وقتیکه  
یابران زده میشود یک صدای بسیار عجیبی میرسد که اینصدار را پرودانت  
هرچه که کرد با صدای هیچ یک جسمی موافق و برابر نتوانست کرد.

( ٦٤ )

از زدن یابران چنان معلوم میشد که زیر آن کاواکست . و چنان حس  
میشد که بازه بین رابطه ندارد . صداهای ( فرررر ، فرررر ، فرررر ) هم  
لرز بر سطح اوتاق بر می آید . پس اینقدر احوال غرائب اشتمال اگر انسانرا  
دوچار گرداب حیرت نماید جادارد !

فیل ابوانس از پرو دانت پرسید که :  
— آیا اوتاق ما از جاییکه بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد  
بود ، یابرهان جاییکه هست هست ؟

-- تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !

— اما چون اول درین اوتاق محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و  
سبزه می آمد ، حالا نکند درین وقت از آن بواری نیست ! اینرا چه باید گفت ؟  
— تنها همین را بگو که اوتاق ما تبدیل محل نموده ، دیگر هر چه که میگوئی  
بگو ! زیرا اگر در یک عرابه . یا در یک کشتی میبودیم که آنهم حرکت  
میکرد البته از اهتزاز و لرزه دائمی آن میدانستیم .

درین اثنا فیل ابوانس خبر داد که آفتاب در طلوع گردنست ، چونکه از  
نخیره بسیار کوچکی که در نزدیک سقف بر سر دروازه موجود بود یک  
روشنی خفیفی که مخصوص وقت صبحست نفوذ نمود . مطلق که از نصف  
شب چهار ساعت گذشته است . زیرا در فیلا دلفیا در ماهای خری بران شعای  
طات اول صبح در ساعت چار ظهور میکنند .



( ٦٥ )

پرو دانت ساعت زنگدار جیبش خود را فشار داده دید که ساعت ربع کم  
سه را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ساعت ربع کم سه میباشد . مطلق که هنوز شب است ساعت  
شما بلکه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هر چه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیرا اشاعات آن از پنجره  
دیدم میشود :

اینست که ایمنسٹله نیز رفقار ایه مشکلات انداخت ! زیرا طلوع شمس بر  
خلاف عرض فیلا دلفیا بوقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تابه این پنجره بالا برآمده شود دیدن بیرون ممکن  
خواهد شد ؟

— برستی که خوب گفتید !

رئیس فریقون را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشتت را به این دیوار تکیه بده . فیل ایوانس شمام بر پشت  
فریقون بالا شوید ، چرا که از من سبکتر میباشد . منم با فریقون  
معاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فریقون بر آمد ، و تابه پیش پنجره رسید  
در پنجره يك شیشه عادتى دیده میشد که اگر چه بسیار کلفت نبود ولی

( ٦٦ )

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدن را مانع میشد علی الخصوص که  
در چشمهای فیل ابوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .  
پرودانت گفت :

— شیشه را بشکن تا خوب به بینی !

فیل ابوانس بدسته چاقوی خود بشدت تمام بر شیشه بزد . حالا نکه  
شیشه نشکست و یکصدایی مانند لوحه نقره بینی بر آورد . باز بزور ترزد .  
باز نشکست ، و همانصدار را بر آورد . بقهر فریاد بر آورده گفت :

— وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشنی از آن  
نفوذ نمیکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ابوانس از پشت شیشه بدقت نظر کردن  
گرفت ، پرودانت پرسید که :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیا در ختنهها یا سیاهمنی در ختنهها هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— نوکهای شاخهای در ختنان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

( ۶۷ )

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیا در جنگل دیشبینه نیستیم ؟  
— فی فی ، نه جنگلست نه درخت !  
— عجب ! آیاهناردهای دودکش فابریکها ، بیامهای خانه هائیز دیده  
میشود ؟

— فی نه خانه است ونه دودکش !

— ( بقهر ) آیا در کجائیم ؟

— چه میدانم ! بغیر از هوادگر هیچ چیزی در میدان نیست !

درین اثنادر وازه اوتانی باز شده یک آدم پدیدار گردید .

این آدم ( روبرو ) بود که گفت :

— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر

حرو آزاد هستید !

— آیا آزادیم ؟

— بلی ، در میان ( آلباتروس ) !

پرودانت ، وفیل ایوانس بجایکی بیرون جهیدند . سطح خانه که دران

بودند با سطح بیرون خانه برابر بود . در پیش کتاره که در آخر سطح

کشیده شده بود دویدند !

چه دیدند ؟

دیدند که از جائیکه بران ایستاده اند بقدر سه چار هزار متره پایاتر سطح زمین

( ۶۸ )

مشاهده میشود که شناختن موقع و موضع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

— باب ششم —

— بک قدری از تاریخ و فن بالون گری درجکا بحث میشود ؟ —

(قامیل فلامار یون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یک عصر  
در یکی از تالیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدان روی زمین فارغ شده  
در میان راحت و لطافت جو هو از زیست کرده خواهند توانست ؟  
اینست که جواب اینسخن را درینوقت (روبور) میدهد: چونکه جواب  
این سوال همین است که :

— هر وقتیکه فن ماکینه مسئله طیران هوار احل نمود آنوقت زیست و  
بودو باش در جو هوا میسر میشود !

حالا نکه این مسئله را ماکینست قابل مهندس (روبور) فاضل حل  
نموده است .

موجد اول بالون (مونفولقیه) نام برادرانست که بالون را به تصادف پیدا  
کردند ، چونکه ایشان در یک بالاخانه نشسته کاغذهای خود را مطالعه  
میکردند . یک بکس بزرگ پر کاغذ در پیش شان افتاده بود . بنا گه آن

( ٦٩ )

يك کبریتی در بکس افتاده کاغذ ها را آتش گرفت . دیدند که بکس بهو بالا  
برآمده از پنجره بیرون بر آمد، و تا بوقتی که کاغذ ها میسوخت بهو بود و بعد  
از خاموش شدن آتش بر زمین افتاد . ازین تصادف در اول امر بالوهای  
کوچکی که در شهای آتش بازيهای جشنها بر هوا میکنند ایجاد گردید . رفته  
رفته این مسئله بمسئله فنی ( از هوا خفیفتر ) منجر گردید . و هوای بسبب  
حرارت خفیفتر از هوای محیطه ساخته در بالو نهادهای گردن گرفتند ، و  
نسبت بمواز نه آن بعضی کسان بر بالا بر آمدن جو هوای اجسارت ورزیدند .  
تا آنکه رفته رفته دایره علم حکمت وسعت یافت ، و در صد جستجی اجسامیکه  
از هوا خفیفتر باشد افتاد . و غاز ایدر وزن که بدفعات از هوا خفیفتر است  
بوجود آمد ، و مسئله از هوا خفیفتر بالایی گرفت یعنی بالو نهادهای آن بر شده  
سیاحت روی هوا آسانی پیدا کرد .

حالا نکدیش از پیدا شدن بالون تصادفی ( و نغولقیه ) ، وساخته  
شدن بالون نخستین ( شارل ) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن  
غاز های خفیفتر از هوا بعضی ارباب افکار عالیه بهوس این افتصاده بودند  
که بواسطه بعضی آلات بر روی هوا سیر و گردش نمایند که این فکر طیران  
هوایش از دو عصر درد ماغهای بعضی کسان جایگیر شده بود . حتی در  
آثار ( دانت ده پروز ) ، و ( لهونار دنیس ) و ( کیدوتی ) نام مشاهیر  
افکار جستجوی ماشینهای بریدن روی هوا دیده میشود که اینها بواسطه

( ۷۰ )

اجسام از هوا خفیفترنی بلکه بواسطه اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری  
 که به تقلید ماشین بالهای مرفان بسازند بر هوا بالا شدن را تصور کرده بودند .  
 دو نیمصبر بعد از آن مخترعها زیاده گردیدند . در سنه ۱۷۴۲ ( مارکی ده  
 باقوییل ) نام یک آدمی برای خود یک آله ساخته بواسطه آن از روی نهر  
 ( سن ) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنه ۱۷۶۸ ( پوفنون )  
 نام یک شخص دیگری یک آله دیگری ساخت که از طرف دنبال باد و پروانه  
 متحرک بود . در سنه ۱۷۸۱ ( میرون ) نام یک معماری به تقلید حشرات  
 ( مستقیمه الجناح ) یعنی پشه ها و بمبیر کهای چار باله یک آله ساخته بر دیگران  
 اعتراض نمود . در سنه ۱۸۰۸ ( زاق ده زن ) نام یک مهندس اوستریایی یک  
 ماشین طیاری ساخته تجربه آنرا اجرا نمود .

باز از سنه ۱۸۵۴ تا به سنه ۱۸۶۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که  
 اینستادرباب ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکومتهای متبوعه  
 خودشان براتهای اختراع نیز گرفته اند . حتی در سنه مذکور برای ترویج  
 دادن ، و بوجود آوردن ماکنه های طیاری که از هوا سنگینتر باشد  
 یک شرکتی نیز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئله  
 از هوا سنگینتر ، و شرکتهای طرفدار مسئله از هوا خفیفتر را برابر سرهمدیگر  
 همی ریخت . بلی ، همه این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه  
 های آن معقول دیده میشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

۱۸۴۲  
 ۱۸۵۴  
 —————  
 ۲۰

( ۷۱ )

به پیداشدن يك قوه محرکه انتظار کشیده میشد!

قارئین گرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم، و پرودانت  
وفیل ایوانس را برکنار کتاره آلباتروس گذاشته سخن را تا به این وادیها  
دور دادیم ما را معذور به بینند. زیرا ماشین طیاری که مظفر روبرو آنرا  
بوجود آورده، و بواسطه آن اعلان سلطنت کرده هوار نمود چنان تصور  
باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود نداشت، و در عالم متفنین گرومانسانی  
در موقع بحث و مذاکره نیامده است. لہذا پیش از آنکه در کشتنی هوایی  
آلباتروس مظفر روبرو پرودانت و فیل ایوانس سیاحت کنیم، و در حق  
این ماشین طیار یک فکری حاصل کنیم در خصوص اینگونه ماشینها شیکه  
پیش از آن ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات و تفصیلات را  
ضروری دیدیم چونکه مظفر روبرو همه این ماشینها شیکه پیش از وجود  
آمده بود یگان یگان از نظر تحقیق و تدقیق گذرانیده، مکملتر و کامیابتر  
آنرا ساخته است، و بقوت علم و فن بر کرده هوا حاکم شده است. و گرنه  
نه سحر کرده، و نه افسون خوانده!

روبوور مهندس، که این ماشین طیار را بوجود آورده است درینباب  
دایما بر مسئله سنگینتر از هوا حرکت و رفتار کرده است. طرفداران اینمسئله  
سنگینتر از هوا در انشای مباحثه خودشان میگویند:  
— مانند کبوتر پرواز میکنیم!

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم، بر روی هوا نیز  
همچنین فشرده رفتار مینماییم!

دیگری — لوقو و تیف ساخته بر روی هوا میرانیم!

اینسخناترا بر مبالغه حمل کردن موافق نیست. زیرا اینمسئله در نظر  
فن ظاهر و آشکار شده است که هوا نقطه استناد شمرده میشود. هرگاه  
بقدریک متر مربع جسم هوا، بوضعیت افقی بر زمین فرو آید، غیر از آنکه  
سقوطش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد.  
اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود،  
سرعت کسب افزونی میگیرد. از روی قانون ثقل، سرعت نظر به  
متر مربع معکوساً متناسب میشود که از یانسبب سرعت خیلی جزوی  
تخلف میکند.

اینهم از روی فن معلومست که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص  
حرکت دادن آن بالها اگر چه حرکت سنگین شود، اما نظر بحسامت سطح  
آن بالها، ثقل آن مرغ نیز متناسباً کمتر میشود.

بنابراین مسائل فنی، میباید که ماشینهای طیار از این قوانین طبیعیه استفاده  
نمایند. یعنی در خصوص پرواز روی هوا امر غائر تقلید کند که ماشینهای  
طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود:

اولا — ماشینهاییکه پروانه های شان که بمقام بال قایم است افقئی هلز



ونی باشد!

نایاً — ماشینهاییکه پروانه های شان چارباله باشد .

ثالثاً — ماشینهاییکه با پروانه های افقی حرکت بکنند ، و از لوحه های

مایل متشکل باشد!

طرفداران این سه قسم جدا جدا تصور هادارند که یکی بدیگرتن نمیدهند ،  
و هر یک اصول آن دیگر را اصلاً قبول نمیکند .

اینست که روبرو اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بنا نموده

و بسی علاوه های نافع و مفید دیگر نیز ضم کرده است . پروانه هایی که

روبرو در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکت را بکمال سهولت

اجرا میکنند بعضی از این پروانه ها ماشین را معلق میگرد ، و بعضی بسرعت

فوق العاده ماشین را به پیش یا پس حرکت میدهد .

حکمت شناس مشهور ( ویقورتورن ) گفته است که پروانه های بزرگی

که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی

دور داده شود جسمهای بسیار ثقیل را برداشته میتواند . اینست که روبرو

ازینقا عده حکمیه استفاده کرده بالا برآور دن کشتنی هواچی خود را

بدست آورده است . یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را با بالهای خود

زده پرواز میکنند ، این نیز با بالهای پروانه های خود هوا را زده زده

بالا میبرد .

( ٧٤ )

صورت تشکل ماشین طیار و بوز از سه قسم مرکب است: اول: (مرکبه جویه)، دوم: (آلهای صعود و تحریک)، سوم: (ماشینها) .  
 مرکبه جویه، یات کشتنی نوک دار دنباله دار است که سی متره طول و شش متره عرض دارد، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور ها تخته پوشست امانه از چوب پاک از جسم اختراع کرده گئی خود او . زیرا این سطح با آله های ماشینها، و مخزنهای ماکولات، و حوض انبار آب، و دیگر آلات و ادوات لازمی مشغول شده است .  
 اطراف این سفینه هوایی را یک کتاره بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کتاره از چوب نیست بلکه از یکشوع سیم مخصوصی بافته شده است .

بر سطح مذکور سه عدد خانه های برآمده، موجود است که خانه وسطی آن مخصوص ماشین بالابر آوردن، و فرو آوردن آلباتروس است خانه پیش رو مخصوص ماشین است که آلباتروس را به پیش و پس میراند . خانه دنبال مخصوص سکان دوردادن کشتیست . هر ماشین جدا جداست که با هم مربوطیت ندارد . در زیر سطح پیش روی کشتی دایره مطبخ، و مایه های طایفه های کاریگران کشتیست . در زیر سطح دنبال کشتی یکچند کمره، و دالان طعامخوری، موجود است که یکی ازین کمره ها مخصوص خود مهندس است . بر بام بالای سر خانه مهندس خانه آئینه ای سکاندار موجود

( ۷۵ )

است که با چرخ بسیار قوتسا کی اجرای وظیفهٔ سکانداری را میکنند . غیر  
 ازین سه خانه که بر سطح مذکور گردیدند خانهٔ کوچک دیگر نیز بر سطح  
 موجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که پرودانت و فیل  
 ایوانس و فریقوان در آن محبوس شده بودند همهٔ کمره ها ، و خانه ها ،  
 و مخزنها ، و مطبخ ، و هر طرف کشتی بالمبهای بسیار روشن الکتریک رو  
 شن شده است . در زیر بدنهٔ آخرین کشتی کمانهای بسیار قوتسا کی فتری مر  
 بوط شده است که تادیر زمان مصادمه به ماشینها زیان نرسد . اگر چه آلبا  
 تروس وقتی که فرو آمده بزمین تماس میکنند بکمال آهستگی و احتیاط  
 این حرکت را اجرا میکنند ولی باز هم برای احتیاط این کمانها را در زیر آن  
 وضع نموده است .

ماشین بالا را آوردن کشتی طیار مهندس روبرو ، مظفر باین صورت است :  
 در بالای سفینه ۱۴۳۷ پروانه عمودی ، وجود است که پانزده عدد عمود  
 پروانه دار بطرف راست ، و پانزده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است .  
 هفت عدد باقی آن در میان کشتی به ترتیب مخصوص منتظمی و وضعیت  
 که هیئت مجموعهٔ کشتی را در یک نظر انسان چنان ببیند از دکه یک کشتی  
 سی و یک دیر که دریائست !

اما اینقدر فرق هست که بموضع باد بانها بر هر یک ازین دیر که داد و دوبر  
 وانه بوضعیت افقی وضع شده است که بهر یک ازین پروانه ها عطا کردن

( ۷۶ )

دورهای خیلی شدت‌ناکی ممکنست . محور هریک ازین پروانه‌هایی آنکه  
 محور آن‌دیگری مربوط باشد دور می‌خورد ، و هم هریک ازین دو پروانه  
 بعکس آن دیگر دور می‌خورد که باینصورت در صعود و سقوط سفینه هیچ  
 بی انتظامی بوقوع نمی‌آید . این پروانه‌هایی که بر عمودها بوضع افقی و  
 ضوعست برای بالا برآوردن سفینه خدمت میکنند ، و پروانه‌هایی که  
 بطرف سرو دنبال کشتیست برای پیش راندن کشتی طیار مقامت  
 مینمایند . اینست که به اینصورت در کشتی هوایی روبرو تمام هفتاد و چار  
 پروانه صعود و موجود است . بغير ازین هفتاد و چار پروانه که برسی و هفت  
 دیرک میباشد دو پروانه چارپره بسیار بزرگ و دراز بر قوت یکی در دنباله و  
 یکی به پیش روی آلباتروس که بر محور افقی حرکت دور به عمودی اجرا  
 میکنند نیز موجود است که این دو پروانه برای سرعت خارق العاده سفینه  
 خدمت میکنند .

اصل معرفت و موثقت روبرو درینست که برای دور دادن این هفتاد  
 و شش پروانه بر قوت خود را بسرعت عظیمه قوت الکتریکی را قوه محرکه  
 ساخته است حالا که در سفینه آلباتروس چنان ماشینهای بزرگی که اینقدر  
 قوه عظیمه الکتریکیه را حاصل کنند نیز دیده نمیشود . تنها پیلها و تور  
 پیلها دیده میشود که حقیقت قوتی که به این پیلها داده میشود مجهولست ،  
 و آراتنها خود روبرو میداند و بس ! یک جهت معلومی که هست همینست

که روبرو به این پیلها بواسطه بعضی حامضاتی که خود او آنرا کشف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریک میدهد. و تور پنهاییکه در ماشین طیار و بور دیده میشود نیز از انواعیست که تا به اینوقت امثال آن دیده نشده است. اینست که به این سببها ماشین هوایی روبرو قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند.

اما باز تکرار کنیم. که این کشف جدید صرف به روبرو عائد است. و روبرو در مخصوص اسرار خود را بدرجه نهایت پنهان گرفته است. اگر پرودانت، و فیل ایوانس برین اختراع روبرو واقف نمیشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تا بسیار سالها پنهان میماند.

حالا سخن برین ماند که آیه هیندس برای ساختن جسم (مرکبه جوینه) خود چگونه جسمی استعمال کرده است؟ آیا آن جسمیکه کارد فیل ایوانس را از ساخت، و هیچ تأثیری بر او نکرد، و نه نازکی و نه سختی و نه صدای آن بهیچ جسمی از اجسام مشابیه نداشت از چه بود؟ چوب نبود، آهن نبود، مس نبود پس چه بود؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدیم حیرت و تعجب نکنید! زیرا این جسمیکه روبرو کشتی هوایی خود را از آن ساخته کاغذ است کاغذ!! این یک معلومست که صنعت کاغذسازی از چند سال باینطرف خیلی ترقی کرده است، و ورقهای کاغذ را به نشاسته و (دکسترین) نام اجزای

کرده باماشینهای پر قوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولادیک جسمی  
از آن حاصل میشود . حتی از سنگونه کاغذهای تضییق و فشار یافته عمده  
های واغونهای ریل و خطهای راه آهن نیز ساخته شده است . و ازینست  
که روبر بسبب سبکی و محکمگی که کاغذ دارد آلباتروس خود را از کاغذ  
ساخته است . ولی اجزاهای که در باب محکمگی و قوتمندی و تضییق و فشار  
آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنه آلباتروس . سطح ، سقف ، دیوار ، زین ، کمره ها ، مخزنها ،  
حوض انبار آب همه گئی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیکه در سبکی  
کاغذ ، در محکمگی فولاد در شفافی آینه ! حالا نکه آتش نیز بر توانیر نمیکند .  
آمدیم بر محور ها ، وسیلندر ها . و پروانه ها !! در خصوص مهندس  
روبور معدنی که آنرا ( زلانین ) میگویند استعمال کرده است . همه آلات  
وادوات ماشینخانه آلباتروس مهندس روبر از همین معدن بسیار خفیف  
قوی و متین نرم ساخته شده است .

نفری موجوده سفینه عبارت از هشت نفر است که همه آنها در زیر حکم  
(توم تورنر) نام یک سر طایفه میباشد . سه نفر آنها بخدمت ماشینخانه .  
دو نفر بخدمت سکانداری ، یک نفر خدمتکار ، یک نفر طایفه که همینقدر  
آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

در سفینه تفنگهای شکار . چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

و کیمیا، برای تعیین موقع آلات لازمه، ترمومتر، بارومتر، ستروم  
 غلاس، یک کتبخانه کوچک، یک مطبوعه کوچک، یک طوب شش سا  
 نیمترونی دنباله بر بسیار مقبول که بهر طرف دور میخورد. کلاه، باروت،  
 دینامیت، یک مطبخ بسیار صفا و پاک که با الکترونیک گرم میشود. یک  
 تحویلخانه که هر گونه خوراک و مشروبات، و پوشاک و لوازمات در آن پیدا  
 میشود موجود است. بر سر این همه بعضی آلات ساز نیز موجود است که  
 از انجمله همان طریقی که گاه لاره بیت (یا تکی دوول) و گاه لاره بیت (رول  
 بریتانیا) را نواخته، و سبب هلاک گاو بیچاره بیگناه شده است نیز در  
 دیوار دالان آویخته شده میباشد.

در سفینه یک کشتی کوچک را بری نیز موجود است که هشت نفر  
 در آن بخوبی میکنند. و در بحر و تالاب شناوری میتواند.

هر گاه بر سیده شود که روبرو بعضی وسایط لازمه که در وقت قضا  
 زدگنی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید در دنیای؟  
 گفته میشود که فی! هیچ وسایط لازمه در ین باب ندارد. زیرا مهندسان هیچ  
 احتمال قضا زده گی را در سفینه خود نمی بینند. چونکه اولاً محوور پروانه  
 ها با هم دیگر مربوط نیست خراب شدن یک چند عدد آن به کشتی هیچ  
 ضرری نمیرساند.

خلاصه کلام مهندسان روبرو غلظت بسایه این هنری که در ساختن و بو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از آنکه بر جو هوا حکمرانی  
میکند بر پنج قطعه کره زمین و بحر هائیز حاکمست .

— باب هفتم —

— پرودانت و فیل ایوانس در جوابه قانع شدن مسئله راضی نمیشوند؟ —

پرودانت ، و فیل ایوانس را برکنار کناره آلباتروس گذاشته بودیم .  
پرودانت متحیر ، فیل ایوانس واله شده است . اما هر دوی شان حیرت  
و استغراب خودشانرا نشان دادن نمیخواهند .

فریقولن ، چون دانست که در سفینه هوایی میباشد ، و در جو هوا سیر  
و سیاحت میکند بچنان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف و بیان نمیآید .  
در اثنائیکه اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند پروانه های آلبا  
تروس بکمال سرعت دور میکردند ، و اگر چه بکمال سرعت آلباتروس  
قطع مسافه مینمود اما معلوم میشد که سرعت دوری پروانه ها سه چندین  
نیز ز یاده تر شدن ممکنست . درینوقت پروانه ها سفینه هوایی را در ساعتی  
بیست کیلومتر و سرعت میداد .

اسیران ، یا آنکه مهمانان آلباتروس برکناره سفینه تکیه زده اطراف  
را سیر میکردند ، سفینه سریع السیر در دنبال خود در جو هوامانند و پوز  
هائیکه در دریا حرکت و رفتار مینمایند یک اثر قدم سفید غبار آلودی



میگذاشت. روی زمین نیز غبار آلود یک منظره نشان میداد علی الخصوص  
یک نهر بزرگی دیده میشد که بفضیای شمس میدرخشید. در طرف چپ  
آن نهر یک جنگل بسیار غلو و تیره پدیدار بود که تا نظر کار میکردم  
شده رفته بود. پرودانت با صدائی که از قهر لرزان شده بود و بورر اخطاب  
نموده گفت:

— آیا بترانمیکوئید که در جگه هستیم؟

— گفتن لزوم ندارد!

— آیا بجای میرویم؟

— در جو هوا سیاحت میکنیم!

— آیا این سیاحت تا بجی دوام خواهد ورزید؟

— تا بوقتیکه لازم باشد!

— یا! اگر این سیاحت بدردمانخورد؟

— باید بخورد!

پرودانت دندانهای خود را بهم فشرد و خاموش شد. اینست اول کلمه که  
در مابین صاحب آلباتروس و اسیران او در میان آمد. و بعد ازین کلمه  
رو بورر بقدم زدن، و اسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العاده  
آلباتروس مشغول شدند. و از یکطرف مناظر لطیفه زیر پای خود را تما  
شامیکردند. درین اثنا فیل ایوانس گفت:

— پرودانت! چنان گمان میبرم که در وسط ممالک (کانادا) رفتار داریم.  
و این نهری که میبینیم (سن لوران) خواهد بود، و این شهر بیک در عقب  
گذاشتیم شهر (که بک) باید باشد.

— راستی که همچنینست فیل ایوانس! از خانه های آن که با سرب  
بامهای آن پوشیده شده معلومست که (که بک) باشد.  
-- پس معلوم شد که آلباتروس تا به ۴۶ درجه طول شمالی بلند شده  
آمده است.

— بلی، هیچ شبهه نیست، به بینید. کلبه های انگلیز و فرانسویس نیز  
معلوم میشود، حتی دایره گمرک نیز کم معلوم میشود.

پرودانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر  
از نظرشان پنهان گردید، و ماشین طیار در میان ابرها غوطه خورده  
زمین نامعلوم شد. مسافران سفینه آلباتروس نظر خود را از پایان برداشته  
ببالاعطف نمودند، و به تشکلات خارجی سفینه نظر دوخته در پیش بدایع  
صنایع خارق العاده ماشین طیار و اله و حیران ماندند که درین اثنای بوز به  
ایشان نزدیک شده بصدای برغروری گفت:

— ای افندیان بالونیان! با ما شینهای سنگینتر از هوا در جو هوا سیاحت  
را قابل وقایع شدیدیانی؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید؟  
چون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئله

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .  
رو بوز ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید! دانستم ، دانستم! شمارا اگر سنگی از جواب  
دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من! شمارا که بسیاحت  
روی هوا بر آورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکمهای تان را هوا سیر  
خواهم کرد! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحینه دالان طعام مخوری  
آلباتروس که این اول طعام شما در انست شمارا انتظار میکشد!

بحقیقت که مهمانان شدت گر سنگی را خوب حس کرده بودند . لہذا ،  
ناز و استغفار احوال ندیدند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بر زمین فرو آئیم  
بمقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از آن جزای مکمل او را  
میدہیم .

مهمانان را پیش خدمت سفینه طیار در دالان طعام مخوری که در طرف  
دنبالہ کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منتظم ، و مزین بود . یعنی  
بدرجہ کہ انسان خود را در یکی از دالانهای منتظم ترین او تل بزرگ پاریس  
کمان میکرد . در انجا مکمل یک سفرہ طعام حاضر شده بود . از انواع  
طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد ، اما از همه طعامهای بیشتریک  
نوع نان خشکی شایان دقت بود کہ این نان از گوشت بسیار میدہ کہ با آرد  
آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا ، شوربای نفیس ، یکنوع

( ۸۴ )

طاس کباب مرغ، جای بسیار خوشگوار از اشتهای گرسنگی، بهمانان آلبا  
تروس را بحرکت می آورد.

فریقولن نیز فراوش نشده بود. او را نیز در کمره طرف سرکشتی  
فرو آورده یک کاسه شوربای گرم، و نان مذکور را در آنجا حاضر یافت.  
بیچاره فریقولن از گرسنگی بدرجه رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت  
بدندانهای زیرینش بهم برمیخورد. اما این لرزه او تنها از گرسنگی نی  
بلکه از ترس بسیار هم بود. چونکه متصل میگفت:

— وای مبادا یکطرفش بشکند! وای مبادا بیفتد!

بعد از یکساعت پرودانت و فیل ایوانس بر سطح سفینه پدیدار شدند و  
پور هنوز معلوم نبود. تنها سکاندار در اوتاق آینه‌ئی دنبال چشمان خود  
را بقطب نماد و خسته سفینه طیار را می‌راند. و ما کینست کشتی برای نگرانی  
ما کینه‌ها از خانه بخانه کردش می‌کرد. دیگر کسی پدیدار نبود.

درین اثنا آلبا تروس اگر چه از میان ابرهارهایی یافته، و روی زمین  
قابل رؤیت بود، ولی بسبب سرعت رفتار کشتی طیار بخوبی چیزی دیده  
و شناخته نمیشد. فیل ایوانس گفت:

— عجب قوت! عجب سرعت که اصلا باور شدنی نیست!

— ما هم باور نمیکنیم والسلام!

— به بیندیک شهر دیگر نیز معلوم میشود!

— بی بی ! بعضی مناره های دودکش کارخانه هارامی بینم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامت بازار هایش چنان معلوم میشود که شهر ( مونتره آل ) باشد !

— ایچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از ( کدک ) گذشته ایم .

— محقق مونتره عالیست ، زیر اداره پارلمنتوی آنرا بدستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینه طیار در ساعتی بیست و پنج فرسخ قطع مسافت میتماید !

بواقعی که آلباتروس درین وقت تمام بهمین قدر سرعت رفتار داشت ، و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود ، زیرا شهریکه دیده بودند ( مونتره آل ) بود چونکه از یل نل داریکه بر روی نهر سن لوران انداخته شده بود ، و آلباتروس درین وقت از روی آن در گذر بود بخوبی شناخته شد . و غیر ازین از بازارهای فراخ ، و سرکهای راست و برابر ، و مگازهای بزرگ ، و بانگها و کلیساهای جسیم آن . و جنگل بسیار خوشنمای ( مونر وایال ) نام آن محقق شد که مونتره آلت .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا را سیاحت کرده است و به اینسبب اکثر آنرا میشناسد ، و به پرسیدن از روبرو احتیاج نمی افتد . بعد از ( مونتره آل ) یک کمی از سر موقع ( اوتاوا )

گذشتند که بسوی شالاه های مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد  
چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و ابوز است که بجوش میباشند .

ساعت دو بود که روبرو پدیدار شد . سر طایفه (دوم تورتر) نیز بالا بود .  
روبو با سر طایفه یکچند که گفتگو نمود . هماندم آن کلمات به آدمانی که  
باشینخانه های سر و دنبال بودند تبلیغ کردید . بعد از یک لحظه جهت عزیمت  
سفینه تبدیل یافت یعنی بقدر دودر جه بسوی جنوبی غربی دور خورد .  
پرو دانت و فیل ایوانس دانستند که سفینه طیاز را از یاده تر سرعت دادند .  
حالا نکه ازین بیشتر نیز قوت سرعت در وجود خارقه آموذ آلباتروس  
موجود است .

ببینید کشتیهای طور پیدا در ساعتی چهل کیلو متر و در آب قطع مسافه  
میکند . قطارهای ریل فرانسیس و انگلیز در ساعتی صد کیلو متر و میروند ،  
بهضی لوقوم و سفیهای فوق العاده ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و  
هفت کیلو متر و سرعت نشان داده توانسته اند .

حالا نکه آلباتروس اگر آخر ترین سرعت خود را استعمال کنند در  
ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت  
معادل بسرعت باد های تند طوفانیمست که در ختبار از ریشه میبارد .  
خلاصه اگر آلباتروس همه سرعت خود را استعمال کند همه کراته زمین را  
در صرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند .

اتحاد روی زمین چار صد و پنجاه هزار کیلومتر و راه آهن موجود است که اگر همه این راههای آهن بر یک خط مستقیمی دراز شود بر محیط دایره خط استوار روی زمین رابازده بار دور میتواند بچرخد. بتواند یانتواند! به روبرو چه؟ روبرو نقطه استناد یعنی راه آهن خود کردهوار ساخته، و بسرعت خارق العاده بران رفتار میکنند والسلام!

پس گمان مبریم که بعد از بتقدیر تفصیلات قارئین کرام بخوبی دانسته باشند که آن جسم مجهولی که از ماهپاسا کنان روی زمین را بتلاش و اندیشه عظیمی انداخته بود، و سبب هلاک گاو و بچاره در دوئلوی دو جنتلمن، و موجب قیل و قالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز همین آلباتروس منهدس روبرو ذکر چیزی نبود.

صدای طر میکه عالم را به ولوله انداخته بود از طرف دوم تور تر نواخته میشد. بیرقهاییکه بر بناهای مرتفع دنیا خلابنده شده بود بیرق ظفر روبرو و آلباتروس است.

تألمحال مهندس روبرو خود را شناختن و نشان دادن نمیدخواست و از آنرو همیشه در شبها سیاحت میکرد. و نادرا آچراغهای الکتریک خود را در میداد. در روزها در میان ابرها پنهان میشد. اما حالا آرزوی پنهان شدن خود را ندارد. آیا اگر همچنین نمیبود به کلب ولدن چرا میآمد، و از مسئله بالون چرا بحث میکشاد. و سفینه طیار خود را در جنگل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را در آن چرابر میداشت؟  
 لکن چه فائده؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که در کاپ ولدن بچگونه  
 معامله تحقیریه دوچار گردید، حالا به بینیم که او باریس و باشکاتب آن  
 انجمنی که این معامله را از حق او رواداشته بودند چگونه معامله خواهد کرد؟  
 روبرو بدو نفر سیاح تقرب نمود. حریفان برای اینکه حیرت و استغراب  
 خودشان را به روبرو نشان ندهند خاموشی را اولی دانسته بودند! چونکه  
 در کله های این حریفان آنچنان يك عنصر عنادی موجود است که دفع  
 و زایل شدن آن ممکن نیست!

روبرو به این عناد مهبانان یا سیران خود دانسته ولی التفات نکرده  
 گفت:

— افندیان! چنان گمان میبرم که شما به این فکر و خیال هستید که آیا  
 این ماشین طیار من که برای سیاحت جو هو بسیار کار آمد است ازین هم  
 بیشتر سرعت پیدا خواهد کردیانی؟ لهندا بشما میگویم که ازینهم بیشتر  
 سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العاده که دلم بخواد به او داده نتوانم  
 بر کرده هوا حکم نمیشدم و عنوان من مظفر روبرو نمیشد. من هوای نسیمی  
 را خواستم که نقطه استناد مینی برای خود بسازم، ساختم و کامیاب هم  
 شدم. دانستم که برای غلبه کردن بر باد، از وقویتر شدن لازمست،  
 خود را قویتر کردم. کشتیهاییکه در زیر بحر حرکت میکنند هر طرف



آتر آب احاطه کرده است ، آلب تروس مرا نیز از هر سو هوا احاطه کرده پروانه های من مانند پروانه های سفینه های تحت البحر در جو هوا کار می بیند . اینست که مسئله طیران هوا را من باین صورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آما سیده شما بمیدان آورده نمیتواند ! از طرف دونفر رفیق هیچ جواب نیست ! مهندس هیچ فتور نکرد . و یک نیم تبسمی کرده گفت :

— بلکه بخیمال شما بگذرد که آیسفینه طیار من عموداً بر طبقه های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست ، و در انجاها بالونهای آماسیده یک مجادله خواهد کردیانی ؟ لهذا در اول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید بابالون ( غوهده ) خود بمقابله من در جو هوا نبرائید !

دونفر رفیق شانه های خود را یک تکانی داده عدم تنزل خود را ایجا کردند و روبرو بسر طایفه یک اشارتی کرد . هاندم پروانه های عمودی آلبا تروس توقف نمود . سفینه بقدریک میل مسافه بجهد و باز آرام شد . روبرو باز یک اشارتی کرد ، دفعته پروانه های عمودی بچنان شدتی بدور آمد که قابل تصویر نیست . صدا های ( فر رزر ، فر رزر ، فر رزر ) زیادتی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود .

فریقون بیچاره بلرزه در آمده بی اختیار فریاد بر آورده میگفت :  
— آه افندی من ! آه افندی جان من ! حالا خواهد شکست ، حالا بر

( ۹۰ )

زمین خواهیم افتاد! یارب تو مرا نکهدار!

روبوچی پروا خندیده بالا بر آمدن دوام ورزید، در یکجند ثانیه آلبا  
تروس بقدر چار پنجهزار متر و بالا بر آمد. دایره رؤیت به نود میل بر سید،  
این ارتفاع از نزول بار و مترو به ۴۸۰ مایمتر دانسته شد.

بعد از آنکه در جه ارتفاع دانسته شد آلبا تروس به نزول آغاز نهاد زیرا  
زیاده از آن بالا شدن بسبب کم شدن مولد الحموضه نیکه در هواست و همین  
جوهر سبب حیاتست مهلك شمرده میشود. روبوچ وجود خود و سفینه  
نشینان خود را به تهلك انداختن را بیهوده یافت.

آلبا تروس باز به نقطه که همیشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت  
به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد.

مهندس گفت:

— افندیان! اگر اندیشه شما همین بود گمان میبرم که رفع شده باشد!  
در نیجا پرو دانت خود را ضبط کرده نتوانسته گفت:

— مهندس افندی! ما هیچگاه بهیچ اندیشه نیفتاده ایم گمان شما بخطا  
رفته است. تنها از شما يك سوال داریم، البته که جواب خواهید داد.  
روبوچ — بگوئید!

— بچه حق در جنگل (قرمون) فیلا دلفیابر ما هجوم کردید، بچه حق  
مار ادر اوتاق حبس کردید، بچه حق مارا در سفینه طیار خود بجای نیکدل

تان میخواهد میبیرید؟

— بالونی افندیان! شما مرا بچه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید،  
و بدرجه بر من صولت و هجوم نشاندادید که بر زنده رهایی یافتن خود تا  
بحال متحیرم.

فیل ایوانس — سوال را باز بسوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،  
پرودانت — راست میگوید بچه حق؟

روبور — آیا این را دانستن میخواهید؟

هر دور فیک — بلی! بلی!

روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاد  
مقدر تر بودم.

فیل ایوانس — بی ادبی کردید، بی تربیه گئی کردید!

روبور — هر چه که کردم، کردم.

پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت:

— مهندس افندی! شما از چند وقتست که به رهزنی و قطاع الطریق  
مشغول میباشید!

روبور این سخن تحقیرانه بزرگ پرودانت را بکمال صبوری و بی پروایی  
هضم نموده گفت:

— لکن افندیان! انصاف کنید، و یکبار بزیر نظر انداخته این منظره

( ۹۲ )

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بینید باز هر مجادله که میگردید بکنید!  
رفقابی اختیار بیایان نظر انداختند. فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآورد  
گفت:

پای شالاله (نیاغارا)!

براستی که آلباتروس بقدر دو صد متر و از روی شالاله نیاغارا بالاتر به  
آهستگی رفتار داشت!

حقیقتاً که این منظره را تماشا کردن از مجادله بریان نمودن هزار هزار بار  
بہتر بود، زیرا بدیدن منظره شالاله مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و  
لطافت دیگر شالی ندارد ازین نقطه که آلباتروس است تا بحال هیچکس  
موفق نشده است صداهای پر هیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (نهریه)  
که از ارتفاع یکصد و بیست متره بیک وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه  
نشینان را به اهتزاز می آورد. جو هوای یک طبقه رطوبت ناکی استیلا نمود.  
باد یک سردی و نمناکی پیدا کرد. انعکاس ضیای شمس که رو بغروب  
نهاده بود بر شالاله میتابید، و هزاران قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل  
میشد. و چنان گمان میشد که یک نهر محلول الباسی از میان دانه های  
زمرد، و یاقوت و لعل و نیلم در جریان آمده است. علی الخصوص تپه های  
سبز، و چمنزارها، و جنگلهای اطراف آن این منظره را احس و لطافت  
دیگری میبخشید.

( ۹۳ )

بعد از یکساعت آلباتروس از نهریکه جنها هیر متفقہ امریکارا از کانادا  
جدا کرده است مرور نمود . تیره گشتی شب نیز جها نرا فرا گرفت .

### — ❦ باب هشتم ❦ —

❦ رو بورد ریکما سوال مہمی را کہ ازو میشود جواب میگوید : ❦

پرودانت، وفیل ایوانس رادریکی از کمرہ های دنبال کشتی برای خواب  
وراحت برده کمرہ را بخودشان تسلیم نمودند کہ در انجا مکمل دوچپرکت  
بافرش گرم و نرم خواب . و یک البارئی جامہ و پوشاک ، و متصل آن یک  
اوتاق کوچک توالت یعنی شست و شوی آرایش و غیرہ حاضر و موجود بود،  
کہ در کمرہ های واپورهای مکمل دالک نیز به ایندرجه اسباب استراحت  
یافتن مشکست .

سیاحان هوائی ما بر بسترهای خواب استراحت خود بیفتادند . ولی  
بسبب بعضی اندیشه هاییکہ ذہن شانرا مشغول داشت تا بسیار وقتها  
بر بسترهای خودشان از پہلو بہ پہلو غلطیدند . خود از خود میپرسیدند  
کہ آیا بچہ بلا افتادیم ؟ آنچه خارقه هایست کہ می بینیم ؟ آخر کار ما چه  
خواهد شد ؟ مہندس روبرو با ما چه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه های  
دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست کہ این اندیشه هایبچارہ ہارا بسیار مضطرب  
و پریشان داشت .

( ۹۴ )

فریقون ترسندك را در طرف سر آلباتروس در پهلوئی آشپز خانه يك  
 او تاقی دادند که این همسایگی خیلی موجب ممنونیت زنگینی شکمپرست  
 شده بود. اما از دیگر طرف از خوف و د هشت بسیار هیچ نان بچاشن  
 نمی نشست و خواب بچشمش نمی آمد! نهایت به بسیار زور بخواب رفت.  
 لکن در خواب چند بار از بالا بزیر افتادن خود در ابیدید. و صداهای مدهش  
 برکشید.

حالآنکه در هوای ساکن سیاحتی که در آلباتروس اجرا میشود خیلی  
 مستریخانه مرور مینماید. بجز صداهای يك آهنگ ( فررررر . فررررر .  
 فررررر ) پروانه هادیکر هیچ چیزی شنیده نمیشود. تنها گاه گاهی صداهای  
 صغیر لوقو و تیفهای ریل که از روی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی  
 طنین انداز میشد. و گاه گاهی که از روی کدام بدهاتی میگذشتند صدا  
 های حیوانات اهیه مانند گاو و کوسفند و خروس و غیره نیز بگوششان  
 بر میخورد.

روز دوم پرودانت، و فیل ابوانس از خواب برخاسته بر سطح برآمدند  
 در احوال دیروزه و امروزه کشتنی طیار هیچ فرق نیافتند. همان پروانه  
 ها و همان فرررررها. همان دیده بان در پیش رو. همان سکاندار در دنبال  
 اما برای دیده بان کشتنی آلباتروس راجه حاجتست؟ در واپور هادیده  
 بان از ضرورتی است. زیرا بیم صادقه بادیکر واپور در هر وقت محتملست.

حالا نکه در آلباتروس بیم. صادمه بادیگر آلباتروس هیچ احتمال ندارد.  
اگر بگوئیم که بلکه بابعضی بالونهای (غوهده) مانندی تصادف کند! این  
احتمال نیز خیلی بیجاست. آیا آلباتروس از صادمه آنچنان بالونهای آما  
سیده چه پرواز دارد؟ بمجرد دد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا  
از آنها اثری خواهد ماند؟

خوب! پس چون چنینست این احتیاطکاری دیده بان برای چیست؟  
بگوئیم که این احتیاطکاری ازینست که دفعهٔ قله های بعضی کوهها در پیش  
روی آلباتروس بر آمدن بعید الاحتمال نیست. لهذا دیده بان برای همینست!  
پرو دانت. وفیل ایوانس اطراف راسیرو و تماشا میکردند. دیدند که در  
زیر پای شان یک تالاب بسیار بزرگی پدیدار است. و در یکطرف تالاب  
مذکور یک شهر بسیار بزرگی موجود است.  
فیل ایوانس گفت:

-- هیچ شبهه نیست که این تالاب (میشینگان). و این شهر (شیکانگو) ست.  
پرو دانت بادور بین بسیار اعلائی که در کمرهٔ خود یافته بود شهر را معاینه  
کرده هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر مرور کرده است بدید. و  
وکلیسای بزرگ. و دوایر حکومت، و او تلهای بزرگ آنرا نیز تفریق نمود  
فیل ایوانس (سرمان) نام یک او تل بزرگی را نشان داد که هیئت عمومی آن  
عیناً سیک طاس تخته نرده شابه بود.

پرودانت گفت :

-- اگر این شهر شیکاگو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم،  
و ازین هم معلوم میشود که اگر بر همین راه دوام ورزیم از نقطه برگشتن  
فیادلفیا خیلی دور می آقیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوا  
نیادور شده میرفت ، و راه غرب را پیش میگرفت که اگر درین وقت روبرو  
را پیدا کرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بمیدان نبر آمد ، یا بکار خود مشغولست ، یا آنکه خواب  
میکشد ! لہذا هر دو رفیق بی آنکه مهندس را به بینند طعام خوردند . بعد  
از طعام هر دو رفیق برای انتظار روبرو در زیر عمودهای پروانه ها برگردش  
و قدم زدن آغاز نهادند . پروانه های عمودی به آندر چه سرعت دور  
میکردند که انسان آنرا یکپاره جسم کلوله گمان میکرد .

از سر حکومت ( ایلوا ) بظرف دو ساعت گذر نمودند . از روی نهر  
( میسیسیپی ) که واپورهای دودیر که در میان آن مانند قایقهای کوچک  
معلوم میشد نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر ( ابوواستیس ) را دیدند و  
بعد از کمی به اراضی حکومت ( ایووا ) داخل شدند . در اینجا سلسله  
جبال ماریچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتداد یافته است دیده شد .



زروه های بلند این کوهها آلباتروس را بسیار آرازدن مجبور گردانید .  
 بعد از این کوهها چمنزار بسیار واسعی که تا بکوههای ( روشوز ) ممتد شده  
 است بیدار شد . از سردی هوا چنان معلوم میشد که آلباتروس رفته رفته  
 به جنگل ( فاروست ) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ یک حالی ظهور ننمود . پرو دانت و فیل ایوانس  
 تمام روز تنها ماندند . درین اثنا فریقولن را دیدند که در طرف سرکشتی  
 بر افتاده تا هیچ چیزی نه بیند . بچاره بحال د هشتناکی بود . چونکه رفته  
 رفته خوف و هراسش بیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدو ساعت بحدود حکومت ( نه براسقا ) رسیدند . که شهر  
 ( او ما هاسیتی ) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یکصد و پنجاه فرسخی  
 درازی واقع شده است که در مابین ( نیورک ) ، و ( سانفرانسیسکو ) کشیده  
 شده است . درین اثنا آبهای زردنهر ( میسوری ) نیز دیده شد . بعد از کمی خانه  
 های چوبین و عمارت های رنگین شهر ( او ماها ) مشاهده و بیدار شد .

هیچ شبهه نیست که چنانچه از سفینه طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود  
 از شهر نیز سفینه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبرو  
 سفینه خود را مانند پشابه پنهان کردن آنقدر لزوم نمی بیند ، و در میان  
 طبقات بسیار بلند هوا در ابرها پنهان شدن نمیخواهد . پرو دانت و فیل  
 ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینه غرایب دینه

( ۹۸ )

بر بالای سر خود حاصل کرده بودند. میدیدند. چونکه همه مردمان  
چشمهای خودشان را دور بینهای شان بسوی بالامتوجه داشته بودند و اله  
و حیران مانند بودند. پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس  
روبور از طرف مردمان (اوماها) مسئله طرم هوایی را چنانچه بر رئیس  
کلب ولدن و سرکاتب او حل و روشن ساخته بود بواسطه تلگرافهای  
مردمان اوماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و پرهن ساخته باشد.  
بعد از یکساعت آلباتروس از اوماها در گذشت. برسیاحان اسیرگشته  
آلباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده  
یکسر بسوی غرب متوجه میباشد. حالآنکه ایستگاه پرودانت و فیل  
ایوانس را ابد هشت می انداخت، و امید بر کشتن و وطن شان را از دل شان  
دور میساخت!

پرودانت گفت:

— معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد مازا میرود!

فیل — بلی! هم از ما نمیبرد! اما جان خود را نگاه کند! من از آن آدم

مانی نیستم که اینگونه کارها را هضم بتوانم!

پرودانت — منم نیستم، اما اگر سخن مرا میشنوی باید که صبوری

و اعتدال دم را پیشه گیری!

فیل — چه، به اینگونه معامله صبر کنم؟

( ۹۹ )

پرودانت — بلی، حدت و غضب را برای يك وقتی نگهداریم که فائده و  
منفعت آنرا به بینیم!

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضی بزا سقا سراسر از نظر پنهان  
گردید. وقتی که شام شد تمام حوضه نهر (پلات) را گذشته بودند. امشب  
مانند شب گذشته صداهای لوقو، و تیغهای راه آهن، و آوازهای حیوانات  
اهلیه ده ها و قریه های معمور سکونت شب را خلال پذیر نمیشد. زیرا این  
زمین ها همه کمی چمنزار، جنگلزار، شورزار بود. گاه گاه صداهای گاو  
های دشتی و جنگلی ماها، و غنوم امریکا که بگله ها گله ها مانند سیلاب  
جروشان در جریان میدویدند، و گاه گاه آوازهای شغال و روباه و کرک  
نیز بگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید و نیز گاه گاهی که آلباتروس  
بزمین بسیار نزدیک میشد بویهای خوش نباتات خوشبویی که درینسروز  
میشهبانوافری موجود است بدماغهای شان بر میخورد.

والحاصل امروز نیز با خور رسیده بعد از طعام شب مسافران بخواب  
قتند. فردا که (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتر از  
پرودانت از کمره خود برآمده ب فکر آن بود که بلکه روبور را دیده بتواند؟  
ولی چون مهندس رانیافت مجبور گردید که سبب پنهان بودن روبور  
را از سرطایفه (توم تورنر) بیامد. توم تورنر در پیش اوتاق سکاندار  
بنظارت ونگرانی مشغول بود. فیل ایوانس به او نزدیک شده پرسید که:

( ۱۰۰ )

— آیا امروز مهندس روبرو را دیده می‌توانیم؟

— نمیدانم!

— آیا از اوتاق خود بیرون برآمده است؟

— بلکه برآمده باشد!

— چه وقت خواهد درآمد؟

— البته هر وقتیکه کارش تمام شود خواهد درآمد!

توم تورنر اینرا گفته و بکار خود مشغول شد، و چنان وضعیتی نمودار کرد که دیگر جواب نخواهد داد.

پرودانت نیز درین اثنا برآمده بود. هر دوی شان بطرف زیرنظاره کردند. در زیر پای خود دوادیاودره های کوههای (روشوز) را مشاهده کردند. اما این راه گمان و تخمین درک کردند. زیرا فیل ابوانس چون اینظر فهار اندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوههاودره ها بکاست. اما خریطه منتظمی که در پیش روی اوتاق سکندار در مابین آله بازومترو، وتر و متر و آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد.

بعد از کمی بعضی زروه های کوههای بلندیکه باطلوع شمس خاوری یک رنگ آتشی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردند که این زروه های کوه (روشوز) بود.

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بوجود خود شان حس کردند. فیل

( ۱۰۱ )

ایوانس گفت :

— این سردئی هوا از تبدل حرارت منطفه نیست بلکه از بلند پروا

زئی آلباتروسست که میخواهد از سر زروه های کوهها بگذرد !

و بواقعی که همچنین هم بود زیر اچون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های

کوههای پر برف در زیر پای شانست ! بعد از یکساعت هوا کسب اعتدال

نمود . مگر آلباتروس زروه های کوه را پیچوده در میان دتره ها و کوهسارها

در آمده است که این زهسپازئی میان دتره ها و کوهسارها تنها سیاحان ما را

نیز و بلکه کشتیبانان بسیار ماهر را نیز بر اذ غلط کردن ، و دو چاره و له

و حیرت ساختن کافست .

بعد از یکچند دقیقه آلباتروس کوه (سته ونسون) را بطرف راست

کذاشته نهر ( بلوستون ) را مرور نمود . و به تالاب بسیار بزرگی که بنام

همین نهر موسومست واصل شد .

این تالاب که از بلندترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود

چنان یک منظره لطیفی را ما لکست که تعریف قبول نمیکند . اجسام

مشابه که اطراف سواحل این تالاب را گرفته است به انعکاس شمس دلآرا

چنان یک لطافتی میگیرد که چشمها را میدرخشد . جزیره های سبز و

خرمی که در میان تالاب عرض دیدار میکنند چه خوش منظره . چه خوش

لطافت !!

( ۱۰۲ )

منظره لطافت آوز جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور  
 پدیدار است دگر گونه لطافت و علویتی تشکیل میدهد . آبهاییکه در میان  
 جزیره های مذکور میباشد هر یک مانند آئینه مجلایی میدرخشد .  
 مرغان رنگارنگ متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب موجود  
 است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، و درختستان این تالاب خیلی نظر را بانی داشت .  
 از زیر درختان و سنگهای کنار تالاب در هر طرف بصد هاشالاهای  
 کوچک کوچک حاصل شده بود . از میان بعضی از این شالاهای بخارهای  
 ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخارهای ماء همه گوی از حرارت داخله  
 زمین ، و میساده معدنی که دایما در حال غلیان بود بحصول میآمد . بعد از  
 یکساعت آلباتروس تالاب بزرگ و بلند بلوستونرا گذر نمود . و بعد از کمی  
 از فواره های آبهای معدنی جوشان طبیعی که در لطافت و غرابت معادل  
 فواره های مشهور طبیعی ( ایرلاند ) میباشد نیز گذشتند . این فواره های  
 طبیعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف  
 دارد . بعضی مانند بادزن ، بعضی بشکل قوسی ، بعضی چون خط  
 مستقیم ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .

برودانت ، و فیل ایوانس به این مناظر لطیفه طبیعی حیران حیران  
 مینگریستند . مهندس روبرو چنان گمان میشد که این منظره هار ابار بار

( ۱۰۳ )

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در دره مشهور ( بریدزر ) که خط راه آهن بزرگ امریکا از آن مرور نموده داخل شد . در اینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را نشان دادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق مارپیچ طولانی بکمال مهارت رفتار مینمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق مارپیچ ( بریدزر ) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ماکه دشمن طرفداران از ( هواسنگین ) هستند باز هم در پیش این دره پیمایی ماشین طیار از هواسنگینتر از حیرت واستغراب خود داری نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دو نیم ساعت دره مارپیچ را طی نمود . و از جبال متسلسله رو شو ز که بمقام بهره کمر قطعه امریکای شمالیست سراسر بیرون برآمد . و بقطع کردن اراضی ( اوتاه ) بسرعتی که در ساعتی صد کیلومتر و پیمود آغاز نهاد . وهم بر روی زمین یکچند صد متر و نزدیک میرفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقو . و تیف ریل از پایان بگوش آلبا تروس نشینان بر خورده پرو دانت و فیل ایوانس پسایان نظر کردند . دیدند که یک ریل داک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر . ( غراق لان ساله ) روان میباشد .

( ۱۰۴ )

آلباتروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبارگی بقدر صد  
متر و فرو آمد و باریل بصورت موازی بر رفتار آغاز نهاد ، از واغونهای ریل  
سرهای بسیار مردمان بیرون برآمده بتیاشای ماشین طیار مشغول شدند ،  
بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برآمدند حتی بعضی بر با  
مهای واغونها نیز بالا شدند .

صداهای حیرت ، و آوازه های شایاش ریل نشینان بمیوق برآمد . اما  
روبو هر هنوز هم بر سطح سفینه طیار پدیدار نبود . آلباتروس حرکتی  
ریزبروانه های عمودی خود را کم کرده زیاده ترفر و آمد ، و برای پس نما  
ندن قطار ، سرعت خود را نیز کمتر نمود . چنان گمان میشد که آلباتروس  
یک مرغ درنده بزرگ است ، و قطار نیز یک مار کزنده بزرگ است که مرغ درنده  
اورد میخواهد بر باید . آلباتروس گاه بچپ و گاه بر راست قطار بالهای خود را  
کشاده پرواز دارد . گاه میگذارد که قطار پیش شود ، و چون یک قدری  
پیش شد باز بیکسرعت خارق العاده از و پیش میشود ، باز آرام شده باقطار  
برابر میرود . درین اثنا بقیق سیاه رنگ آلباتروس که رسم آفتاب زردی  
بر آنست بکمال عظمت باز کردید . کیتان قطار ریل نیز بقیق جها میرفتند  
باز کرده جواب داد .

سیاحان بیچاره ما برای اینکه خود را باقطار نشینان بشناسانند بیهوده  
کوشش هاور زیدند . پرودانت بیچاره دستهای خود را در اطراف دهن



خود گرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد بر آورد :

— من در فیلا دلفیا رئیس کلب ولدن پروداتم !

— منم سرکاتب اوفیل ایوانسم !

این نداها در میان آوازهای هوررها نیکه از ریال نشینان میبرآمد آمیخته شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباروس از شنیدن اینصداها از کمره های خود بیرون برآمدند . یکی از آنها بسوی قطاریک ریسیمانی آویخت و به اینصورت بر لوقو موتیف ریال ریشخند و استهزا نمود که یعنی تو بما رسیده نمیتوانی ریسماز ان خود به بند که ترا کشیده بپریم ! در وقت کشتی دوانیهای دریایی نیز کشتیهائیکه پیش می‌شوند برای کشتیهای پس مانده همچنین ریسمان می‌اندازند و به اینصورت بران استهزا میکنند .

آلباروس سرعت معتاده خود را گرفته در ظرف نیمساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد .

یکنیم ساعت بعد از ظهر یک نقطه بسیار واسعی که باضیای شمس میدرخشید دیده شد . پرودانت گفت :

— سرکر اداره ( مور مون ) ها خواهد بود !

فیل — بلی ، بلی ! ( سل لاق ) نام شهر است که بمعنی ( تالاب شور ) است .  
براستی که همچنین بود ، این شهر ( سل لاق ) نام شهر است که سرکر

( ۱۰۶ )

حکومت قوم (مورمون) است. و آن نقطه که میدرخشید معبدهای جسیم آنهاست که سطح قبه مجلای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس میساخت این شهر در دامنه کوه بزرگ (وازاچ) که بادرختان سیب وارچه مستور است واقع شده میباشد. در یکطرف نیز نهر بزرگ (زورون) که آبهای تالاب (اوتاه) را به تالاب شور میریزاند دیده میشود.

منظره این شهر بزرگ مانند یک خوابی گذشت. آلباتروس بسرعت خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی رهسپار بادیهایی گردید. این سرعت از سرعت باد خیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آلباتروس ایستادن بر مسافران خیلی دشوار میگذشت.

بعد از کمتری آلباتروس بر اراضی (ناوادا) به پرواز آغاز نهاد. که این اراضی رگهای معدن نقره کوه (سیه را) را از رگهای معدن طلای (قالیفورنیا) تفریق میدهد.

فیل ابوانس گفت:

— گمان میبرم که پیش از آنکه شب شود (سافرانسیسکو) را خواهیم دید؛  
پرودانت — خوب، بعد از آن؟

درین اثنا مهندس روبور نیز بر سطح پیدا شد. هر دو سیاح بی مک  
و درنگ در پیشش رفته گفتند:

— مهندس روبور افندی! اینست که تا بمنتهای حدود امریکای سیاهیم.

کمان . بپریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید . . . .

— افندیان ! من اصلا لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به توم تورنریک اشارتی کرد . هماندم آلباتروس  
بزمین نزدیکشد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نهاد که بر سطح سفینه  
ایستادن محال بود . مسافران خود را ابعذاب تابه کمره های خود رسانیده  
توانستند ، و در انجا آرام یافته پرودانت گفت :

— اگر یک کمی دیگر سرا به تنک آرد کلویش را به پنجه آنقدر خواهم

فشرده که نفسش را از آلباتروسش زود تر بجهنم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

پرو — بلی ، مطلق باید یافت !

دروقتیکه مسافران میخواستند بخواب بروندیک صدای شرب شرب  
بزرگ و بلندی بگوش شان بر خورد که این صدای موجهای بحر بود که با  
ساحل بر میخورد و این صدای امواج گو یا صدای منادی بود که از حدود  
امریکا بر آمدنرا اعلان نمود .

— ❦ باب نهم ❦ —

آلباتروس در جاده هزار کیلومتر و یک مسافه را می بیناید ، و در جایک جهیدن بوقوع می آید ؟

پرو دانت و فیل ایوانس بر فرار قطعاً قرار داده اند . چونکه در سفینه

( ۱۰۸ )

طیار بقدر هشت نفر مس دمان تنو مندی پر قوتی مو جود اند که بدو نفر  
بر آنها غلبه جستن ، و سفینه را مالک شدن ، و بجائی که دلشان بخواد فرو  
آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که اینها د و نفر نی بلکه سه نفر اند ،  
زیرا فریقولن نیز با ایشانست ؛ حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید  
آن کاهل پر خور تر سندرک را بجمع آدم حساب نباید کنید .

پس خوب ؛ چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بجمله مراجعت باید کرد .  
فیل ایوانس اینسٹله هارا از هر طرف به پرودانت فهمانید ، و او را بسکو  
نت و اعندال دم دعوت کرد ، و منتظر فرصت شدند .

فردا چون از کمره های خود برآمدند از ساحل هیچ اثر ندیدند ،  
و وجهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه و عظمت در زیر پای خود یافتند  
آلبا تروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا چینی  
مینمود . مهندس روبرو از کمره خود خیلی کم خروج میکند . امر و نیز  
بقرار عادت خود خیلی ناوقت از کمره خود برآمده در جهت دنبال کشتی  
بقدم زدن مشغول شد ، و بمسافران خود از دور یک سلامی داد ؛

امروز فریقولن نیز یک جرأت و جسارت فوق العاده ابراز کرده در  
حالتیکه چشمانش از یخوایی سرخ شده بود ، و نظارش حال طبیعی خود را  
غائب کرده بود ، و پایهایش میلرزید از کمره خود بیرون برآمد . مانند  
شخصی که زیر پای خود را محکم و استوار نه بیند ، و یا بریل بسیار کم

( ۱۰۹ )

بر لقی راه برود همچنان بر راه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون دید که پروانه ها بحال طبیعی خود دور دارند یکقدری خاطر جمع شده آرزوی دیدن شهر هاوزمینهائی که آلباتروس از روی آن میگذرد بدانش افتاد . و آهسته آهسته بسوی کتاره کنار سفینه روان شد . و مانند نایبانیان دستیا لك کرده کنار سر کتاره را بدست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن يك همت بسیار بزرگی شمرده میشود آفرین فریقولن آغا! آفرین !!

اول وجود خود را پس کشیده کتاره را بخوبی بجنبانید تا بدانند که محکم است یانی ، و چون دید که محکم است خود را راست کرد ، و به پیش میل کرده سر خود را بیابان بیاویخت . اما اینرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه کارها را بچشم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دفعته چشمهای خود را بسوی پایان باز کرد :

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشیدنها !  
سر خود را در میان دو شانه خود چنان فرو کشید که انسان را بحیرت می انداخت ! اگر موهایش زنگنه نمیبود راست بر میخواست . فریاد بر او رده گفت :

— امان یار بی ، بحر است ! بحر !

حال فلاکت اشتمال فریقولن را آشپزباشنی سفینه دیده بزودی خود را

به او برسانید ، و اگر از زیر بغلهايش نميگرفت بچاره بشدت تمام بر پشت  
مي افتاد .

این آشپز ( فرانسو اتاپاز ) نام يك فرانسويست كه داخل شدن آن در  
شمار طایفه های آلباتروس يك مسئله مهم است . اما زبان انگلیزی را  
خوب تکلم میکنند . از زیر شانهای فریقولن گرفته و بشدت تکان داده گفت :  
-- راست بایست ! راست ایستاده شو !

فریقولن انظر رنو میدانه خود را بسوی پروانه های آلباتروس  
دوخته گفت :

— امان دسترتاپاز !

— آیا چه میفرمائید ؟

— آیا اینها خواهد شکست ؟

— نی ! اما یک روزی از روزها البته خواهد شکست !

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما میگویند که هر چیزی میگردد ، میشکند .

خراب میشود !

— اما از برای خدا ! نمی بینید که در زیر ما بحر است !

— خوبست نی ! اگر بیفتید افکار نمیشوید !

— اما غرق میشوم ، غرق !

( ۱۱۱ )

— بلی ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !  
 بعد از یکچند دقیقه فریقون خود را جمع کرده توانسته به کمره خود  
 در آمد امروز که ۱۶ جزیرانست ماشین طیار بصورت معتدلانه قطع مسافه  
 مینمود . دایما بقدر صد متر و بلندتر از سطح آب رفتار میداشت که به  
 اینصورت سطح مجلای درخشنده بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
 پرودانت گفت :

— اگر روبرو در اینجاها یک شکار ماهی آرزو کنند هیچ بعید الاحتمال نخواهد  
 بود زیرا اطایفه هار امشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی مینموم!  
 فیل — اما در دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان ( بالینه )  
 که از صید آنها بجز خونریزی بیهوده دیگر هیچ فائده نیست .

هر دور فریق در همین سخن بودند که روبرو بر سطح سفینه پدیدار شد  
 توم تور نیز بالا بود . بنابر اشارت روبرو آلباتروس فرور آمد . و بقدر  
 پنجاه متر و از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ یک ساحلی پدیدار است ، و نه هیچ یک کشتی . تنها بعضی فواره  
 های بخار ما ، که از دماغهای ( بالینه ) هابرها میآید در بعضی نقطه های  
 روی بحر مشاهده میشد .

توم تور نو باد و نفر ما کینست دیگر بطرف سر سفینه طیار برقتند بدستهای  
 شان یک یک تفنگ رخ دار قالیفور نیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

( ۱۱۲ )

شده و از کله آن (ژیپقین) نام بیکان بره دار میراید موجود بود. گله های  
ژیپقین دار مذکور باریسمانهای مضبوطی بجز خهای مقرره دار سطح  
سفینه مربوطست .

درین اثنا مهندس روبرو بطرف پیشی سفینه بجای دیده بان برآمد . و  
بدست راست خود برما کینست و بدست چپ خود برسکاندار اشارت و  
کومانده دادن گرفت . آلبا تروس بچه درجه سرعت و سهولت تابع اشارتست  
که تعریف آن نمیشود . گویا سفینه یک جسم ذی روحیست که روح آن  
( روبرو ) است . درین اثنا توم تور نرفر یاد بر آورد که :

— اینست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر شصت هفتاد متر و بیشتر یک بالینه بسیار جیبی پدیدار  
گردیده بود . آلبا تروس رایکسر برسر بالینه برانندند . و قتی که برسر  
بالینه رسید توقف نمود . توم تور نرفنک ژیبقین دار را بسوی بالینه دور  
داده نشان گرفت . و ماشه را بکشید . ژیبقین از تفنک برآمده بر پشت بالینه  
اصابت نمود ، و ریسمانی را که با آن مربوط بود با خود برد . گله بجز  
دیگر بر بدن بالینه بکفید ژیبقین در وجود بالینه درآمد .

حیوان بچاره از صدمه ژیبقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در  
آب بزده که آبهای بسیاری تاب درون سفینه بریخت ، و بسرعت و شدت  
تمام در آب غوطه بخورد . مقرره که ریسمان ژیبقین با آن مربوط بود چنان



( ۱۱۳ )

سرعت بدو افتاد که برای آتش نگر فتن آن آب بران ریختند. حالانصویر  
 بکنید که قوت بالینه باز یسمانی که به سفینه مربوطست سفینه را بجه سرعت  
 و شدت در پی خود هم میکشد؟ پروانه های استاده شد، آلباتروس به کیف و  
 آرزوی بالینه به تبعیت مجبور گردید. توم تورنر تیر بدست منتظر ایستاده  
 بود که اگر ماهی بصورت تیکه سفینه را از میان برساند غوطه بخورد به بریدن  
 ریسمان حاضر میبود.

بقدر نیم ساعت آلباتروس شش میل مسافه را در پی بالینه همین صورت  
 رفتار نمود. بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید و بوز  
 اشارت کرد. پروانه های افقی بدو افتاد. آلباتروس بقدر بیست و پنج  
 متر و بلند شد. بالینه دم عظیم الحلقه خود را بدهشت تمام در آب همیزد.  
 و گاهی بر پشت غلطیده روی دریا را کف آلوده بساخت.

یکی یکبار ماهی بر جهید، و چنان یک غوطه خورد که توم تورنر در کار  
 خود که چه کند حیران بماند.

در آن واحد سفینه تا به سطح دریا فرو آمد. در نقطه که بالینه غوطه  
 خورده بود یک گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلباتروس و وجهای  
 بسیاری ریختن گرفت. تهلکه نزرکی بر سفینه و سفینه نشینان عرض  
 دیدار نمود!

اما هزاران شکر که توم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

( ۱۱۴ )

تهلکه بر طرف گردید . آلباتروس بمجردیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت  
دفعه بقدر دو صد متر و بسوی هوای جهید . و روبرو بکمال اعتدال دم ، انوره  
سفینه طیار خود را اجرا کرده بود .

بعد از چند دقیقه لاشه ماهی بالینه که بشدت ژبیقین آلباتروس مرده  
بود بر روی بحر بالا برآمد . از هر طرف مرغان لاشه خواری در یابی بران  
 هجوم بردند . آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه  
داشت به باد سپاهی خود آغاز نهاد .

فردا که ۱۷ جزیران بود بساعت ده خشکه پدیدار گردید که این خشکه  
شبه جزیره ( آلاستقا ) بود . آلباتروس نشینان اینموقعه را که بسیار ماهی  
( فوق در انجاشکار میشود تماشا کرده در گذشتند . دو هزار کیلومتر و مسافه  
که در مابین جزائر ( آله تونیه ن ) و دماغه ( قاه پچاتقا ) موجود است تا به  
شام قطع گردید .

پرودانت و فیل ایوانس تا به ایندم فرصت فرار را نیاقتند . و گمان میشود  
که در نسرزمینهای فرار را مناسب نمیبند . آلباتروس شبه جزیره قاه پچا  
تقار ایسک خیز گذر کرد . عمارتهای ( پتروویاوه لوفسق ) و کوه آتشفشان  
( قلووشو ) را بقدریک ثانیه دیده توانستند . در ۱۹ جزیران دماغه شمال  
( ژاپونیا ) و جزایر ( ساخالین ) دیده شده در آبهای ( پروز ) که در مابین  
آنها واقعست ، و اصلت نمود که درین آبهای نهر ( آمور ) که بزرگترین نهر

( ۱۱۵ )

های سیدیر یاست همیر نزد .

وقتی که به آنای موصلت کردند یک دمه بسیار کثیف و غلیظی پیدا شد  
از آنرو آلباتروس بالا برآمده خود را زده هارهایی داده دمه را در زیر  
گذاشت . درین اثنا روبرو از پیش مهمانان خود گذشته توقف نمود و بیک  
طوری اهمیت گفت :

— افندیان : واپورها و کشتیها وقتی که در میان دمه میمانند خود را در  
تپانکه عظیمی دیده و صغیر هانواخته با هستگی راه میپایند تا آنکه مبادا  
بدیگر واپور و کشتی یاسنک مصادمه نکنند . حالا آنکه آلباتروس از دمه هیچ  
پرواندارد زیر ادر آن واحد از میان دمه ها خود را بالا کشیده بی پروا بر اهی  
گذازد دوام میورزد :

روبو ز اینسخن خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به  
کشیدن پایبی که بدهن داشت دوام ورزید .  
فیل ایوانس به پرودانت گفت :

— معلومست که آلباتروس خارق العاده از هیچ چیزی ترس و بالک ندارد !  
— معلوم خواهد شد که دارد یا ندارد ؟

از اینسخن پرودانت معلوم شد که یک فکر خفی و مدهشی در دل میپروراند .  
دمه ها تمام آروز بر دوام بود . آلباتروس بسببیکه با کوههای بلند (فوزی  
زاما) که در ژاپونیاست مصادمه نکند خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

( ۱۱۶ )

دمه زایل گردید یک شهر بسیار خوشنمایی پدیدار گردید که عبارت‌های  
 بست بست چو بین روغنی آن خیلی دلربایی داشت ، جادها ، و بازارهای  
 صاف و مستقیم ، و صیفیه ها و باغچه ها و بیشه زارها و کشتزارهای برنج آن  
 بخوبی دیده میشد! فیل ایوانس چون به اینظر فها سیاحت نکرد از آن شهر  
 مذکور را نشناخت .

روبو در اثنائیکه ارتفاع میگرفت به سیاحت نزدیک شده گفت :  
 — افندیان ! میدانم که شما این شهر را نمیشناسید . لهندا بشما خبر بدم  
 که این شهر ( یدو ) ست !

برودات جواب نداد . زیرا هر وقتیکه به پیش روی مهندس میآمد  
 محالی میشد که گویایی هوا مانده و حال خفه میشد !  
 روبو باز گفت :

— منظره شهر یدو حقیقتاً خیلی خوش است . اما بعد از کمی که منظره  
 شهر ( پکین ) پایتخت چین را به بینید اینرا هم فراموش خواهید کرد ؟  
 در ظرف یکساعت آبنای ( قوره ) را آلباتروس گذر نمود . بعد از آن  
 شبه جزیره قوره را دور نموده به بحر اصفرد داخل شد . در ۲۴ جزیران بر  
 سر پایتخت چین یعنی شهر ( پکین ) واصل شد .

هر دو سیاح مابرا کفاز کتاره تکیه زده به خارج تماشا میگردند . و بحقیقت  
 که شهر را همچنانکه روبو گفته بود باقتند . دیوار هائیکه این شهر بزرگ

( ۱۱۷ )

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین ، و دیگری را قسم مانچو میگویند ، و دو از ده محله که در اطراف آنست ، و بازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده رفته است ، و معبد های زرد و سبز بزرگ ، خانه های تو انگران ، و باغچه های شانرا ، و معبد های شهر بزرگ زرد ، و باغچه های بزرگ ، و تالاب های صنیعی ، و کوه های سبز و خرم آنرا یکان یکان تماشا کردند . نهایت در وسط شهر اصغر [ شهر احمد ] نام سرای امپراطوری را نیز دیدند .

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ باد های مختلف اشکال متنوع الوانی که از چوب های بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود ، و از طرف چینیان که به این بازی خیلی هو سکار میباشند بر هوا شده بود داخل گردید جو هوا از صداهای مختلف آهنک این کاغذ بادها چنان گمان میشد که بدسته های سازهای کونا کونی دمسار گردیده است .

رو بور گو یا از آهنکهای این صداها خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باد جدا جدا نزدیک شده آهسته آهسته صداهای آنها را میشنید . اما چینیان که تارهای کاغذ بادها را بدست گرفته ، و دهله او سر تاها و طبها مینواختند بمجردیکه نزدیک شدن آلباتروس را بدیدند بگمان آنکه یک جانور مدهشهُ هو ایست به ترس و بیم افتاده دفعهً یک سکوت و سکوتی برای شان حاصل شد و ریسما نهار او اگداشته به تفنک و طبیا نچه زدن آغاز نهادند .

( ۱۱۸ )

بعضی از کاغذبادها دفعه و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند . صداهای  
مختلف آهنک نیز منقطع شد .

درین اثنا صدای طرم توم تور تر بشدت از جو هوا نواخته شد . سفینه  
نیز از دایره حدو دیکین بیرون برآمد .

آیا آلباتروس از نیجا باز بکدام سمت متوجه گردید . بگوئیم که دایما طریق  
جنوب شرقی را در پیش گرفته است که ازینهم معلوم میشود که بهندوستان  
نزدیک شدن را آرزو دارد .

بعد از آنکه از پکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد فیل یوانس و پرو  
دانت در جوار (شن سی) یک قسم سد کبیر دیدند . بعد از آن در جهت های  
(تبت) از حدود چین در گذشت .

در صحرای بسیار بلند (تبت) که از نباتات یک قلم عاری میباشد در هر  
طرف کوهها و تپه های پر برف منجمد گشته دیده میشود . بعضی کوهها  
گل های یخ بسته ، و شادله هایی که از ستونهای یخ تشکیل شده بود با بعضی تالابهای  
پر یخ که در اطراف آن بعضی درختها و پشته های مخصوص آنسر زمین که  
همیشه سبز است معلوم بود . بر همه این زمینها یک سرما و خنکی بسیار نیز  
و شاید حکم فرما بود .

بارومتر درین وقت ۴۵۰ ملیه تره فرو آمده بود که ازین یک ارتفاع چار  
هزار متر و رانشان میداد . با وجودیکه موسم تابستان بود حرارت از درجه

( ۱۱۹ )

صفر نمیگذشت . برودت هوا با سرعت سفینه افزونی گرفته بدرجه رسید  
که خارج تحمل بود . با وجودیکه سیاحان لباسهای گرم سفینه را که در  
کمره شان از طرف روبرو حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره  
در آمدن را مرحیح دانستند .

روز ۲۷ حزیران پرودات و فیل ایوانس در منتهای افق در پیش روی  
مرور آلباتروس بسیار بلند یک حایلی دیدند ، از پشت آینه کمره خود  
بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پیش روی آلباتروس در آمدن بود  
منظر دقت همیدیدند . فیل ایوانس گفت :  
— گمان میبرم که کوه (همالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه در بالای ریالت (زانغ) در پیش  
روی کوه بزرگ رسیده بود . در اینجا شکلات از ضیه خیلی عجیب است !  
زیاده از دو صد قله کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین زروه ها که از  
تفایع آنها پیمایش شده بیست و پنج هزار قدم است ، و درینوقت زروه که  
در پیش روی آلباتروس واقعست زروه کوه (اووه دست) است که  
هشت هزار و هشتصد مترو ارتفاع دارد بیشتر ازان زروه کوه (ده والای)  
موجود بود که هشت هزار و دو صد مترو بلندی دارد ، و بیشتر ازان زروه  
کوه (کنشاتروغا) پدیدار بود که هشت هزار و پنجاه مترو بلندی داشت .  
این سلسله کوه های متسلسل عظیمه بمنابته استخوان مهره پشت قطعه

( ۱۲۰ )

آسیاست که قطعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار واسعی تقسیم نموده  
است . جهت شرقی آن چین و آسیای وسطاست . طرف غرب آن  
هندستان است .

آلباتروس بفکر گذر کردن از بالای این زروه ها نیست . البته که در  
میان این سلسله جبال بعضی ممرها موجود است که رو بوران ممرها را  
دیده و میشناسد ، و حالاینکه از میان آن دره ها و ممرهای عمیق مدهنه  
گذر کردن میخواند .

بواقعی که رو بور همچنین کرد . ماشین طیار بدیعه کار سریع رفتار خود  
را در میان دره ( ایچی غاش ) سوق نمود .

مردمان سفینه شب راه هیجان و تلاش بزرگی گذرانیدند . خفت  
هوآتنفس را صعوبت میداد . سردی شدید آن بشدت تمام بر بدنها اجرای  
حکام مینمود . رو بور در حالتیکه لباسهای بسیار گرم و کلفت پوشیده بود  
در طرف سر سفینه در جای کپتانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت اوامر  
کشتی رانی را اجرا مینمود . نوم تور زر سکان سفینه را بدرستی و هوشیاری  
تمام اداره میکرد . ما کینست دقیقه واحد غفلت نداشت . پروانه ها  
بسرعت فوق العاده دور کرده صداهای عجیبی بر میآورد . بارومتر به  
۳۹۰ مایمتره فرو آمده بود که اینهم هفت هزار متره ارتفاع را نشان میداد .  
اما منظره کوهستان عجب منظره دهشت نظیره بود ، در هر طرف زر



( ۱۲۱ )

و ه های سفید سفیدی پدیدار بود . پنجهای اسطوانه شکلی که ده هزار  
 قدم طول داشت در هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسله  
 جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیره دیده میشد .  
 شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دو سه ساع  
 ات از نقطه منتهای دره مرتفعی که طی میکرد بیرون میبرآمد . و قتیکه  
 از دهنه دره برآمد در پیشگاه نظر سیاحین یک وادی بسیار واسعی نمود  
 دار گردید . زو بور بطرف مهمانان خود پیش آمده بیکصدای نازکانه  
 گفت :

— افندیان ! اینست هندستان !

### — باب دهم —

— خد متکار فریقون در کجا بکجند غوطه در بحر میخورد ؟ —

مهندس زو بور ، به این فکر و این مقصد نبود که سفینه خود را بر موا  
 قع لطیفه هندستان بگرداند ، فی بلکه مقصد یکانه او این بود که در جه  
 مکملیت ماشین طیار خود را بر انکار کنندگان آن ثابت نماید که از دره  
 های مد هسه کوهسار بزرگترین دنیا که ( همالایا ) باشد بجه مهارت ،  
 وجه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خوا  
 هد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

( ۱۲۲ )

برودانت ، وفیل ایوانس اگر چه در پیش صنعت و مهارت خارق العاده ماشین طیار که در میان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند ، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خوانی نشان نمیدهند . بلکه همه اوقات خودشان را به جستج چاره های فرار صرف مینمایند .

در دامنه های کوه ( هالایا ) ، ( نرای ) نام يك چمنزار برگ و لای بزرگی . وجود است که همیشه تبارز بر مردمان همجوار آن عارض میکنند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین دهگانه هیچ ضرر و زیانی نرسید . آلباتروس از بسیار بلند از روی آن در گذشته بسوی وادی که نقطه التصاق ترکستان . و چین است بالا برآمد . در ۲۹ حزیران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف ( کشمیر ) ظهور نمود . در مابین سلسله های کوچک و بزرگ هالایا وادی کشمیر الحلق که خیلی لطیف است . درین وادی شمال بعضی شاخه های جبال سلسله مذکوره تا به حوضه ( هیدساب ) دراز شده رفته است . هر طرف این وادی لطیف با آبشارها و جویهای بسیار خوشنمایی محاط است ! سفینه بوقت صبح بر سر شهر کشمیر که آنرا ( سرینگر ) نیز مینویسند . وجود شد . برودانت . وفیل ایوانس بتیاشای این شهر خود شمنظر که بر دوساحل ( دل ) نام يك تالابی واقع شده است . مشغول شدند . ده های

( ۱۲۳ )

خوش منظر چو بین وقصر های پر نقش و نگار یک با سایه های درختهای  
بید خیلی لطافت پیدا کرده بود، و کنارهای لب تالاب که با درختها و سبزه  
زارها مزین بود خیلی نظر را بایی داشت. فیل ایوانس گفت:

— اگر در اوروپا میبودیم، میگفتیم که در شهر (وندیک) هستیم.

— آه اگر در اوروپا میبودیم به آسانی راه امریکارا می یافتیم!

آلباتروس، بر شهر مذکور بسیار توقف نمود. نهر مذکور را که در  
دل میریخت تعقیب کرده به پیش رفت. تا آنکه بر سر نهر مذکور در جائیکه  
از مردم خالی بود رسیده بقدر ده متر و بلندتر از روی آب توقف نمود،  
و نهای را بری خود را به نهر انداخته بقوت بمبه ها حوض انبارهای سفینه  
را به بر کردن آغاز نهاد.

در وقتی که سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و پرو دانت  
بیک نظر معنی داری بهم دیگر خود دیدند. ده متر و از روی نهر بالا میباشند،  
ساحل نهر نیز نزدیکست. علی الخصوص که شناور بر این خوب میدانند،  
یک بر جهیدن همان، و از اسارت روبرو رهایی یافتن همان! پس توقف کردن  
چه لازم؟

در آن واحد هر دو رفیق از کنار کتاره یک قدری خود را برای میدان  
کشیدن واپس کشیده بشدت جهیدند. اما هزار افسوس که هنوز پایهای  
شان بر هوا نشده بود که یکچند دست قوتناکی فرار یا تراشکنجه آسا

( ۱۲۴ )

محکم گرفت!

معلوم شد که سیاحان دایماد رزیر نظر و ترصد گرفته شده اند. پرو  
 دانت، وفیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد، و دست و پا زدن  
 مقابله و مجادله کردند. اما بیهوده! زیرا طایفه های آلباتروس خیلی  
 مردمان تنومند و پر قوتی بودند که رهایی از دست شان محال بود!  
 مهندس روبرو بیکصدای ریشخند آمیزی گفت:

— افندیان! مانند شما مردمان عاقل را. از سفینه مانند آلباتروس،  
 و از چنگ مانند این عاجر که شما اوراعنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام  
 کردن هیچ نمیزید!

پرو دانت سخنیهای مستهجن بر زبان راندن گرفت و آثار شدت وحدت  
 نمودار کرد، ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن  
 کوشش ورزید.

آلباتروس بدرجه کفایت آب خود را برداشته. ونلهای رابری خود  
 راجع کرده باز یکسر بسوی غرب رهسپار عزیمت کردید.

امروز بیک سرعت وسطی ازاضئی (کابلستان) رامرور نمود، بعد از  
 کمی شهر کابل رانیز بدیدند، وادی (چاردهی) و کوهستان سبز و خرم  
 آن خیلی نظر ربایی داشت!

در وقت عصر آلباتروس از شهر مشهور (هرات) گذر کرد بعد از آن

( ۱۲۵ )

اراضی (خیوه) و (ترکان) را که در گذشته های طوفان ریک مانند  
خیالی معلوم میشد بیک سرعت فوق العاده مرور نمود برین خط طولی که آلبا  
تروس گرفته از کوههای بسیار بلندیکه ازان ترس مصادمه باشد اثری  
نیست. تنها جبال متسلله (دماوند) که ده هزار متر و ارتفاع دارد، و کوه  
(البرز) که شهر (طهران) در دامنه آن واقعست موجود است که در وقت  
شام از ارتفاع یازده هزار متر و از نواقع مانند برق خاطفی مرور نمود.  
روز دیگر، آلبا تروس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه  
صد قدم مرتفعست نزدیکشد. در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر  
صد متر و بلند تر هوا پیمایی داشت.

آلبا تروس در وسط بحر رفتار داشت، و از هیچطرف ساحل پدیدار  
نبود، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود. امر و بز بوقت صبح توم تورنر  
یا آشپز فرانسوا تا باژ مکالمه میکردند.  
توم میگفت:

— بلی، بقدر چهل و هشت ساعت بر روی بحر حزر رفتار میکنیم!  
— چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست؟  
— بلی بلی، و ازینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است.  
این جواب توم تورنر را فیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود  
شنید. فریقولن نیز در پیش فیل ایوانس بود، و از و بزراری و نیکوکاران جا

( ۱۲۶ )

میگرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که اورا بخشکد بکشند!  
فیل ایوانس بی آنکه فریقون را جواب بدهد در پیش پرودانت آمده  
به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنانی را که از توم تور نشنیده  
بود بفهمانید. پرودانت گفت:

-- چه فائده! این حریف یست فطرت. از اهمیتش در زیر نظر دارد و تا  
دلش نخواهد ما را واگذار نمیشود!

— بلی همچنینست!

— بس چون چنینست. بهر گونه چاره که لازم باشد دست و پا بزنیم  
و خود را از آلباتروس برهانیم.

— اما آلباتروس هم خیلی مکمل یکچیز یست. ها!

— هر چه که باشد! من همینقدر میدانم که مال یک یست فطرت یست که  
ما را از حقوق آزادی ما جدا کرده است. علی الخصوص که این سفینه  
ملعونه برای فکر و مسلك ما همه رقیقان ما خیلی تها که نالك يك بلا یست.  
لپذا ما باید که می کنیم که این سفینه بلاد فینه را خراب کنیم. و وجودش  
را از دنیا برداریم.

— اول چاره فرار را بپندیشیم. خراب کردن آنرا پس می اندیشیم!

— بسیار خوب! دایما بیدار باشیم. از هر فرصتی که ظهور نماید استفاد

ده کنیم.

( ۱۲۷ )

— اما چسان خواهیم گریخت ؟  
— بشنوید ! گاه گاه آلباتروس از روی زمین یکچند صد قدم بالاتر  
میباشد . در سفینه ریسمان هم بسیار است . اگر يك جسامت بکنیم  
رهایی مییابیم !

— هر گاه دیگر چاره نیابیم درینهم هیچ تردد نخواهیم کرد .  
— دیگر اینکه در شبهانغیر از سکاندار دیگر پاسبانی در سفینه نیست .  
ریسمانها هم در طرف سر کشتیست . بی آنکه کسی ما را به بند فکر خود  
ماترا اجرا کرده میتوانیم .

— اعلا . اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری میبینم که در حال شما  
سکونت بسیار خوبی پیدا شده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی  
بسیار مفید است . اما حالا بر سر بحر حزر هستیم . کشتیها هم دیده میشود .  
آلباتروس نیز برای صید ماهی فرو میآید . آیا این فرصت استفاده نخوا  
هیم توانست ؟

— فی نمیتوانیم ! زیر همیشه ما را در زیر نظر گرفته اند .  
— چون چنینست ، آیا بجه دلیل میگوئید که در شبهان نیز ما را در زیر  
نظر نداشته باشند ؟

— جانم ، هر چه بادا باد . میخواهم که این عالم آلباتروس را خاتمه بکنم  
والسلام !

( ۱۲۸ )

پس دیده میشود که این دور فیق، علی الخصوص او نکل پرو دانت  
آنقدر به تنگ آمده اند که تا بمحو کردن خود را با آلبا تروس در نظر  
گرفته است .

امروزیک واقعه دیگری بظهور آمد که در مابین روبرو و دو سیاح سبب  
بوقوع آمدن معامله بسیار ناگوازی گردید، و سبب آن فریقولن شده بود .  
فریقولن چون دید که بر سر یک دریای ژرفی در هوا پرواز است بخوف  
و دهشت عظیمی افتاده بگریستن، و فریاد کردن، و چیغ زدن آغاز نهاد  
و میگفت :

— من نمی ایستم ! .. نمی ایستم ! .. مرا بیرون برارید ! از خدا  
بتر سید، مرا بیرون برارید ! .. مرا خدا مانند مرغان برای پریدن  
روی هوانیسا فریده ! امان، مرا بخشکه برارید ! بخشکه برارید میگویم  
مرا برارید ! برارید ! ..

پرو دانت، فریقولن را تسکین کردن نخواست . بلکه خدا متکار خود  
را از یاده ترو او یلا کردن برانگیخت . کار بدرجه رسید که صبر و طاقت  
روبرو را ضایع ساخت .

آلبا تروس از سطح دریا درینوقت پنجمد ششصد متر و بلند تر بود .  
چون طایفه های کشتی بصید ماهی مشغول بودند، و فغانها و اوایلای  
فریقولن افکار را مشغول میساخت از آنرو امر کرد که فریقولن را در یک



( ۱۲۹ )

مخزنی بندی کنند حالا نکه فر يقولن در مخزن مذکور نیز آرام نگرفته  
 به لکد ها و ششهاد رو دیوار را کو بیدن . و فغانها و چغ زدن گرفت .  
 سطح دریاز کشتیها و زور قها خالی بود . زیرا بعضی کشتیهای بادی ما  
 هیگران چون آلباتروس را دیده بودند به خوف افتاده فر از کرده بودند .  
 درین اثنا نوم تور نریک ماهئی بسیار بزرگی که از نوع ماهئی ( مرسین )  
 بود باز یقین نزد . این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تخم آن ساطه —  
 یعنی چغنی بسیار اعلا ساخته میشود . لهذا مردمان کشتی هوایی خیلی ممنون  
 شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت و قتیکه دامهار از در یارمی آوردند  
 حاصل میشد . زیرا در میان دامها از هر جنس ماهیان بصد ها صدها ظهور  
 میکرد . و آلباتروسیان از بسیاری فرحت و مسرت کف بهم میزدند .  
 سفینه : بعد از آنکه دام خود را بدر یامی انداخت راه میرفت و چون  
 یکچند میل رفته بود دام را میکشیدند . در هر دام کشیدن هزاران ماهی  
 صید میشد . در ظرف یکساعت زیاده از لزوم ماهی صید گردید . سفینه  
 نیز راه شمال را در پیش گرفت .  
 در آشنای صید ماهی فر يقولن هیچ سکوت و آرامی نگرفت . دایما او  
 ویلا میکرد . و بمشت و لکد در و دیوار کمره را بشدت میکوبید . و روبر  
 قهر آمده گفت :  
 — این ملعون آرام نمیشود ! ! !

( ۱۳۰ )

فیل — کمان میبرم که بچاره بشکایت حق دارد!  
 روبور — آیامنهم حق ندارم که اورا ساکت بسازم؟ زیر امر ادر دسر  
 داد، گوشه ای شہات بسیار رانمیخواهد!

اینرا گفته و بہ توم تور تر اشارت کرد. توم تور تر مقصد روبور را دانست.  
 فریقولن را از کمره اش بکشیدند. دو نفر طایفه دیگر یک سبد بسیار بزرگ  
 و چقوری حاضر کرده بودند. فریقولن را در میان سبد مذکور اندا  
 ختند. سبد را نیز یک ریسمان بسیار محکم و ماتیئی بستند. بچاره درین  
 اثنا آنقدر فریادها و اوایلاها میگرد که مرغان هوا را برقت میآورد سبد را  
 از سفینه به بیرون آویختند. فریقولن در میان سفینه بقدر چند صد قدم  
 بمیان آویخته ماند.

روبور گفت:

— حالا هر قدر که دلت میخواهد فریاد کن!

درین اثنا پرو و دانت بسوی روبور بشدت وحادت پیش آمد. روبور  
 نیز بسوی او پیش شد. بچشمای همدیگر بغضب نظر دوختند. پرو  
 دانت گفت:

— ایچہ خاینیست! ایچہ دنائت است!

— آیار است میگوئید؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را بہ بدی استعمال میکنید کہ مرا بعد

( ۱۳۱ )

ازین مجبور میکنید که ذکر گونه معامله کنم!

— بکنید!

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت! مهندس افندی!

— بگیرید رئیس افندی!

— هم از شما، هم از شر یکان شما!

— برای چه ایستاده اید؟ بگیرید، فی!

— خاطر جمع باش! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی!

— بس، بسست! بسیار بزمگو، و گرنه طناب هم بسیار است و سبب

هم! حالتر اینز در پیش خد متکارت خواهم فرستاد!

پرودانت، سکوت کرد اما نه از خوف، بلکه از غضب بسیار فیل

ایوانس نیز بسی و کوشش بسیار پرودانت را بکمره اش فرو آورده

توانست!

از مدت یکساعت که احوال هوایه خیلی تغییر پیدا کرده است الکترون

یک در هوا آنقدر افزونی پیدا کرده است که حد و اندازه ندارد از اشیا

رهای آلات آلتروس چنان پدیدار بود که یک طوفان بسیار شدیدی

ظهور کند.

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود. برقها و رعدهایی

همدیگر هم میرسید: باران و باد نیز بشدت تمام اجرای احکام مینمود درین

( ۱۳۲ )

اشنا آلتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر و بلند بود که بناگهان يك  
صاعقه بسیار دهشتناکی در نزدیکی سبد فریقولن بر سطح بحر بشدت  
بر خورد. و آبهای بحر را بر هم زده و چهار تا به نزدیک سبد فریقولن  
بلند کرد. پس درجه خوف و دهشت فریقولن را قارئین کرام حساب  
کنند که بچه درجه رسیده باشد!

طایفه ها فریقولن را هیچ نمی اندیدند. همه شان به مانور آل  
تروس مشغول بودند. برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه بیالاکه  
به پایان گاه بچپ گاه بر است حرکت میکرد.

فیل ایوانس درینوقت بیالاکه آمده خواست که برای بالابراوردن  
فریقولن از روبرو رجا کند. ولی دید که طایفه ها بیالاکه کشیدن او مشغو  
لند. بعد از یکچند ثانیه فریقولن بالابرا آمد. سر تا بیاتر شده بود. و از  
خوف و دهشت بسیار مانند سگته زده شده گردیده بود. بچا بکنی تمام  
در کوره پهلوی آشپزخانه در آمده آنقدر ساکت ماند که تنفس هم نمیکرد.  
درین اشنا ضیاهای الکتریک آنقدر درخشنده گوی پیدا کرده بود که  
روی دریا در میان تیره گوی ابرها مانند آئینه مجلایی همیدرخشید. دفعته  
در دور پروانه های عمودی يك آهسته گوی پیدا شد.

روبوور ما کینست را خطاب کرده گفت:

— قوت! قوت! پیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند بیالاکه اشیم.

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی یک بی انتظامی حاصل شده است .  
 بواقعی که همچنین بود ! چنانچه در زمانهای هواهای طوفانی در الکتریک  
 تلگرافخانه های بی انتظامی حاصل میشود ، درینوقت در ماشین آلباتروس  
 نیز همچنان یک بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حالا آنکه  
 این حادثه در تلگرافخانه ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلباتروس این  
 حادثه بلکه عظیمی را موجب میشود . زیرا بر زمین می افتد !  
 رو بوز فریاد برآورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تا باشد که از دایره طوفان رهایی یابد .  
 خود مهندس برجای کوما ندا برآمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار  
 آغاز کردند .

آلباتروس در حالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد باز هم در میان ابرهای  
 الکتریکی مانده بود . پروانه ها از یاده ترسنگینی پیدا کرد سقوط بسیار  
 دهشتناکی دوهر لحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطح دریا  
 تماس کرد نش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدر یا غوطه بخورد با هیچ  
 یک قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثناضیاهای الکتریک در طرف سمت جنوبی آلباتروس در

( ۱۳۴ )

گذشت . آلباتروس نیز بقدر نخباء شصت قدم از سطح بحر بالاتر بود .  
 اگر یکچند ثانیه دیگر فرو آید کار از کار میگذرد .  
 لهذا رو بوز از گذشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هماندم  
 جریان الکتریکی ماشین خود را رها کرد . در هماندم پروانه ها قوت و  
 شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکه سقوط رهایی یافت . و آهسته  
 آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلند شده برفت .  
 روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلباتروس حدود شمالی بحر جزر را  
 مرور نمود .

### بَاب یازدهم

قهر و حدت پرودانت رفته رفته در کجای یاده میشود ؟

رو بوز بعد از سیاحت بحر جزر راه اور و یازدهم گشته یکسر بسوی شمال  
 هوا پیمایی را آغاز نهاد . اما بچه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی  
 که پرودانت ، وفیل ایوانس را یکقلم از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر  
 رو بوز نیز فکر فرار آنها را در او رو پیاوردانست که بسفینه خود این سرعت  
 خارق العاده را بخشیده بود .

از چند روزیکه سیاحان مادر آلباتروس هوا پیمایی دارند . باد دائما  
 بصورت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطرف فیکه سفینه رفتار داشت باد هم به

( ۱۳۵ )

همانطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل استقامت ورزیده چنان کسب شده ورزیده که بر سطح سفینه طیار توقف نمودن محال مینمود . علی الخصوص که شدت سرعت آلباتروس نیز با آن منظم گردیده توقف رانی بلکه تنفس را نیز بمشکلات می انداخت . پرودانت و فیل ایوانس که بر سطح سفینه بخیبر ازین شدت بودند . دفعه بچنان شدت باد مصادف شدند که اگر خود شانرا بدیوار کتاره کنار محکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از سفینه بهو امی شدند . اما صدشکر که سکاندار از اوتاق آینه دار خود حال فلاکت اشتغال تهنیکه ناک آنها را دیده بواسطه زنگ الکتریکی طایفه هار اطلب نمود تا سیاحانرا وارهانند .

چار طایفه بالا برآمده بکیال مشقت خود در اتابه دنبال کشتی اگر چه رسا نیده توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل مینمود ، چه جائیکه رهانیدن . لهدار و بور مجبور گردید که سرعت سفینه را بیک قدری تخفیف دهد تا رهایی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از تخفیف یافتن سرعت سیاحان بفر و آمدن کمره خود کامیاب شدند . از اینجا صلابت و متانت آلباتروس را قیاس باید کرد که اینچه صلابت و متانت است !! پروانه های سر و دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشد . سیاحان آخرترین شهریرا که از سطح سفینه دیده بودند شهر ( استرا قان ) بود که در منتهای کنار بحر حزر واقع شده است کلیسا های بزرگ ،

( ۱۳۶ )

وقلعه های جسیم ، و علی الخصوص کلیسای بسیار بزرگ پنج قبه ای آبی رنگ این شهر بزرگ قدیم را که شاعران روس آنرا ( بنجم صحرا ) مینامند ، دیدند ، و مانند برق نی بلکه بسرعت برق در گذشتند . . . بعد از آنکه از استراقان که در منصب نهر ( وولغا ) که دو صد کیلومتر و وسعت دارد آلبا روس گذر نمود سرعت خارق العاده را بگرفت .

بعد از استراقان کوههای ( اورال ) را بکمال سرعت مرور نمود . وقت شام بود که از ( موسقوا ) در گذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار کیلومتر و مسافت را که استراقان از موسکوا تقریبی دانه استت مرور نمود . در نیمشب به ( پترسبورگ ) واصل شد . چون در شبهای ماه جزیران هوای شهر پترسبورگ خیلی مظلم و تاریک میشود از آن و تماشای منظره عمومی شهر پترسبورگ ممکن نشد .

بعد از آن خلیج فنلاند ، جزیره های آیو ، بحر بالنیک ، ممالک اسوج ، شهر استوقهولم ، ملک نورویچ ، شهر کریستیانیا ، دیده شد که اینهمه مسافت های بمبیدی که دو هزار کیلومتر و طول دارد نیز به ده ساعت پیوده شد . اما سفینه نیز بر سر شالاه مشهور ( رو قانفوس ) که در نورویچ است یک قدری درنگ ورزیده و چه عزیمت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز همان سرعت اولین خود را بگرفت . کوه بلند ( غوستا ) که در نقطه مرتفع حوالی ( تله مارق ) است مانند لمح بصر از نظر غائب گردید .



( ۱۳۷ )

آیا درین هوا پهبانی دهشتناک فریقولن چه میکند؟ فریقولن در کمره خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام همه اوقات خورا بخواب میگذرانند.

همسایه اش فرانسو تا پایز گاه گاه به احوال برسی فریقولن آمده میگفت: — چه طورستی اولاد! میبینم که آرام شده، فریاد و فغان نمیکنی جانم، تو خفه مشو، فریاد کن، فغان کن! چه خواهد شد؟ باز یک دو ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما اگر راست برسی؟ به این تیز رفتاری آویزان ماندن آدم را به نزله شدیدی گرفتار میآورد!

— موسیو تا پایز! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!  
— بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آنقدر بسرعت میرویم که اگر پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا اینهم غنیمت نیست اولاد؟  
— راست بگو موسیو تا پایز! ترا بخدا این هوا پر وازی مانتاکی دوام خواهد ورزید؟

— خاطر جمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!  
فریقولن از شنیدن این سخن باز به واویدلا و فغانها آغاز نهاد. آتش پز باشی گفت:

— خود را نگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنیدها ندیم کهبوازه ات حاضر است! ها!!

( ۱۳۸ )

بجای فریقولن از ترس بسیار هاندم يك دولقمه بزرگی بدهن خود  
انداخته ساکت میشد .

درین اثنا پرودانت و فیل ایوانس نیز بيك کاری قرار داده بودند .  
و آن قرار داد شان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشد  
از حال خود بساکنان زمین يك خبری بدهند . لهذا پرودانت و فیل  
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه بفعال آرند .

پرودانت به نسوار دماغ عادت داشت . قطعی نسوارش با او بود . و از  
وقتی که بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی  
را آله مخا بره قرار دادند .

بر يك ورق پاره کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و  
رئیس و سرکاتب کلب ولدن هستیم و بچنگ روبر در سفینه هوایی آبا  
تروس محبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتند . و از یابندگان  
قطی رجا کرده بودند که از احوال ایشان بدوستانشان خبر بدهند .

پرودانت بعد از آنکه کاغذ نوشته خود را در درون قطی نهاد برای باز  
نشدن و نشکستن آن در يك پارچه نمکافتی آنرا بدوخت و منتظر فرصت  
شدند . زیرا تا يك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میر  
ود . بلکه در کدام نهر یا تالاب یا بحری افتاده غرق و ناپدید گردد .

بعد از یکمدت کمی فرصت ظهور نمود . چونکه آبا تروس بعد از ارا

( ۱۳۹ )

ضئی نور و چ یکسر بسوی جنوب برگزیده است. و بر خط دایره نصف  
النهار ( یاریس ) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از  
شهر یاریست عنان عزیمت را گردانیده بود .

چنانچه معلومست که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور  
میکند . آلباتروس به بسیاری از واپورها و کشتیها نیکه در میان این بحر  
سیر و سفر داشتند خود را نشان داده . موجب حیرت و استغراب شان  
شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برابری لیمان ( دو نکرک ) بساحل خاک  
فرانسه واصل شد . اگر چه شب بسیار تاریک بود باز هم چراغ دوار  
الکتریک آبنای ( پادیکاله ) و چراغ دوار الکتریک ( دوور ) ساحل  
انگلستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا  
نکرده است از سر شهرها و قصبه ها مانند کله همیگردد . بر همان خط دایره  
نصف النهار رهسپار عزیمت میباشد . تا آنکه دولتی ، آمیسن ، فریدل ،  
سنده فی را مرور کرده در نیشب بر سر شهر یاریس موصلت کرد .

مهندس روبرو بر سر این شهر شهیر دلپذیر به آرزوی توقف کردن  
افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آنقدر فرو آمد که یکچند صد  
متر و در ما بین فاصله بماند درین اثنا روبرو بر سطح سفینه برآمد . دیگر  
همه سفینه نشینان نیز بر سطح سفینه برای هوا خوری برآمدند .

( ۱۴۰ )

پرودانت و فیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد از آنکه از کمره خودشان برآمدند در یک کناره کتار آمدند، و از نظر اغیار پنهان در اینجا ایستادند، چونکه مهمترین کارشان همانست که کردنی شاعر کسی نه بیند.

آلباتروس مانند یک مرغ درنده بزرگی آهسته آهسته بر شهر پاریس به پرواز آغاز نهاد، و بر بازار ها و جاده ها شبکه به انوار الکتریک منور بود سیر کردن گرفت. صدا های ازابه ها و ترامواها، و صغیر های ریلها تا بگوش آلباتروس نشینان هم رسید. بعد از آن تا بحد عمارت های مرتفعه پاریس فرو آمده توقف نمود. و از برابری نوک سیخ سپر صاعقه (قله ایفل) که سه صد متر و بلندی دارد تماشای شهر مشغول شد. ضیای شدید الکتریک که از قله ایفل در پر توافشانی بود همه شهر را روشن داشته بود. آلباتروس بقدر یک ساعت بر شهر پاریس بدیخوال سیر و گردش نمود. و چون بر میدان مشهور شانزه لزه و بازار بزرگ اوپه رای بزرگ رسید برای آنکه یک خارقه عجیبی به مردمان پاریس نشان بدهد همه چراغهای بزرگ الکتریکی خود را روشن نمود. دودر یای آتشین ضیای شدید الکتریک از دو بغل سفینه آلباتروس بر بازارها، و عمارتها، و بانچه های شهر پاریس انوار نشاری نمود. طرم توم تور نیز یک لاره بسیار آهنگدار بیت ملئی فرانسویرا نواختن گرفت.

صداهای هور راها، و کف زدنهای بر حیرت مردمان یاریس بگوش  
آلباتروس نشینان بر خورد. درین اثنا پرو دانت بر کتاره تکیه زد.  
انگشتهای خود را باز نمود، قطعی نسوار در غدی پیچیده شده بیایان افتاده  
از نظر غائب گردید آلباتروس نیز به هوا صعود نمود. و دفعه چر اغهای  
الکتریکنی خود را خاموش کرد. اطراف آلباتروس را باز ظلمت و  
سکونت احاطه نمود، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلو متر و قطع مسافه  
کردن را گرفت.

اینست که دیدنی یاریسیان عبارت از همینقدر بماند. صبح ساعت چار  
آلباتروس، همه اراضئی فرانسه را مائلا قطع، و از دماغه (آنتیب) بر سر  
( پرووانس) به قطع مسافه آغاز نهاد، و این ازان بود که برای گذشتن از  
سرکوههای (آلب) و (پره نه) وقت ضایع نکند.

ساعت نه، پایاسهائیکه در اطراف قبه کلیسای مشهور (سن پیه) در  
شهر (روما) برآمده بودند گذر کردن سفینه هوایی را مشاهده کرده  
نظر حیرت و استغراب بینندگان را بخود جلب نمود!

بعد از دو ساعت خلیج (نابولی) را گذشته یکچند ثانیه در میان دود  
های کوه آتشفشان (وه زو) پویان شد. بعده بحر سفید را مائلا قطع نمود  
ده از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس)  
که در ساحل افریقای شمالی واقعت مشاهده کردند.

( ۱۴۲ )

سفینه خارق العاده در ظرف این بیست و سه روز قطعه امریکا، آسیا، اور و یاراطی نموده، یعنی زیاده از سی هزار کیلو متر و را پیچوده درین وقت بر موقعهای معلوم و مجهول قطعه افریقا بر هسپاری آغاز نهاده است. بلکه قارئین گرام اندیشه و مراق خواهند کرد که آیا قطعی پرو دانت چه شد؟ اگر چه ماهنوز در سفینه طیار هوا پروازی داریم، و بر زمین فرو نیامده ایم که از احوال قطی با خبر شویم. ولی باز هم برای رفع اندیشه و مراق قارئین خود میگوئیم که قطعی مذکور در کوچه (ریوولی) در پیش روی خانه نمبر (۲۱۰) در وقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود. روز دیگر بوقت صبح بدست یک زن جار و بکش با ناموسی افتاده یکسر در دایره قویسری پولیس برد. دردایره پولیس قطی را در اول امر از آلات ناریه کجان کردند. لهدا یکمال احتیاط نمدروی قطی را باز کرده قطی را بر آوردند، و یکمال دقت سر آنرا باز کردند. بمجرد باز کردن یک شهابه در مردمان حاضرین پیداشد! اما اندیشه مکنید! این شهابه از کیفیت دینامیت، یادگر فتن دگر گونه آلات ناریه نبود! فی نی، بلکه از عطسه های پی هم مردمانی که بود که بوی نسوار به بینی های شان داخل شده بود!

از قطی یک کاغذی بر آوردند. یکمال حیرت این سطرهارا بخوانند:

« رئیس و باشکاتب کاپ (ولدن) که در (فیلا دلفیا) میباشد »

( ۱۴۳ )

« در سفینه طیار (آلباتروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته »  
 « میباشند. از روی لطف و مهر بانی به احبا و اقربای شان خبر بدهید. »

امضا

( پرودانت ) و ( فیل ایوانس )

اینست که بسایه این کاغذ مسئله که افکار همه مردمان روی زمین را زیر و  
 زبر کرده بود حل گردید. ارباب تدقیق که در صدخانه های روی زمین به  
 تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند.

### — ❦ — باب دوازدهم ❦ —

❦ يك يك گله انسانیتك رانه روبور در جای اندازد ❦

کسانیکه اینکایه مارا بخوانند البته به اینچند سوال مجبور خواهند شد :  
 این روبوری که تا بحال اسم آن را می شنویم آیا کیست ، و از کجاست ؟ آیا همه  
 عمر خود را همچنین در جو هوا میگذرانند ؟ سفینه او آیا هیچ آرام و راحت  
 نمیکند ؟ آیا در یک جای مجهولی يك آرام گاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای  
 بسیار تیز پرواز عظیم الجثه در از پرواز نیز يك آشیانه آرامگاهی داشته میبا  
 شند ، البته که آلباتروس را نیز يك آرامگاهی موجود خواهد بود !  
 آیا مهندس روبور با این دو نفر سیاح چه می خواهد بکند ؟ آیا تا به ابد

( ۱۴۴ )

آنهار ابرفاقت خود کردانیدن . میخواهد؟ اینست که جواب این سوالها  
درین وقت داده نمیشود . این سوالهارا وقوعاتی که بعد ازین آمده . میروند  
یمانشان خواهد داد!

تنها همینقدر خبر بدهیم که روبرو را که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان  
و آرامگاهی هم باشد ، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا . و آسیا ،  
واور و یانست ، زیرا در اینجا هیچ توقف و آرامی نور زید! که میداند؟  
بلکه در افریقا باشد؟ به بینیم!!!

قسم باقی مانده امر و زدر سر اراضئی ( تونس ) و جزایر امرار نمود .  
ازد ماغه ( تابان ) تا بد ماغه ( قارتاجه ) رفتار نمود گاه بسرعت ، و گاه  
بستی رفتار . می نمود . بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده بحرای نهر  
لطیف (مه زردا) را تعقیب کردن گرفت ، بر روی نهر . مه زردا که اطراف  
آن بایشه های زقوم محاط شده بود ره پیمایی آغاز نهاد . بر سر چوبها  
وسیمهای تلکراف بهزار ها طوطیهار انشسته دیدند که گو یا خبر هائیکه از  
سیمها میگذشت آتر اشنیدن . میخواستند!

بعد از شام آلبا تروس بسوی حدود ( کرومری ) متوجه گردید .  
بعد از کمتری کرومری نیز واپس ماند . مردمان اینجا نیز سفینه طیاره  
را دیده بواله گئی و حیرت افتاده بودند . در شب از جزایر ( فیلیپین )  
در گذشت .



( ۱۴۵ )

در هشتم ماه تموز آلباتروس بر اراضی صحرائی کبیر جولان نمود .  
 و قبیله برین اراضی میگذشت یک باد بسیار تندی در یکهای صحرا را بهوا  
 میکرد که از آنرو آلباتروس بر طبقات هوای بلندی بلند شد تا مناسبتر یافت .  
 بعد از آن تپه های سیاه سیاه [ شیکا ] مشاهده شد . در طرفهای شام بر  
 اراضی مستوی که بانه های ریک مستور بود هوا پیمانی نمود . بعد از کمی  
 غوطه ( اودار غلا ) که در یک جنگل نخلستانی واقع شده بود پدیدار گر  
 دید . چاهای [ آرتی زین ] که درین حوالی کنده شده آبهای دایم الجری  
 یابی داشت . آلباتروس بانلهای را بری و بجه های پر قوت خود ازین چا  
 ها آب برداشت .

مردمان ( دار غلا ) سفینه را یک مرغ بسیار بزرگ و دهشتناکی گمان  
 کرده با تیرها و تفنگها استقبال کردن گرفتند . اما گله ها و تیرها تا به آلبا  
 تروس نرسیده واپس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدتی مدار سر  
 طان را مرور نموده بمنطقه حاره داخل گردید یعنی حدود خط استوارا  
 گرفت . از حدود افریقای شمالی تا به اینجا هزار کیلو متر و قطع مسافه  
 نموده است . اما اینرا هم بگوئیم که مهندس روبرو بر قطعه افریقا به بسیار  
 آراچی گردش میکند و هر طرف آنرا از نظر دقت میگذراند ، و چنان  
 گمان میشود که خریطه بسیار مکمل آنرا گرفته میخواند .  
 امشب یک سیلاب بلند بر سطح آلباتروس برینخت هماندم جمله آنها را

( ۱۴۶ )

رو بیدند . ولی یکچند صددانه آنرا آشنیز تا پاز جمع کرده يك طعام بسیار  
اعلانی ازان حاضر کرد که فریقولن نزدیک بود پنجه های خود را با آن بخورد!  
روز دیگر بعد از ظهر در يك گوشه يك نهري يك شهری بنظر در آمد  
این نهر، نهر ( نیژر )، وشهر، شهر ( طومبوقتو ) بود. این شهر که تنها  
از طرف یکچند اورویایی دیده شده از طرف برو دانت، وقیل ایوانس  
امر یکایی نیز دیده شد . این شهر بوسعت پنجد ششصد کیلو مترو، و  
بشکل مثلث بود . قیل وقال بسیاری از مردمان شهر بگوش سیاحان بر  
میخورد که این صدا های حیرت، ودعاهای دفع بلا بود که از دیدن آلبا  
تروس، وکان بلای آسمانی از مردمان شهر بر میخواست!  
روبور، نخو است که مهبانان او این شهر را نا شناخته در بگذرند . لهذا  
به نزد سیاحان پیش آمده گفت:

— افندیان! این شهر ( طومبوقتو ) ست که دیدن آن برای هر کس  
میسر نمیشود . در ( ۱۸ ) درجه عرض شمالی، و ( ۵۱ ) دقیقه و ( ۵۶ )  
ثانیه طول غربی واقع شده است . ده دوازده هزار اهالی دارد . هر گاه  
مردم آن وحشی نمیبود اهمیت و موقعیه آن خیلی بود .  
اینرا گفته باز بیک طور استهزاکارانه گفت:  
— بلکه در ین شهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشید اگر آرزو  
ز وکنید، امر بفرمائید!

پرودانت، و فیل ایوانس شانه‌های خودشانرا اجنبانیده هیچ جواب ندادند.  
روبور باز بیکوضع مستهزایانه گفت:

— امادونفر امریکایی اگر در میان و حشیان افریقایی گردش بکنند  
هیچگاه بقاعده احتیاط موافق نخواهد بود! علی الخصوص که از راه جو  
هو آمده باشند!

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت:

— افندی اگر برهائی یافتن از دست شما که میاب بشویم و بدست ظلم این  
وحشیان بیفتمیم خود را بختیار می‌شماریم. زیرا از یک زندان برآمده  
بدیگر زندان می‌افتیم. علی الخصوص که طومبوقتوی وحشیان در پیش  
ماز آلباروس شما بسیار بهتر است.

— طبایع مختلفست! بهر صورت شما را بگردش اجازه نمیدهم. زیرا  
زندگانی مانند شما مهمانان عزیز برای من خیلی لازمست!

پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت:

— مهندس افندس! زندان بانئی ما شمارا کفایت نمیکرد که حالابنای  
تحقیر ما را نیز گذاشتید، ها؟

روبور — حاشا! تحقیر نمیکنم، استهزا میکنم!

پرودانت — آیدر سفینه شما سلاح موجود نیست؟

روبور — چرا موجود نیست. بسیار است!

پرودانت — اگر دو طپانچه امر کنید که بیارند، یکی برای شما، یکی برای من کفایت میکند!

روبور — وای! مگر خیال (دوئل) را دارید؟  
پرودانت — البته!

روبور — فیلی رئیس افندی! شما از زنده نگهداشتن اولتر است!  
پرودانت — فیلی، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید! حرکت عاقلانه هم همینست!

روبور — اگر عاقلانه است، و اگر مجنونانه! هر چه که دلم میخواست  
همانرا میکنم، شما هم بهر جا شیکه شکایت میکنید بکنید!  
فیل ایوانس — مهندس افندی! آگاه باشید که ما شکایت کردیم!  
روبور — آیا راست میگوئید؟

فیل ایوانس — بلی، وقتیکه از او رو پامیکد شتیم انداختن یک شکایتنامه بر روی زمین چندان کار مشکلی نبود!

روبور — آیا شما این کار را کردید؟  
پرودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید؟  
روبور — اینرا میتوانم که . . . .  
فیل ایوانس — چه؟

روبور — (بقره) که برای یافتن شکایتنامهتان از پنجهزار متر و به

( ۱۴۹ )

بیان شمار ایندازم ؟

پرودانت — چون چنینست بند از ید ! هیچ در نک مکنید ! زیرا ما  
اینکار را کرده ایم !

روبور آقدر بفضب آمده بود که از چشمه‌هایش شعله‌های قهر و حدت  
میدرخشید . دستهای خود را بر هم فشار داده بر سیا جان پیش آمد . و  
بنا بر اشارت او تووم تورنر و سه چار طایفه نیز پیش شدند . ولی هماندم باز  
پس بخود آمده خودداری نمود ، و بجای یکی بگمره خود فرو آمد .  
فیل ایوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

پرودانت — کار را که او بران جسارت نورزید من خواهم کرد ! بلی ،  
مطلق من خواهم کرد !

درین اثنا مردمان طومبو بوقتو بر بامها بر آمده دعاهاى نجات میخواندند !  
بوقت شام آلباتروس بر سر درختهای جنگلهای غلو بحرکت آغاز نهاد .  
صداهاى گاوهای جنگلئى که درین اراضی بکثرت پیدا میشود تا بگوش  
های سیاحین میرسید .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس کوههای کنیه شمالی را در  
گذشت . این کوهها در مابین اراضی سودان ، و خلیج کینه واقع شده  
است . در افق کوههای ( قونغ ) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردید که در

( ۱۵۰ )

دانه این کوهها حکومت قرالئی ( داهومی ) افتاده است .  
 از وقتیکه از طومبوقم و حرکت کرده اند پرودانت و فیل ایوانس دیدند  
 که خط حرکت آلبا تروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین  
 دانستند که اگر بعد ازینهم بر همین خط دوام ورزند بعد از کمی از خط استوا  
 میگذرند . آیا بعد از آن که افریقار ترک کند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه  
 بعد از آن بجزرهای محیط درپیش می آید که چاره فرار را برسیاحان مفقود  
 میسازد . لهداهر دوسیاچ بیچاره را این مسئله خیلی بفکر و اندیشه انداخته  
 قهر و غضب شان را می افزود . اما آلبا تروس بر قطعه افریقا بچنان آهسته  
 گئی حرکت میکند که گویا ازین سطره بر آمدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آلبا تروس بر اراضئی ( داهومی ) واصل شد . و او  
 مست که قرالیت ( داهومی ) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل  
 میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس را مالک ، و یک حکومت مستقله  
 در حال وحشت مخصوصه خود دارند و با حکومت ( آشنائی ) که همسایه  
 اوست قوت محاربه کرد ندارد .

اگر چه حکومت قرالئی ( داهومی ) خیلی بزرگتیک حکومتی نیست  
 اما از سبب ظلمها و خونریزیها تیکه در سال یکبار در یک جشن مخصوص  
 خود اجرا میکنند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت تخت  
 نشینی قرال . قصائی که در قتل اسیران اجرا میکنند خیلی نفرت آوریک

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر یک مهمان اجنبی ، و یا یک شخص  
معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال بیاید از لوازمات نزاکت مهمانوازی  
یکی اینست که در نزد آن مهمان ده یا نوزده عدد کله انسا را هماندم بریده و تقدیم  
میکند . و این قصابی را [ منغان ] نام وزیر عدالت قرال اجرا مینماید .  
هنکامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینی قرال  
اجرا میگردد که بجای قرال ( باهادو ) که در آن روزها مرده بود بر حکو  
مت می نشست . مهندس روبرو این حاضری رسم تخت نشینی قرال دا  
هومی را از زیر نظر دقت دور نگرفت ، و این تماشای خواست که به آلباترو  
سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیت‌های مردمان اراضی داهومی جوق جوق بسوی  
مقر اداره قرالی داهومی که قصبه ( آبومی ) میباشد پیش می آمدند .  
این مردمان بر راه‌های منظمی که در میان جنگلهای خرمایه و جوز  
هندی ، و کپله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی  
که از درختان نارنج و پورتقال و لیمون میبرآمد تا بدماغهای آلباترو سیان  
میآمد ، و بهزاران مرغان رنگارنگ بر شاخه‌های درختان میپرد آلبا  
تروس چون بر سر جنگلهارفتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد .  
ساعت یازده بود که شهر ( آبومی ) بیدار گردید . مردمان آینده  
اطراف در میدان بسیار فراخی که در پیشگاه اقامتگاه قرال ، وجود بود جمع

می آمدند. در پیش روی سرای قرالی یک صفت بزرگی موجود بود که بر سر  
آن از شاخهای درخت خرما و کبله و امثال آن یک چپری زده شده بود.  
در یکی از حویلهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار  
هزار جنک آورصف بسته ایستاده بودند که این جنک آوران همه زن  
بودند و بعضی ازین زنان پیراهنهای آبی و لنگهای سرخ بر کمر بسته بودند.  
و کمانهای بزرگ بزرگ چوپ بانس بر شانه، و ترکشهای پرتیر بر کمر  
داشتند. و بعضی بکس آن پوشاک پوشیده و با تفنگها و قراینهای چقماقی  
مسلح بودند. و یک قسمی از آنها پیراهنهای سفید و لنگهای برک خرما  
پوشیده و با حربه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند. و بر سرهای خود  
شان دود و شاخ گاوهای دشتی خلائیده بودند. یک قسمی از جنک آوران  
دختران نوبالنی بودند که نفری طوپچی شمرده میشدند که سرپاسرخ پوشیده  
بودند و یک یک کاردی بر کمر و سنبه های طوپ را بر شانه گرفته بودند.  
برین جنک آوران زن یک پنچ شش هزار عسکر مرد برهنه که تنها از بر  
گهای درختان یک لنگ تابزانو بر کمر آویخته بودند علاوه بکنید که از  
دوی داغومی در پیش نظر شما جلوه بکنند.

کوچه ها و خانه های شهر (آبومی) امروز سراسر خالی بود همه سر  
دمان شهر در همین میدان فراخ قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمد  
گان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند. اینست که درین



( ۱۵۳ )

میدان رسم تخت نشینی قرال نوا اجرا میشد، و هزارها اسیری که در محاربه آخری گرفته شده بودند و دستها و پایهای شان بسته در يك طرف صفا قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند، در میان اهالی انداخته شده بشرف این روز مبارك بقتل میرسیدند.

هنكا ميكه آلباتروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت گذشته بود. آلباتروس از میان ابرهای که او را از نظر مردمان داهو می پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد.

این قرالی که نوبرتخت میخواند بنشیند (بونادی) نام يك آدم بیست و پنجساله ایست که در زیر يك سایبانی که از شاخها و برگها ساخته شده نشسته بود. در پیش روی صفا قرالی پنجاه نفر، و زیر يك نواز و حشی موجود بودند که با یکنوع آلات بی آهنکی که از بوغهای کج دندان فیل و فیهای چوب بانس، و دهاها و د طبها مرکب بودند نغمه های کریمه الصوتی میبر آوردند. گاه گاه شلکهای طوب و تفنک نیز اجرا میشد و با صداهای آن ها آوازهای حیوان مانند هزارها و حشی نیز بلند شده يك شمه دهشتناکی بعمل میآورد. در یکطرف میدان گروه اسیرانی که بشرف روح قرال مرده تلف می شدند افتاده بودند. قرال مرده در وقت جلوس خود سه هزار کله بریده بود که این قرال نونیز بهمین قدر کله بریدن مجبور بود.

بقدر یکساعت نطقها خوانده شد، فریادها، فغانها غزلسرانیها اجرا

( ۱۵۴ )

گردید . بعد از آن رقص آغاز نهاد . همه نفرهای عسکر زن برقص اشتراك  
ورزیدند .

نهایت زمان خونریزی رسید . روبرو که به این عادت گریه این مرد  
مان وحشی بیدین واقف بود گروه اسرار از نظر دقت دور نمیداشت .  
مأور عدلیه قرال جناب ( مینغان ) بیک عظمت و ضروری در پیش  
روی قرال ایستاده بود ، و تیغ کوتاه بسیار تیز یک بدست داشت بحرکت  
میاورد . اما چون درین روز مرد یک کلاه میشوند بسیار است بقدر  
دوسه صد جلادهای بسیار ماهر نیز در عقب مینغان باتیغهای خونفشان  
آماده کله پرانی بودند .

و حشیمها ، دفعه صداهای ( فررز ررز ) آلباتروس را که از روی  
میدان بقدر دوسه ترو بلندتر فر و آمده بود شنیده سرهای خود را  
بلند کردند ، و هیئت غریبه جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک معبود  
دیست که برای تقدیس و مبارکبادی قرال نو آمده است .

از هر طرف سجده ها ، و سلامها ، و وضعیتهای احترام گرفته شد .  
درین اثنا کله یکی از اسیران بشمشیر مینغان پرید و دیگر جلادان نیز خوا  
ستند که بکار آغاز کنند که دفعه از بالا یک کله تفنگی آمده بر جگر مینغان  
پر خورد ، و هاندم جان تسلیم نمود روبرو گفت :  
— آفرین تو ! خوب نشان گرفتی !

— بلی ! گاه گاه همچنین نشانه‌های نافع گرفته می‌توانم !  
 درین اثنا میان انبوه خلایقی يك شور ماشوری برپا شد زیرا دانستند که  
 جانور هوایی برای تقدیس و مبارکبادی فی بلکه برای هجوم آمده است ،  
 و چون جسد پیر و روح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهای حدت و  
 غضب شان بلند گردیده به تفنک زدن و تیر انداختن آغاز نهادند .  
 پرودانت و فیل ایوانس اگر چه يك حس عداوتکارانه در حق روبر  
 می‌پروانیدند ولی به این فکر انسانی‌تکارانه او از اشتراك ورزیدن خود  
 داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلی ، بلی ! بسیار خوب گردید . همه حال اسیران را برها نیم !

روبر — بلی فکر منم همینست !

همه نفر می سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برآمدند . دو تفنک سریع  
 آتش بدست دو نفر سیاح نیز دادند و همه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی  
 طوب کوچک سفینه را نیز از بالا بیابان میل داده یکچند گله انداختند .  
 وحشیان نیز از گله اندازی خود داری نمیکردند ، ولی اکثر شان به خوف  
 عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده باز کردن دستها و پایهای  
 همدیگر خود شتاب می‌ورزیدند . جنگ آوران از گله اندازی روگردان  
 نمیشدند . حتی يك که بر پروانه آلباتروس خورده پروانه را بشکافت .

( ۱۵۶ )

توم نورز بغضب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد و بقدر ده دوازده دینا  
میت را گرفته بالا بر آمد. و بمجر دی که یکچند دانه آن را بر وحشیان بر تاب  
نمود، و آنها بشدت در میان شان کفیده. و وجب تلفیسات زیادی گردید  
تاب و توانایی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند. اسیران  
نیز هائی یافتند و کسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند.

اینست که روبرو به اینصورت فایده و منفعت آلباتروس خود را در نظر  
برودانت و فیل ایوانس اثبات نمود که برای اینگونه کارهای انسانیتکارانه  
چقدر نافع و مفید است.

بعد از آن آلباتروس مستر یحانه به جوهر اصمود نمود و بسرعت تمام از  
خاک قتلعه افر یقار آمده بر بحر محیط اطلسی به هوا بیابانی آغاز نهاد.

### باب سیزدهم

برودانت و فیل ایوانس بی آنکه بسر چر خشی در یابی گرفتار شوند از بحر محیط  
چسان میگذرند؟

چیز بکه دور فیق ازان میترسیدند بسر شان آمد. بلی، آلباتروس  
بر بحر محیط بر آمد. آیا آلباتروس بکجا میرود؟ در صاحبان سفینه اصلا  
آتر خوف و هراس پیدا نیست! برو بحر در پیش آنها یکسانست هر کس در  
کمره ها خوابهای خوش خود را میکنند، و هیچگاه خوابهای ترسناک

( ۱۵۷ )

هم نمی بینند .

اما این سیاحت البته در یک جایی نهایت خواهد یافت زیرا اگر یک آرام  
گاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینه خود مواد لازمه را از کجا تدا  
رک خواهد کرد؟ و اینهم طبیعیت است که آن آرامگاه در جو هوایی بلکه  
در روی زمین باشد .

خوب! مادام که اینچنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرام  
گاه در کجا خواهد بود؟

اینست که پرودانت و فیل ایوانس متصل با خود این سوالها را میکنند،  
ولی ولسفا که جواب دهنده نمی یابند! پس فکر کنیم که اینگونه معماها  
این دو امریکایی آتشین مزاج مارا بچه در جه قهر و غضب می آورد؟ آیا  
اگر به بعضی تشبثات مجنونانه اقدام ورزند حق ندارند؟

هرچه که هست، حالا این ملاحظاتی را گذاشته به بینیم که سفینه در چه  
عالمست؟ سفینه در دوازدهم ماه تموز بر بحر محیط اطلسی بکنال عظمت بو  
یان بود . روز دیگر که شمس تا بان از نقطه التصاق بحر و سما طلوع کرد با  
وجودیکه بسبب بلندی آلباتروس دایره رؤیت خیلی واسع بود باز هم هیچ  
خشکه از هیچطرف معلوم نمیشد .

فریقولن بیجاره از کمره خود بیرون برآمده چون بحر ذخاز را در زیر  
پای خود دید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بکشاید لرزان

( ۱۵۸ )

لوزان و ایس بکمره خود بخزید!

سطح بحر هائیکه بر کره زمینست سه صد و هفتاد و چار میلیون و پنجاه و هفت هزار و نه صد و دو اوزده متر مربع میباشد. که بحر محیط اطلسی بقدر یک ربع این سطح را استیلا کرده است. و ازین یک بزرگی و وسعت این بحر را قیاس باید کرد.

درین جهت کره ارض که بین المدا رین گفته میشود همیشه اوقات یک جریان هوا موجود است که از صحرای کبیرا فریقاً بسوی خلیج (مکسیقا) متمایل در جریان دائمی میباشد. این جریان هوا گاهی از طرف غرب بسوی شرق، و گاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان دوام میورزد. آلباتروس با سرعت متوسط که بازم از سرعت هر رقم واپورهای تری است هوا پیمایی مینمود.

در سیزدهم ماه تموز از خط استوا مرور نمود. و این مسئله از طرف رو بور به سیاحان خبر داده شد. پرو دانت از گذشتن خود از نصف کره شمالی به نصف کره جنوبی خیلی بقهر و غضب افتاد.

همه سفاین حربه، و تجار به وقتیکه از خط استوا می گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلباتروس این مراسم را اجرا نکرد. تنها فرانسوا تا با یک کاسه آب سرد را بنجبر بگردن فریقولن بریخت که فغانهای بیچاره را کشید. ولی بعوض آن یکچند قدح شراب

( ۱۵۹ )

اعلای ( رین ) به اونو شانید که فریقون ازین مراسم گذشتن خط استوا  
خیلی ممنون شد .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس از مابین جزیره های ( آسا  
نسیون ) ، و ( سنت هلن ) مرور نمود و بجزیره سنت هلن زیاده تر تقرب  
نموده کوههای بلند سبز و خرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینه مهندس رو بور در ان زمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره  
محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاطیه که محافظ  
جزیره ( هودسون لودو ) در باب نگهبانی ناپولیون بوناپارت در جزیره  
سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم و هفدهم ماه تموز در زمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب  
یکمنظره بدیعیه طبیعی مشاهده گردید که اگر در نزدیکیهای قطب جنوبی  
میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یا نقطه قطب خواهد بود ؛ چونکه  
در وقتی که آفتاب غروب میکرد ضیایهای بسیار رنگارنگی از افق پیدا  
گردید که بفجر شمالی خیلی مشابهت داشت .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعییه دیگر نیز گاه گاهی ظهور میکرد که انسان  
در پیش بدایع آن حیران میماند . در شب هجدهم ماه در حالتیکه قمر هنوز  
حال بدریت خود را گم نکرده بود آنچنان یک حاله جسم قوس قزحی  
پدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

( ۱۶۰ )

آیا این بدایع طبیعیہ علامت يك طوفان مدهشی نخواهد بود؟ بواقعی  
که همچنین هم شد. در ذریک شورش بسیار مدهشی بر پا بود. در هجدهم  
تموز از مدار جدی مرور آلباتروس بوقوع آمد. روز دیگر يك بدیعه  
غریب دیگر بظهور آمد که کشتیبانان دریایی از آن خیلی میترسند.

در سطح دریا خیلی موجهای شعبه داری بکمال سرعت بر هم دیگر همیغاطید که  
سرعت آن هادز ساعتی زیاد از شصت میل دیده میشد. موجها خیلی خطهای  
ضیادار درازی میدان میآورد. چون شب هم بود ضیای شدید موجها تابه  
آلباتروس همیرسید.

سبب یکنانه این بدیعه که در سطح دریا مشا هده میشد الکتریک بود.  
چونکه در هوا نیز الکتریک خیلی شخی پیدا کرده بود. هرگاه کشتی  
وواپوری در نیموجهای الکتریک دار گرفتار می آمد از غرق شان هیچ  
باقی نماند. اما آلباتروس از نیموجها هیچ پروانداشت.

درین اتناد ایره عرض چهل و هفتم را مرور کرد. روزها درین جاها  
از هفت هشت ساعت زیاد تر دراز نمیشد. بعد از وقت ظهر بیکساعت آلبا  
تروس برای پیدا کردن يك خط موافق برای حرکت خود بقدر صد  
قدم بلند تر از سطح آب فرو آمده بود که بنا گهان در میان دایره دوران  
يك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد.

چنانچه معلوم از باب طبیعت شنا سانسست که خرطوم يك حادثه بسیار



( ۱۶۱ )

مدهشہ طبیعت است که عبارت از یک گردباد ابرو آب بحر است که باهمدیگر  
تاب خورده و آب بحر بدوران بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده  
میشود کشتیها نیکه بحر طوم گرفتار آیندر هائی یافتن شان خیلی دشوار  
است . درینوقت بقدریست عددخرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح  
بحر دراز شده آب های بحر را بشدت خارق العاده مانند شعله جواله بدور  
آورده بکشش فوق العاده بالا میکشید که آلباتروس در میان آن گرفتار  
آمده بود . اما هزارشکر که حرکت دوریه خرطومها بعکس حرکت دو  
ریه پروانه های عمودی آلباتروس بود . و گرنه پروانه ها از حرکت  
مانده سفینه طیاره معطل و بیکار مانده غوطه خوار گرداب ادبار میگرددید .  
مهندس بزرگی ومد هشی تهلکه رادرك نمود . زیر پروانه هاتا تیر  
نیکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهائی نمی یافت طایفه ها از شدت  
دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشانرا به کتاره ها محکم  
گرفته بودند .

مهندس فریادبر آورد که :

— برادران ! صبوری و اعتدال دم بکار است .

براستی که این دو چیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پرودانت حلقه  
های دروازه هارامحکم گرفته کم مانده بود که از سرچرخنی دوران خرطوم  
بیهوش شده بدریا افتاده از دغدغه عالم زندگانی آلباتروس وارهند !

( ۱۶۲ )

تنها توم تورنر دلاور بنا بر اشارت مهندس از يك چیزی بدیگر چیز  
چنگ زده خود را تا به نزدیک طوب سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چاره یگانه رهایی یافتن از خرطوم طوب زد نیست توم تورنر  
بسرعت تمام کار تومس را در طوب بینداخت، و آتش داد هماندم خرطومها  
از اهتزازات هوایی که از صدای طوب پیش آمده بود ویران گردید،  
و ابرهائی که خرطومها را تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آنها  
تیکه از ناوه بریزد ریختن گرفت .

آلباتروس بمجرد درهایی یافتن از خرطوم یکچند صدمه مترو بلند گردیده  
مهندس پرسید که :

— آیدر سفینه شکست و ریختن بهم رسیده خواهد بود ؟

توم — فی ، اما آنچنان يك صدمه بدی بود که اگر دیگر باز پیش شود  
خیلی بد خواهد بود !

براستی که این واقعه خرطوم خیلی مدتها صدمه بود که اگر صلابت و  
متانت فوق العاده آلباتروس نمی بود دپاره بازه میگردد. و اثری از آن پیدا نمیشد.  
سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقه های طبیعیه مرور میشود.  
روزها هم روز بروز در کوتاهی بود، هوای نیز روز مره سردی پیدا میکرد.  
پرودانت و فیل ایوانس نیز روز بروز به تنگ شده میرفتند . مهندس را  
نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در کمره

( ۱۶۳ )

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسرمی آورد . و بر روی خر یطه گذرگاه های خود را اشارت میکرد ، و تحولاتی را که بار و مترو و ترمو مترو و دیگر آلات رصدیه هوائیه در مبد م نشان میداد آنها را ایگان قید و ثبت مینمود . و هرگونه وقوعاتی که در انسانی سیر و سیاحت سفینه بوقوع می آمد در دفتر سیاحتنامه خود بقید می آورد .

سیاحان ما دایما بر سطح سفینه بر کنار کتاره تکیه زده و گوشها و پوز های خود شانرا از خنک با گوش پیچهای مخصوصی که در کمر شان برای روزهای سرما آماده شده بود بخوبی بپچانیده بتماشا مشغول مینمودند ، و بنظرهای متجسسانه خود شان خشکه را می پالیدند .

از یکطرف فریقون را مأمور کرده بودند که در باب که بودن روبرو ، و بکجای رفتن آن از آشیز باشی معلومات و حوادث گرفته خبر بیارد . حال آنکه مانند موسیو فرانسوا تا پازیک فرانسیس سنگین مغز ، بهمانند فریقون پوچ مغز چسان معلومات صحیح و درست خواهد داد ؟

وقتیکه فریقون از و می رسید . او گاه رو بور را رئیس سابق جمهوری امریکا ، و گاه یکی از جزایهای ژاپونیا ، و گاه یکی از نوابهای هندستان ، و گاه یکی از خانهای ترکستان برقم میداد و چون از جای رفتن آن سوال میکرد میگفت :

-- افندی ما بکره قمر می رود . اگر در انجا قابل سکونت یکجایی بیابد

( ۱۶۴ )

ساکن میشود! خوب چه میگوی فریقولن! آیاتو هم بامامی آبی؟

فریقولن اینسخن را راست دانسته بشدت گفت:

— نی نی، از برای خدا من نمیروم!

تاباژ — چرا؟ چرا؟ ترا در انجا بایکد ختری از ساکنه های قرعروسی

میکنیم، چه میشود، در انجا یک عرق اسود باز میکنید!

فریقولن چون اینگونه حوادث را برای افندی خود میآورد پرودانت

میدانست که در حق روبر چیزی نخواهد آموخت. و از انز و فکر انتقام

راز یاده تر قوت میداد. حتی بکروز بر فیق خود گفت:

— حالا قانع شدید که فرار کردن ازین سفینه منجوسه ممکن نیست؟

فیل — بلی، پرودانت! هیچ ممکن نیست.

پرو — اما انسان دایم حیات خود مالکست، آن حیات چون به اسارت

بگذرد فدا کردن آن لازمست!

— بسیار درست میگوئید! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ درنگ

نباید کرد.

— بلی برادر هیچ درنگ لازم نیست! آلبا تروس قریبست که بحر

محیط اطلسی را طی نماید. آیا بعد از ان باز بحر محیط کبیر خواهد بر آمد یا

بسوی قطب جنوبی رهسپار خواهد شد؟ و ا لحاصل همه عمر خود را در

جو هوا خواهد گذرانید که اینچنین زندگانی بدر دمانمید خورد. لهذا انتقام

باید گرفت سفینه را با سفینه نشینان آن محو و هلاک باید کرد!  
 — های های! خود را نیز باید با آنها هلاک کرد، و علم را از نخریفتها  
 رهایی باید داد!

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به ایندر چه هار سیده اند که برای  
 انتقام محو کردن وجود خود نیز ایستاده اند! تصور محو ساختن آلبا  
 تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند، چونکه تنها بیک تقریبی خورد  
 را به مخزن جبهه خانه رسانیدن، و یکدو دینامیتی بدست آوردن برای این  
 کار کافی دیده میشود!

اما هزار شکر که فریقونان از این تصور آگاه نیست، و گرنه هیچ شبهه  
 نیست که افندی خود را بدست بدهد!

در پست و سوم ماه تموز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید.  
 این خشکه آبناهی (ماجلان) بود که نقطه منتهای امریکای جنوبی است.  
 در نیمه موسم درینظر فها که بیشتر از پنج ماهین درجه عرضست شب تاب هجده  
 ساعت تمتد میشود. حرارت نیز از صفر شش درجه فرو میآید. اگر  
 ششماه بیشتر میبود درینسر زمینها روزها بقدر شانزده هفده ساعت  
 دراز میشد. زمینها نیز سبز و خرم بنظر میآمد.

امروز در اثنای غروب شمس یک تالاب بسیار لطیفی که باییشهها محاط بود  
 در کدر کام آلبا تروس تصادف نمود. که بصدها هزار مرغان هر ر قم

( ۱۶۶ )

بررو و اطراف آن در پرواز بودند آلبا تروس چراغهای الکتریک خود  
را روشن نمود. بهزاران مرغان خویش گوشت آبی بر سطح سفینه خود را  
انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنگ آلبا تروس میان افتاده تا یک  
مدت مدیدی برای طعامهای رنگارنگ بدست فرانسوا تا یاز آشپز باشی  
کار پیدا شد.

بعد از آنکه آبنای ماجلان و آبنای (باکر) را مرور نمود آلبا تروس  
بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد. بعد از هر (تاوارن) را گذر  
کرد. و الحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تا به اینجا هفت هزار و پنجاه  
کیلومتر و مسافه را طی نمود و همه جزایر ماجلان را به پیچود، دماغه مشهور  
(هورن) را نیز گذشته بکسر بسوی جنوب بهوا چینی آغاز نهاد!

### بَاب چاردهم

مهندس رو بور بازرگانی کار خیر اندیشه اجرا مینماید؟

فردا که بیست و چارم تموز بود از دایره نجا و چارم عرض آلبا تروس  
خیلی پیش رفته بود که این دایره در نصف کره شمالی مقابل دایره ایست  
که از (ادیمبورغ) که در (اسکوچیا) واقعست گذشته است. بیست و  
چارم تموز در نصف کره شمالی بیست و چارم کانون نانیست در نصف کره  
جنوبی. لهندتر مومتر و دایمادز جه حرارت را از صفر پایاتر نشان میداد!

روبوور مجبور بود که کمره های سفینه را به الکتریک گرم نماید . و چون سفینه دایما بسوی جنوب پیش می رود در فته رفته روزها هم کوتاه شده می رود و روشنی کمتر شده تاریکی بیشتر می شود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام بسیار اعلامو جود بود که هر دور فیق خود را خوب پوشانیده هر روز بر سطح سفینه می برآمدند ، و در باب چاره فرار ، و وسایط اخذ انتقام را پیاپی زدند .

آدمی بر روبور . بعد از گفتگو شبکه در طومو بو قنوب پاپرو دانت کرده خیلی کم با آنها دید و او ادید میکند ، و هیچ مکالمه با آنها در دو بدل نمیکنند . دایما با تووم تور نر مکالمه های دور و دراز اجرا میکنند یکچند بار باز و ترورا بدقت تمام معاینه کردند . و از وضع شان چنان معلوم میشد که بعضی علامتهای نورا جستجو میکنند . دیگر اینکه دفتر اجزا و مساله های لازمه ماشین ، و خوراک طایفه ها و لوازمات داخلیه سفینه را تنظیم میدهند . درینوقت در زیر آلباتروس بحر بسیار جسیمیکه در مابین آسیا و امریکا واقعست موجود میباشد . آیا آلباتروس بکجامی رود؟ از طرز رفتارش چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ؛ آیدرینموسم زمستان ، وظلمتهای شهای بی پایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد؟ حالآنکه از بعضی کارهائیکه روبور و تووم تور نر در سفینه می بینند چنان

( ۱۶۸ )

معلوم میشود که ب فکر بازگشتن افتاده باشند !  
 امروز در حالیکه میزان الیوا از بسیار مدتی بلند بود دفعه سقوط نمود  
 که اینگونه سقوط بارومتر و اگر چه برای سفاین بحریه خیلی اندیشه آور  
 و تها که کسریک مسئله ایست ، اما آلباتروس هیچ پرواندارد ؛ زیرا این  
 سقوط بارومتر و بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مدهشی را  
 نشان میدهد . ولی ماشین طیارر و روبر چه باك دارد !  
 از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که توم تور نر به مهندس تقرب کرده گفت :  
 — مستر روبر ، درین طرف افق بر سطح بحر به بینید یک نقطه سیاهی  
 معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟  
 روبر دور بین خود را با نظر دور داده به تدقیق آغاز نهاد ، پرودانت ،  
 و فیل ایوانس که بر طرف سر سفینه بودند نیز بهما نظر میدیدند .  
 روبر گفت :  
 — آن نقطه یک قایقیست ! حتی در میان آن آدم نیز هست !  
 توم — مطلق قضا زده ها خواهند بود .  
 روبر — بلی ، از وضع شان همچنین مینماید که قضا زده باشند بلکه از  
 کرسنگی و تشنه کی بحال تلف رسیده باشند .  
 توم — آلباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد ؟  
 روبر هاندم به ما کینست اشارت کرد . سفینه طیاره آهسته آهسته



( ۱۶۹ )

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صدمت و بر سطح بحر نزدیک شد یکسر بسوی قایق که دیده شده بود روان گردید .

و قتیکه آلباتروس نزدیک شد ، آلباتروسیان دیدند که در قایق پنج نفر بودند ، و غیر متحرک افتاده بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند ، یا آنکه از مانده گی و کرسنگی بیهوش افتاده اند .

آلباتروس چون بر سر قایق نزدیک شد فرو تر آمد . و سفینه نیز قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفینه که این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند دیدند که اسم سفینه ( ژانته ) و از کشتیه های بندر گاه ( نانت ) فرانسه است . لهذا معلوم گردید که قضا دکان بیچاره فرانسیسی میباشد . نوم تورنر بصدای بلند :

-- هی !

گفته بر آنها آواز داد . در قایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد و بوز گفت :  
— بلکه نشیندند ! تفنک بیدازید .

تفنک زدند . صدای تفنک یکمدتی بر سطح دریا عکس انداز گردید .  
بصدای تفنک ، یکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود بکمال زحمت سر خود را بالا کرده انظار بیهوشانه خود را به اطراف عطف نموده نوم تورنر باز :

( ۱۷۰ )

— هی !

گفته بانك زد !

قضا زده بچاره چون سر خود را بالا کرد آلبا تروس را بر سر خود مشا  
 هده کرده در اول امر به خوف و دهشت افتاد. رو بور بزبان فرانسوی گفت:  
 — مترسید. برای امداد شما آمده ایم. بگوئید که کیستید و چه حال  
 بر شما پیش آمده؟

— طایفه های کشتنی سه دیر که (ژانته) میباشیم که خود من کپتان  
 دوم آن میباشم. سفینه ما غرق شد، ما پنج نفر خود را با این قایق رهایی  
 دادیم. یازده روز است که در میان موجها غلطانیم. نه خوراک و نه نوشیدنی  
 داریم. نزدیک بهلاکت میباشیم!

درین اثنا چهار قضا زده دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات  
 یافته از جای خود بر میخواستند. آنقدر ضعیف و بیرنگ بودند که از اموات  
 فرق نداشتند. دستهای خود شانرا بیکو وضع نومیدانه بالا بردند.  
 بنا بر اشارت رو بور یک کوزه چرمینی را از آب پر کرده و بیک ریسمانی  
 بسته به قایق آویختند. بچاره ها بیک هول و تلاشی که جگر انسان را بار  
 باره میگرد به کوزه چسپیده و آبر نوشیده:

— نان ! نان !

گفته فریاد بر آوردند. هماندم در میان یک سبد نان و گوشت. و یک

شیشه شراب، و یکقدری قهوه و شیرینی آویختند احوال قضا از دکان بچاره  
شایان مرحمت بود! بچنان تهالك و انهماکی برسید هجوم بردند، و خوردند  
و نوشیدند که مجسمه پنجه دادن حیات و ممات را در نظر آلباتروسیان جلوه  
گرساختند.

بعد از آنکه یکقدری جان گرفتند پرسیدند که:

-- در کجا هستیم؟

-- از سواحل شبلی و جزایر شو ناس پنجاه میل دورتر هستید!

-- تشکر میکنیم، اما این پنجاه میل مسافه را ما چسان طی خواهیم

توانست؟ باد هم نیست، بادبان ما هم یاره یاره شده، قوت پرکشی هم

نداریم! ...

-- ما شمارا کشیده میبریم!

-- شما کیستید؟

-- ما مردمانیم که برای رهایی دادن شما بیان آمده و به این واسطه خود را

بختیار می شماریم!

قایق نشینان بچاره بر دیگر سوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب

حیرت فرورفتند که آیا آنچه کونه حال است؟ بنا بر اشارت مهندس روبرو

بطول صد قدم یک ریسمانی به قایق انداختند. قایق نشینان ریسمان را به

قایق خود به بستند. آلباتروس یکسر بسوی شرق حرکت نمود. و قایق

( ۱۷۲ )

را کشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشک پدیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل  
مشاهده شد . بعد از آنکه آلباتروس قضا دکان بچاره را تا بمدخل جزایر  
شانوس بردتوم تورنر آواز داد که :

— ریسمان را باز کنید !

قضا دکان بچاره عرض تشکرات بسیاری کرده ریسمان را باز کردند ،  
و این واقعه را یک خارقه آسمانی پنداشتند . آلباتروس نیز پس بر اینکه  
داشت دوام ورزید .

پرودانت و فیل ایوانس با وجودیکه در حق آلباتروس و روبور عداوت  
بسیار شدیدی میپرورانیدند باز هم درین مسئله به اعتراف کردن مجبور  
شدند که اینگونه کارهای انسانیتکارانه را بجز آلباتروس دیگر بالو نه اجرا  
کرده نمیتواند .

در بحر وهو الحظه بلحظه علایم طوفان بسیار شدیدی پدیدار میگردد .  
از علاقه هاییکه باز و مترو نشان میداد هیچ شبهه نماند که یک طوفان بسیار  
مهلك و مدهشی ظهور یابد . از نصف شب یکساعت گذشته بود که باد  
دهشت بنیاد بکمال شدت و قوت وزیدن گرفت . ماشین طیار مهندس رو  
بور بکمال زحمت بر روی باد راه می پیمود ، و در ساعتی پنج شش میل قطع  
مسافه میتوانست . ولی بیشتر از آن ره پیمایی خارج دایره احتیاط بود .

( ۱۷۳ )

طوفان رفته رفته شدت میکرد، و بخوبی معلوم شد که (قاصرغه) نام  
طوفان گردباد است که گاه گاهی ظهور میکند، و در بر و بحر خرابیهای  
بزرگی میرساند. این قاصرغه های معنی گردبادها را در بحر محیط اطلسی  
(هوارقان)، و در بحر چین آنرا (طایفون)، و در صحرائی کبیر (سبمون)  
مینامند که مالک حرکت دوریه دائمی و مدهش یک طوفان است.

روبو به احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذا در طبقات  
بسیار بلند هوا بر آمده خود را از تهله که محفوظ میتواند. و هم میباشد  
که بجای این کار را اجرا نکند. چرا که هیچ وقت باقی نمانده. چرا که باد  
شدت خود را لحظه بلحظه می افزاید، و گردباد مذکور یکسر بسوی قطب  
جنوبی دور کرده میرود که اگر یکبار آلباتروس بدایره دور آن بیفتند  
حکماً باید که خواب ناخواه بقطب جنوبی برود، آنهم بشرطیکه سالم نماند.  
اینست که روبرو این مسئله هزار اندیشیده توم توزن را امر صعود عطا  
نمود. آلباتروس پروانه های افقی خود را بشدت هرچه تمامتر بدور آور  
ده مائلاً صعود نمود. اما هنوز بقدر دو صد متر و بالا شده بود که دفعته  
توقف نمود. و این توقف او از آن بود که به جریان بسیار شدت نازک بر فشار  
هوا که از بالای کسر بیابان می آمد مقابله نتوانست. یعنی نقطه استناد نیافته  
بتوقف مجبور گردید.

و پور هائیکه در نهرهای شدید الجریان میروند بسببی که آنها از میان

( ۱۷۴ )

چرخهای پروانه های آن بشدت و سرعت در میگذرد. و برای دور پروانه  
نقطه استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتاده پس پس می رود، اینست که آلبا  
تروس نیز درینوقت بهمین حال افتاده است.

امار و بوروباز هم مغلوب شدند را بر خود گوارانه پسندید. و هفتاد و چار  
قطعه پروانه های عمودی خود را بیکبارگی قوت آخرین را عطا نمود اما او  
اسفا که به این کرد باد شدید بیک درختان را از ریشه میبرد، و دیوارها را  
از بن میغلطاند، و ایوزها را از بندر به ساحل می اندازد ماشین پر قوت آلبا  
تروس تاب آور مقاومت نکرده خوار ناخواه تابع جر یان باد گردید.  
و دانست که بستی که خواهش خود اوست رفته نمیتواند. لهذا قوه پروانه  
هارا بطرفیکه جر یان دوریه باد در حرکت بود دور داده از مقابله و مجادله  
فارغ گردید توهم نور و بوروبور به اشارت با هم سخن میگفتند. و همه مهارت  
و کاردانی خود شان را در باب اداره سکان آلبا ترس صرف میکردند.

حال خیلی دهشتناک بود، ادنا غفلت موجب هلاکت میگردد از همه  
بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب  
میراند. حالا نکه سمت قطب جنوبی درینموسم عبارت از یک انجماد و  
ظلمت است و زوروبور هیچ آرزوی رفتن آن جهت را درینموسم ندارد.  
در ماه تموز، در نجهت کره ارض شهاب بقدر نوزده و نسیست دراز  
میشود. کره شمس که از حرارت و ضیا محروم است یک کمی بر افق پدیدار

( ۱۷۵ )

شده باز غایب میشود ، اما در نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز  
تمام دوام میوززد ، حال آنکه از روش حال چنان معلوم میشود که آلبا  
تروس بهمه حال در ورطه این ظلمت و انجماد دائمی بیفتد .  
در میان این تهاکه ها مهندس بکمال اعتدال دم امر ها میدهد ، طایفه  
هانیز مانند اجسام دیگر روح شان مهندس باشد به او امر و اطاعت میگردند .  
شدت طوفان نیز در این آنجا درجه رسیده بود که مهندس به کم کردن حر  
کات دور یه پروانه های آلبا تروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیکرد  
همیم شکستن پروانه ها بود ، وهم استعمال کردن سکان محال میشد .  
تمام روز طوفان باد دوام ورزید ، دایره عرض هفتاد و پنجم را سراسر  
دور نمود ، هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده  
میرفت ، رفته رفته بجز درخشنده کی سیارات ، و قمر در هیچ روشنی  
دیدار نماند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه را چنانچه از  
جمعیت بشریه تا به ایندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس روبرو که  
بجورایت تابه آنجا رسیده نیز دیده نخواهد توانست .  
هیچ شبهه نیست که آلبا تروس پیش از آنکه به نقطه قطبیه دراید از جهت  
غربی قطعه لونی فیلیپ مرور کرده خواهد بود که انسانها تا به ایندم از اینجا  
بیشتر رفته نتوانسته اند .  
پرو دایت و فینا ایوانیس در تمام زمان طوفان از سطح سفینه فر و نیامدند .

( ۱۷۶ )

خود را محکم بسته بودند. اما هزار افسوس که همه اینمواقعی که آلباتروس  
از آن میگردد در میان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود!  
یک کمی از نیمشب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن  
ساخت. شعاعهای آتشین خیره رنگ فجر جنوبی در نصف دایره سما  
مانند یک بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود. نقطه های  
آخرین شعاعات الکتریکیتی آن تا به بجم قطبئی جنوبی و چهار کوب  
در خشنده اطراف آن امتداد داشته بود.

این بدیعه طبیعی ناقابل تصویر و تعریف یک لطافتی حاصل کرده بود.  
بواسطه ضیای لعل فام آن اطراف و اکناف که بیک لباس سفید بخیها و برفها  
پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید.

سوزن مقناطیس قطب نما که در سفینه بود بسبب نزد یکشدن نقطه قطب  
یک بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بود که در خصوص تعیین خط  
حرکت یک فکر صحیح از آن حاصل نمیشد. بعد از کمی سوزن مقناطیس  
قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمود که روبرو محقق دانست که بر نقطه قطب  
واصل شده است. لهذا زاویه را که سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو  
بر بدقت پیمایش کرده فریاد بر آورد که:

— نقطه قطب جنوبی در زیر پای ماست!

روی زمین که بیک کسوه سفید برفها و یخها پوشیده شده بود مشاهده



گردید. اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیزها مخفی خواهد بود!  
 درین اثناء طوفان باد چنان دهشت آوریک شدتی پیدا کرده بود که در  
 هر لحظه بیم هلاک آلباتروسیان، و یازده پاره شدن آلباتروس محقق مینمود.  
 زیرا آلباتروس خود داری و ضبط عنان نمیتوانست. و کوههای مرتفع  
 منجمده در پیش روی آن برابر شدن، و مصادمه شدید وقوع یافتن. و  
 یازده پاره شدن در هر لحظه محتمل مینمود. علی الخصوص که سفینه چنانچه  
 در حرکت افقی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بالا برا  
 مدن نیز موفق نمیشد.

حتی بعد از کمی یک تهلکه بسیار عظیم دیگری رونما گردید. چونکه  
 در پیش روی آلباتروس بقدر صد کیلومتر و دورتر دو نقطه مرتفع ضیا  
 داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطه ضیاء اردو عدد کوه آتشفشان  
 (نهره بوس) نام بود.

برودانت و فیل ایوانس از روش رفتار بی اختیارانه آلباتروس محقق  
 دانستند که آلباتروس مانند پروانه در شعاعهای آتش کوههای آتشفشان  
 بی پروبال شده در دهنه مجرای دوزخین آن احراق بالنار خواهد شد.  
 اگرچه اینرا عین مقصد میدانستند ولی به این یک تأسف میکردند که کوه  
 آتشفشان چرا بر ایشان سبقت کند، و نگذارد که بدست خود انتقام خود  
 را از روبرو بگیرند.

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت در مقابل آلباتروس نزدیک  
 میشد. سفینه هر آنقدر که کوشش میوزید راه خود را انحراف کرده  
 نمیتوانست. و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیک میشد. راه را یک حایل  
 بسیار بزرگ آتشی قطع مینمود. هر طرف بیک ضیای شدیدی روشن  
 شده بود، سیاهی مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله هاتابناک گردیده  
 یک رنگ خوفناکی پیدا کرده بود. هر کس بلا حرکت و بی صدا، و نفس  
 بسته منتظر در آمدن آتشدان مدهش مانده بودند. و بغیر از لطف ربانی  
 چاره نجات را مفقود میدیدند.

آلباتروس بقدر سی چهل متر و بشعله هاتزدیک شده بود که لطف ربانی  
 ظهور نمود. یعنی باد شدت نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقه که  
 آلباتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده در میان دهنه مدهش  
 حجر ایفتد، یک جریان شدتناک باد آمده شعله های مدهش را بسوی دامنه  
 کوه هموار بخوابانید! سفینه باینصورت بعد از آنکه با بسیاری از سنگپاره  
 های معدنی که از دهنه و ولقان بهوا میشد مصادمه نموده بجزای و ولقان را  
 گذر کرد!

بعد از یکساعت آتشیهای و ولقان از نظر نهان گردید. نهایت ساعت  
 دو بود که دایره دوریه گرد باد آلباتروس را باز بدرجه شصتمین عرض  
 آورد. ولی درینوقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد. آلباتروس باز بر

( ۱۷۹ )

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد، تا آنکه خود را بمواقعی که باضیای شمس منور بود رسانید. صبح بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضیای حیا تجشای خود مستغرق انوار حیات نمود.

آلباتروس بعد از آنکه از واقعه مد هشت خرطوم دماغه - (هورن) رهایی یافت بگرداب بلا اتساب قاصرغه گرفتار آمده در ظرف نوزده ساعت منطقه قطبیه را عبور نموده باز بر روی بحر محیط کبیر آمده بود که در انسانی این دوران مد هشت سفینه در هر دقیقه یک فرسخ قطع مسافه نموده است، و این سرعت دوچند سرعت حقیقی آلباتروس است.

امروز مهندس روبور خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در انسانی طوفان بلا نشان مد هشت در پروانه های پیش و پس سفینه بعضی خرابیها و نقصانهای پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است. از همه بدتر اینکه اگر سفینه بهمین حال بماند و روز تابه جزیره مجهوله که برای خود آرامگاه مقرر نموده رسیده هم نمیتواند. زیرا اگر چاره تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه پروانه های عمودی که سبب یگانگی رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود. لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود.

روز دیگر که بیست و هفتم ماه تموز بود از دور یک خشکه پدیدار گردید.

بعد از کمی دانسته شد که این خشکک یک جزیره میباشد . اما آیا از هزارها  
جزیره که در بحر محیط افشاند شده است این کدام یکی از آنها خواهد بود ؟  
با وجود آنهم روزی بر توقف کردن در این جزیره قرار قطعی داد .  
باد نیز سراسر ایستاده شده بود . لهذا مانور توقف کردن آسان  
مینمود . چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن باد سفینه در جائیکه معلق ایستا  
ده شود محکم میماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یک ریسمانی که بقدر یکصد و پنجاه قدم  
درازی داشت ، و بر نوک آن یک چنکک بسیار گبرای لنگر چهارمانندی  
مربوط بود بشدت بر زمین پرتاب کرده چنککها لنگر مذکور را بدرستی  
و محکمی بر زمین خلائیده آلبا تروس را معلق ایستاده کرد . پروانه های  
انقی طبعاً بر حرکت دوریه خود شان دوام میورزید . و گرنه سفینه چسان  
معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلبا تروس از وقتیکه از فیلا دلفیا حرکت کرده است این اول  
بار است که با خشکک ارتباط نموده است .

### — باب پانزدهم —

فریقون در جای یک پیشقدمی عجیبی اجرا میکند ؟

در وقتیکه آلبا تروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره را خیلی کوچک دید. بودند. آیا این جزیره بر کدام دایره طول،  
و کدام دایره عرض واقع شده است؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط  
هندی میباشد؟ اینست که این مسئله ها هنوز معلوم نیست. زیرا روبرو  
هنوز ارتفاع نگرفته، و تعیین موقع نموده است!

مهندس انتظار بر آمدن آفتاب از ابرها برای ارتفاع گرفتن و تعیین موقع  
نمودن نکشید. بامید آنکه تا بشام تعمیرات را با تمام رساند هماندم به امر  
تعمیرات شروع نمود. پروانه های افقی که بر دیرکها بطور افقی دور میخو  
رند و خدمت بالابر آوردن سفینه را ایفاء میکنند جمله سالم است. درینوقت  
کثیر از نصف آنها بدور است که به آن سبب سفینه را هلق داشته است.  
حالا آنکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت راندن را میکنند از درجه  
کرو و بزرگمان کرده بود بیشتر خسار زده شده اند. حالا لازم آمد که پروانه  
های مذکور را از شافت بر آورده چرخهای دندانه دار آنها را تعمیر بکنند.  
در اول امر در زیر نظارت روبرو و توم تورنر طایفه هابه تعمیر پروانه  
پیش رو آغاز نهادند.

در اثنای تعمیر پروانه و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه یکقد  
ری گردش کرد در طرف دنبال کشتی رفته نشستند.

فریقون بجمال خاطر جمعی و امنیت کامله میباشد. چون بقدر یکصد و  
پنجاه قدم خود را از روی زمین بالای بند نعمت بزرگی میشمارد.

( ۱۸۲ )

تابوقتی که وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شده.  
 هنگامیکه آفتاب جهانباسب بسمت الرأس رسید مهندس روبرو بکمال  
 دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷۶ درجه و  
 ۱۷ دقیقه طول شرقی، و ۴۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد. و  
 چون برین طول و عرض بر خریطه نظر کردند معلوم شد که این جزیره  
 (ویف) نام جزیره کوچکیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جمله جزایر  
 مجتمع (بروختون) است. این جزایر مجتمع در پانزده درجه جهت  
 شرقی جزایر (پوموتو) واقعست که جزایر پوموتو نیز آخرترین (زولاند  
 جدید) میباشد.

روبوور، توم تور زرا گفت:

— چون چندینست معلوم کردید که از جزیره (س) چهل و شش در  
 جه بسوی جنوب افتاده ایم.

— بلی، یعنی از آرامگاه خود دو هزار و هشتصد میل دور میباشیم که  
 به این حساب اگر چه بسیار دور نیستیم ولی اگر باد مخالفی بر خواسته و مارا  
 دور کند به این مآکولات و لوازمات جزوی که بدست داریم بسیار  
 مشکلات خواهیم کشید.

— همچنین است که تو میگوئی توم! منم گمان میبرم که تابشام تعمیرات  
 یکتا بر وانه تمام کرده حرکت بتوانیم، و تعمیر بر وانه دیگر را در راه کامل کنیم.

( ۱۸۳ )

— مستر روبرو! آیا این دو امر یکایی و خد، تکار آنرا چه خواهیم کرد؟  
گمان میبرم که اگر در جزیره (س) مهمان بشوند چندان زحمتی نخوا  
هند کشید!

اما آیا این جزیره (س) کجاست، و چسان جایست؟ خبر بدهیم که جزیره  
(س) در بحر محیط کبیر غایب شده یک جزیره ایست که مهندس روبرو  
آنرا یافته، و به اصلاح فن جبر آنرا جزیره (س) نام نهاده است. از راه  
رفت و آمده مسافین تجاریه و حربیه برکنار افتاده است. خوش آب خوش  
هوای جزیره ایست که روبرو آنرا برای خود قرار جا و آرامگاه  
مقرر کرده است آلباتروس و قتی که در سیاحت هوایی خود مانده شود، و برا  
حت و تجدید مالز خود محتاج شود در این جزیره آمده توقف میکنند. و لواز  
مات خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات سفینه خود را بعمل میآرد و هم  
مهندس روبرو این جزیره را بحال مکملیت فوق العاده آورده است. مکملیت  
آنرا ازین یک قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یک سفینه طیاری در  
نجا ساخته شده است. در این جزیره مخفی مهندس روبرو هر گونه تعمیرات  
ماشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یک آلبا  
تروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در مگازهایی که در جز  
یره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین،  
نخنه خوراک پوشاک نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیایی. و حکمی موجود

( ۱۸۴ )

است . تمام جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همه آنها تابع مهندس رو  
بور ، و عمله و عونته آلبا تروس اند .

چند روز بیشتر کدو و بوز دماغه (هورن) را گردش کرده بسوی غرب برهسپار  
عزیمت شده بود . مقصدش این بود که به آرام گاه خود یعنی جزیره (س)  
بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) اورا میدان نداد ، و تا بقطب جنوبی  
اورا پویان نمود . اگر چه درین وقت بحجزیره (س) نسبتاً نزدیکست ولی  
خرابی پروانه ها سیاحت اورا سکنه دار ساخت ، و گر نه خیلی پیشتر  
بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که زبور بحجزیره (س) میرود ، و برای رسیدن بحجزیره  
مذکور لازم است که همه قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت  
بر تکمیل شدن تعمیرات . و قوفست که از آنسبب مهندس و همه طایفه ها  
بجد و جهد تمام به تعمیرات مشغولند و بدیگر هیچ چیزی نمیردازند .  
اینست که درین اثنا که طایفه ها در طرف سرکشتی به تعمیرات مشغول  
بودند پرودانت و فیل ایوانس نیز در طرف دنبال کشتی بیک مذاکره و  
مکالمه بسیار مهمی گرفتار بودند که ذکر آن در اینجا ضرور است . پرو  
دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید؟

— بلی ، بلی حاضرم !



( ۱۸۵ )

— باز خوب ملاحظه کنیم! آیا به این یک خوب دانسته اید که از روبرو  
لطف و مروت انتظار کشیدن بیفایده است؟

— بلی، هیچ راهی یافتن از چنگ این ظالم تصور نیست!  
— بسیار خوب! چون چنینست من قرار دادم. آلبا روس میخو  
هد که امشب حرکت بکنند، منم کردنی خود را میخو اهم بکنم، یعنی  
تیمگذارم که برود. پروبال مهندس بلند پرواز را می شکنیم، سفینه او  
را بر هوا میپرانیم!

— بلی، بلی بپرانیم! اما چیزی یکه لازم داریم آیا حاضر است؟  
— بلی، دیشب وقتیکه طایفه هابرهایی دادن پروانه را از شافت مشغول  
بودند به مخزن جبه خانه فرو آمده یک دانه کله دینامیت بدست آورده  
توانسته ام.

— بسیار خوب، بسیار اعلا! هیچ صبر نکنیم، بکار آغاز کنیم.  
— نی بسیار عجله لازم نیست. باشید که شب بیدار بکمره خود در فته بکار  
آغاز میکنیم.

هر دور فیک بر همین فکر قرار داده بنا بر عادت هر وقت خود بساعت شش  
طعام خوردند. بعد از دو ساعت چنانچه گویا یکمال راحت بخواب میروند  
بخوابگاههای خود رفتند.

به بنید که پرو دانت بنا بر حس شدید انتقامی که در دل میرو راند برای

( ۱۸۶ )

بر هوا کردن سفینه را با سفینه نشینانش که خودشان هم در آن داخل هستند  
چه گونه ترتیبی را قرار داده است :

یکی از گله های مدته که روبرو آنرا بر مردمان داهومی انداخته بود  
بدست آورده. و یکقدری بروت نیز از همان جبهه خانه دزدیده به کمره خود  
آورده است. و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان  
کرده است .

فیل ایوانس گله دینامیت را مایینه کرد . دید که خیلی مکمل و برای بر  
هوا کردن و خراب ساختن یک قسمی از آلباتروس کافیست . اما مهمترین  
کارها اینست که گله را در وقت و زمان موعین یا نزدن یک چیز بر این پتانسی آن .  
و یا آنرا با آتش در دادن لازمست . اینست که پرو دانت این مسئله را در زیر  
نظر دقت گرفته یک قتیله درازی ساخت . و آنرا با باروتی که داشت معامله  
نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هر گاه بساعت سه  
قتیل را آتش بدهد دو سه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب  
حاصل میشود .

اینهمه کارهایی آنکه هیچ شبهه کسی را دعوت کنند تمام گردید .  
پرو دانت در حالیکه در کمره خود بجا ضر کردن قتیله و ربط دادن آنرا به  
دینامیت مشغول میباشد . فیل ایوانس نیز به دیده بانی و کشک کشی بر سطح  
سفینه قدم میزد .

بساعت ده همه کارهای پرودانت سرانجام یافته فیل ایوانس بکمره فرو  
آمده رفیق خود را از کارش فارغ یافت .

روپور و رفیقانش تا بشام هر آنقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار  
پروانه و انداختن آنرا بجایش سعی کردند کامیاب نشدند . لپنار و پور  
چنان قرارداد که یکچند ساعت عمه را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد،  
و کار نشاندن پروانه را بجایش بفردا بگذارد . زیرا برای اینکار همه حال  
بروشنی روز محتاجت جست .

اینست که فیل ایوانس و پرودانت از بتقرار روپور خبر ندارند، و چنانچه  
بروز از روپور شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکنند بر همان فکر بودند،  
و بر همان فکر نقشه حرکت خود را تیار کرده بودند . و چنان مینداشتند که  
سفینه از جزیره خود را باز کرده در هوا راه بسیار میباشد . حال آنکه سفینه  
هنوز بجزیره بار یسمان مربوط و همه سفینه نشینان به استراحت مشغول بودند .  
از نیمشب یکقدری بیشتر پرودانت بکار آغاز نهاد ، در زیر خوابگاهش  
یک درجی موجود بود ، دینامیت را در میان درج مذکور وضع نمود، و فیل را  
از درج بیرون دراز کرد . ولی در زیر لحاف پنهان کرد تا آنکه بویش  
منتشر نشود .

پرودانت بساعت نظر کرده گفت :

— وقت رسید !

اینها گفته قلیل را آتش داد. و باز فیق خود یکبار سطح سفینه برآمده  
 دروازه کمره خود شانرا خوب به بستند. در اول امر چون سکاندار را  
 بجایش ندیدند متحیر شدند، و بجایکی بخارج نظر کردند. فیل ایوانس  
 بصدای خفه لرزان گفت:

— وای! آلباتروس در جای خود ایستاده است!

پرودانت — لعنت! حالا باید فیل را بزودی خاموش کنیم!

— فی، خود را باید برهانیم!

— آیا خود را از آنها نیدن؟

— بلی، شب تاریکست. از ریسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته  
 فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست!

— راست گفتی فیل ایوانس، از چاره که تصادف برای ما خود بخود  
 پیش آورده استفاده کردن لازم است.

هر دور فیق بکار آغاز نهادند. در اول امر بکمره خود فرو آمده بکس  
 قیمتدار خودشانرا که یکچند هزار فرانک نقد و موجودشان در آن بود بگردن  
 آویختند. بعد از آن برای جستجوی فریقو لن بسوی سر سفینه  
 روانه شدند.

ظلمت شب خیلی تیره بود، در کمره ها بغیر از خرخره خواب نفرها  
 دگر هیچ چیزی مغل سکوت و سکونت دیده و شنیده نمیشد. به آهسته کی

( ۱۸۹ )

تابه نزد کمره فریقولن آمدند .

بجیرت افتادند! زیرا کمره فریقولن باز ، و خود او را در آن نیاقتند دیگر  
طرفها را نیز جستجو کردند ، ولی هیچ آری از او نیاقتند . فیل ایوانس  
گفت : مباد ایشتر از ما فرار کرده باشد !

— هر چه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

هماندم به نزد ریسمان آمدند ، اول پرودانت بعد از آن فیل ایوانس خود  
را از ریسمان در آویختند ، پاهای خودشان را بر ریسمان پچانیده و بدستهای  
خود ریسمان را محکم گرفته لغزان لغزان تا بزمین رسیدند .

ازینقدر مدتها که از قدم نهادن روی خاک محروم بودند ، و درینوقت  
یکبار بای شان بر زمین رسید آنقدر یک ممنونیت و مسروریتی برای شان  
پیداشد که تصویر آن قابل نیست !

در اثنا اینکه میخواستند کنار جوی آب کوچک را گرفته بداخل جز  
یره بروند در پیش روی شان یک آدم برآمد !

مگر این آدم فریقولن بود !

بلی ، فریقولن تنبل بیشتر از افندیان خود بفکر فرار افتاده بر زمین فرو  
آمده است . و چون قدم خود را بر زمین غیر متحرک فشرده است اظهار  
مسرت و شادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نمانده بود . باید که یک آن اولتريك ، لمجا و ماوایی برای

( ۱۹۰ )

خودشان تدارك كنند . هنوز يكچند قدم دور نشده بودند كه در سفینه  
ها یهوی سفینه نشینان بلند شد . هیچ شبهه نیست كه فرار كردن فرا  
ر یانرا خبیر شدند .

درین اثنا ضیاهای الكتریک را بر جزیره انداختند . نوم تور ز فر  
یاد بر آورد كه :

— اینست فراریان !

بواقعیكه فرار یانرا دیدند . درین اثنا صدای مهندس روبور بلند كه بر  
طایفه ها امر فرو آوردن سفینه را عطا مینمود . سفینه آهسته آهسته  
دور و حرکت پروانه های خود را آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فیل  
ایوانس فریاد داد :

— مهندس روبور ! آیامارا درینجزیره میگذارید كه آزاده باشیم ، و  
برینسخن قسم بناموس میخورید ، تاما هم شمارا از يك منفعتی آگاه  
بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس ازینسخن این بود كه اگر روبور سوگند یاد كند ،  
وازیشان دست بردار شود ، اورا بر تملكه دینامیت آگاه ساخته پیش از  
كفیدن آن جلوه گیری آراسفارش كند . اما چون از طرف روبور  
بشدت :

— اصلا ! اصلا !

گفته شد، و حتی يك تفنگی هم انداخته شده کلمه آن بر شانه فیل ابوانس  
اصابت نموده زخم‌دارش گردانید، پرودانت با کاردی که بدست داشت بر  
ریسمان حمله برده بيك کش ریسمان را ببرد .  
آلباتروس که قوت پروانه های خود را سست کرده بود، و لنگر خود  
را هم بر ریسمان انداخته بود، و باد هم در آن اثنا شدت همیوزید بمجرد  
بریده شدن ریسمان بچنان شدت بسوی شمال شرقی بر روی بحر پویان  
گردید که در ظرف چند دقیقه سراسر از نظر سیاهان نماند .

—•••••—  
بَاب شَا تَزْدَه م

دینامیت چه نتیجه می بخشد ؟

—•••••—  
مهندس روبرو به نهایت درجه غضبناك گردیده بود . تا بسیار جاها آلبا  
تروس را ضبط نتوانست . باد هم رفته رفته کسب شدت میکرد ، بعد از کمی  
جزیره شاتام از نظر سفینه نشینان سراسر نماند گردید .  
روبرو گفت :

— وای خاینها ! فرار گردیدها ! اما از دست من رهایی نخواهید  
یافت ! بعد از آنکه پروانه آلبا تروس را بسازم اول بسوی جزیره شاتام  
آمده شمارا بدست خواهم آورد ! باز من میدانم وشما !  
براستی که اگر روبرو عودت کند فرار یهارا باز بدست آورده میتوانند .  
زیرا آنها از جزیره شاتام به آسانی و بزودی برآمده نمیتوانند . اولآیا

( ۱۹۲ )

مردمان وحشی اینجیزیره با ایشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد؟  
گیرم که حسن سلوک ورزند. يك چند دینا، یتی که روبرو برانهایند از د  
حال شان چه خواهد شد؟ اما جان مسئله اینجاست که اگر روبرو عودت  
بتواند! پرو دانت از دینا، میت خود خاطر جمعست که روبرو عودت نی،  
بلکه زندگانی هم نتواند!

مهندس روبرو دانست که غلبه جستن بر باد مطلق به کار کردن پروانه ها،  
و اتمام یافتن تعمیر آنها موقوفست لهذا گفت:

— توم! چرا انهای الکتریک را روشن کن، هر کس بکار آغاز کند!  
او امر روبرو در حال اجرا کردید، توم تور تر و طایفه ها بکمال فعالیت  
بکار آغاز نهادند. ولی باد سفینه از پروانه محروم را مجال درنگ نمیداد.  
روبرو مجبور گردید که سفینه خود را بطبقات سفلی هوا فرو آورد،  
تا باشد که باد در آنجا کمتر باشد.

درین اثنا توم تور تر به مهندس تقرب نموده گفت:

— باد یک قدری کسب اعتدال نمود!

— آیا بارومتر و چه نشان میدهد؟

— در بارومتر و تبدیل نیست، اما ابرهای پان شده می رود، چنان گمان

میشود که باران شدید ببارد!

— اما اگر ببارد با چه ضرر می رساند! هاندم از ابرهای باران بلندتر



( ۱۹۳ )

برآمده به تمام کردن کار خود مشغول میشویم! اصل کار تمام شدن تعمیر است!  
 — یک قسم کثی تعمیرات به انجام رسیده است. خیلی کم کار مانده است!  
 — توم! بمجردیک پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بود که  
 راه جزیره شاتام را پیش بگیریم. و آن فرار بهای خاین را بدست آریم!  
 زیرا وجود آنها برای ما خیلی مضر خواهد بود.

— راستست مهندس افندی: اگر آنها را نیایم البته چاره رفتن مملکت  
 خود را خواهند یافت، و اسرار ما را بعالم فاش خواهند کرد.

— بلی توم! از همه بدتر اینکه، چشمهای عالم را بطرف ما باز کرده،  
 در پی جستجوی ما خواهند افتاد. علی الخصوص که از جزیره (س) ما  
 نیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی مد هشتست! البته که سفاین متعدده امریکا  
 آمده آن عالم پنهانی ما را ضبط و استیلا خواهند کرد.

در انستایک اینمکالمه هادر ما بین مهندس، و توم تورنر جریان می یافت،  
 پروانه نیز کامل تعمیر شده بجایش نهاده شده بود. و بپور اشارت حرکت  
 دادن بیدها را بداد. پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلنی  
 آلباتروس باز عودت میکرد. و بپور سفینه را بیک سرعت وسطی بسوی  
 جزیره شاتام برای گرفتار کردن فراریان دورداد. و بپور توم تورنر را  
 مخاطب نموده گفت:

( ۱۹۴ )

— چنان گمان میبرم که بعد از یکساعت بجزیره شاتام برسیم .

— منم چنین میندازم مستر و بوز !

— چقدر خوب میشود تو ! زیر ایشب و اصلشدن ما بجزیره خیلی بهتر است . فرار یهاماز ادور گمان کرده پنهان شده نمیتوانند سفینه خود را در جزیره فرومی آریم ، و خود مادرچی آنها میبرایم ، و تا آنها را بدست نیاریم نمیگذاریم !

— اگر جنگ و جدال لازم آید ؟

— مجادله میکنیم تو ! لهدار ای مجادله میباید که قوت ما تمام باشد .  
حالا فکر پروانه دنباله هنوز کار میخواهد .  
اینرا گفته و طایفه هار اخطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تا بصبح کوشش ور زیدن  
لازمست !

طایفه هار ای سعی و کوشش حاضر بودند . هر کس بسوی دنبال کشتی برفتن حاضر شده بودند که درین اثنا بدماغ توم تو ز نریک بوی بسیار بدی بر خورده . نظر دقت خود را باز کرد . دید که بوی از طرف کمره فرارها و دود کشتی نیز از پنجره های کمره آنها میبراید . لهدا بتلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست تو ؟

( ۱۹۵ )

— وای ، این بوی و دو در انمی بینید ؟

— بلی بلی ، از کمره آن خانها میبراید ! چابک بدوید ! چابک بدوید !

دروازه را بشکنید !! ...

ولی تو م و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش نرفته بودند که يك صدای بسیار مدهشی بلند گردید . بام و در و اطراف کمره هادر آن واحد پاره پاره و گدو و د شده بر هوا گردید ، و هنوز پاره های آن میپريد که يك قسم کائی طرف دنبال سفینه به همراه يك قسم اعظم ماشين و پروانه ها از هم ريخته و پاشیده شده بدر ياز ميخندند . تنها طرف پیش روی سفینه با یکچند دیرك پروانه های افقی ، و يك عدد پروانه بزرگ عمودی که نواز کار فارغ شده بود باقی ماند . که آنهم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن و غرقه بحر فاشدن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد .

و بسببیکه پروانه بزرگ مانوله آن کسسته شده بود بدوران غیر اختیاری عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه پاره پاره شده را که رو بور و هشت نفر عونه او بر یسما نهی کنار کتاره خود را محکم چسپانیده بودند و بر آن پاره باقیمانده مانده بودند بسوی گرداب بحر همی کشید .

در نیجار و بور باز يك جرأت و اعتدال دمی نشان داده بهر صورتیکه بود خود را تابه مانوله پروانه بزرگ برسانید ، و مانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب گردید . و به این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

( ۱۹۶ )

سفینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکنیم دقیقه از آتش گرفتن دینامیت  
به آهسته گی بر روی آب بیفتاد .

— باب هفتم —

در فیلا دلفیا چه شد؟ و چه خواهد شد؟

در باهای سابق از شورش و هیجان فوق العاده که در کلب و لدن بظهور  
آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳ ماه تموز و قوعاتی که در کلب و لدن  
در مذاکره بالون جیبان پیش شد ، فردای آن در تمام ( فیلا دلفیا ) سبب  
هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلا دلفیا حکایت داخل  
شدن یک مرد اجنبی در دالان مذاکره کلب و تحقیر کردن او اعضای کلب را ،  
و مدح کردن ماشینهای قیادتر از هوا را ، و بجوش و خروش آوردن حاضرین  
را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اما این هیجان ، و غلیان بسبب غایب شدن رئیس و سرکاتب کلب بدرجه  
رسید که تنهامردمان شهر فیلا دلفیا را نی بلکه تمام امریکا ، و بلکه افکار  
تمام بر عتیق و جدید را از یروز بر نمود . زیرا ایندو شخص از مردمان بسیار  
مشهور و باکمال و ناموسکار فیلا دلفیا شمرده میشوند . و هیچ عادت آنرا  
ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا بنحوا بند ، و گیرم

( ۱۹۷ )

که در دیگر جا بنحوا بند همه حال خبر میدهند . حالا نکه در انشب که از کلب بر آمدند همه رفقای خود گفته بودند که بخانه خود میروند ، و فردا صبح برای فیصله کردن مسئلهٔ سکان بالون ( غوهده ) به کلب حاضر میشو ند ، و بر همین وعده از اعضای کلب وداع کرده بر آمده بودند .

دیگر اینکه : هر گاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای يك کاری یا بنا بر ضرورتی بيك طرفی رفته باشند ، و درین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما بغایب شدن فریقون چه بگوئیم ؟ آیا فریقون چه شد ؟

نهایت سه ، چهار ، پنج ، شش روز گذشت ، هفته شد هفته دو هفته شد ... خبر نیست ... هیچ يك اشارتی که از غایب شدگان ترانشان بدهد پیدانشد !

حالا نکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا کردید ، سواحل دریا ، کشتیا ، کشتیها . بندریها ، ایستیشن ها کوهپاداره ها جنگلها همه گمی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست ! نیست ! نیست !

تنبهادر میدانی جنگل ( فرمون ) یکجای زمین رامیده و ضمحل یاقند که شبهه ناک دیده میشد . حتی در کنار جنگل مذکور و نزدیک زمین کوفته شده بعضی آثار مجادله و منازعه نیز دیده میشد ! مبادا آنها بيك هجوم و تعرض رهنان گرفتار نیامده باشند ؟

( ۱۹۸ )

اینهم ممکنست! لهذا از طرف اداره پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد. آبهای نهرها را پالیدند. گلهای زیر نهرها را کشیدند. علفهای کنارهای نهرها را درو کردند، اگرچه این عملیات بیفایده رفت زیرا نهرها به پاک کردن خیلی محتاج بود. و به این واسطه پاک شد ولی والسفا که در زیر آن نهرها بجز لوشها و گلهای از پرودانت و فیل ایوانس آری پیدا نشد.

بواسطه اخبارها، اعلا ننامه ها و اخطار نامه ها بهر طرف امریکا نشر گردید. مکافاتها و اگر امیه ها وعده شد. در کوچها اشتهاها چسپا نیده شد. پنجهزارد و لار پنجهز آورنده گان آنها وعده شد!  
ولی والسفا که پنجهزارد و لار در صندوق کاپ باقی ماند، و خبر آورنده آن پیدا نشد.

درین اثنا باز مسئله جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیا را بهیجان آورده بود سر از نو بمیدان بر آمد. زیر اجسم مجهول در جهتای امریکای شمالی باز یکچند دفعه دیده شده بود! حتی در ینبار شکل، و جسامت جسم مجهول بنحوی مشاهده شده بود.

در اول امر در اراضی (کانادا) یکروز پستر از غایب شدن ارکان کاپ آن جسم مجهول دیده شده بود. بعد از آن در جنکل (فاروست) در اثنایکه با قطار ریل سابقه میگردیده شد. که بعد ازین مشاهده فرضیات

( ۱۹۹ )

و تخمیناً اینکه در باب جسم مجهول در محافل علمیه و دوایر رصدیه دوران داشت زایل گردید و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعی نی بلکه یک سفینه طیار است که بنا بر قاعده مسئله (از هوا سنگینتر) ساخته شده است. علی الخصوص که جسم مذکور چون بعد از چند روز از چین، و بعد از آن از هندستان دیده شد، و بواسطه تلگرافها این خبر بهر طرف منتشر گردید سرعت فوق العاده آن نیز دانسته شد.

آیا این ماکینست دلاور خارق العاده که خواهد بود؟ آیا از قوای طبیعی کدام قوت را در زیر حکم آورده باشد که بواسطه آن سفینه روی هوای خود در این قوت و سرعت خارق العاده را عطا نموده است؟ مبادا صاحب این ماشین طیار همان زو بوز عیار نباشد که در کلب ولدن آمده طرفدار می ماشینهای از هوا ثقیلتر را نموده است؟

اینست که این فکر مانند برق در بسی دماغها خطور کرده غایب شدن رئیس و سرکاتب کلب را با این ماشین طیار یک رابطه و مناسبت زیادی یافتند. علی الخصوص که در ششم ماه تموز از فرانس به نیورک یک تلگرافی آمد که به این تلگراف گمان و تخمین را بحقیقت و یقین تبدیل داد.

در این تلگراف نوشته کاغذیکه در میان یک قطئی نسواری که در پاریس یافت شده بود مندرج بود. قارئین گرام ما بخوبی خبردارند که این کاغذ قطئی نسواری چیست. نوشته مذکور احوال رئیس و سرکاتب کلب ولدن را

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچارگان را و بپور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !  
تلگرافیکه از پاریس آمده ، به کلب ولدن خطاب شده است ! بعد از ده  
دقیقه همه مردم فیلا دلفیا بواسطه خطهای تلفون به اینخبر آگاه شدند . و  
بعد از یکساعت همه مردمان امریکا باخبر گردید .

حالا چه باید کرد ! پرودانت و فیل ایوانس و فریقولن را از چنگ رو  
بپور ظالم بچه صورت رهایی داده خواهد شد ؟ مگر معادل آلبا تروس بلکه  
برتر از ویک سفینه طیاری تیار کرده بر هوا شوند ! حالا نکه ساکنان روی  
زمین هنوز از اصول ساختن اینگو نه ماشین طیار ، و چگو نگنی قوت و  
سرعت او بیخبر اند !

بعضی کسان باور نکردند ، و گفتند پاریسیان بامامزاح کرده اند ، هنوز  
ازین ناباوری یک کمی نگذشته بود که ( نورماند ) نام واپور فرانسوی که در  
لیمان نیورک از فرانس آمده لنگر انداخت قطعی پرودانت را آورده باور  
نکننده کار اباور کردن مجبور نمود . قطار راه آهن در هانشب قطی را  
از نیورک به فیلا دلفیا رسانید .

بلی ، بلی ! قطی مال پرودانت است ! حتی در میان باور نکننده کان یکی  
جیمس سیپ سبزه خوار بود که اگر در آنروز طعامهای مقوی خورده  
نمیبود از حیرت بسیار کفهای پایش بهو میشد ! جناب جیمس سیپ



( ۲۰۱ )

ازین قطعی بارها بار از پرو دانت نسوار گرفته است . همه اعضای کلب  
 قطعی را بمجرد دیدن شناختند . زیرا بار بار این قطعی را در دست پرو دانت  
 دیده اند . خلاصه این قطعی يك یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلب  
 ولدن شده در دالان مذاکره در یکجای مخصوص برای زیارت کردن شان  
 گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرو دانت . و سرکاتب فیل ایوا  
 نس در جو هو ابدست و بوز اسیر هستند . چاره رهایی دادن آنها نیز مفقود !  
 در فیلا دلفیا ازین رهگذر يك ماتم عمومی حکمفرما بود . کمیته شلاله  
 نیاغار اسبب ضایع شدن پرو دانت که حصه دار بسیار بزرگ آن کمیته بود  
 بقطع معاملات آغاز نهاده بدرجه اعلان افلاس رسید . فاریکه ساعت  
 سازی فیل ایوانس نیز بسبب غیوبیت صاحب فاریکه امتعه . و جووده خود  
 راه قیمت کم فروختن گرفت .

و الحاصل رفته رفته امیدها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع  
 شده میرفت . زیرا بعد از پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد .  
 همه ماه تموز بهمین منوال گذشت هیچ اثری در جو هو از ماشین طیار پدیدار  
 نگردید . زیرا ما میدانیم که بعد از پاریس روبرو بچه جاهای مجهوله بویان  
 گردیده است !

ماه آگستوس نیز گذشت ! باز خبری و اثری پیدانشد . ببادا بکدام نتیجه

( ۲۰۲ )

و خیمه گرفتار نیامده باشد!

والحاصل از ماه ایلول نیز بیست و هفت روز گذشت باز هیچ! باز هیچ! .  
سبحان الله! انسا نه آنچه عجب مخلوقیست! فراوشی از ایجابات طبیعیه  
بشر است . این مسئله نیز آهسته آهسته فراوش گردید!

اما این عجب است که در روز بیست و هشتم ایلول دفعه در فیلا دلفیا آوا  
زه شد که پرودانت، وفیل ایوانس بخانه خودشان عودت کردند!

بلی بلی . که شدگان پیداشدند، حتی فریقولان نیز با آنهاست اولاً اعضا  
های کلب . بمد از آن یاران، و دوستان غایب شدگان یکان یکان بسوی  
خانه نو آیندگان دویدند! انواع نمایشها و شادمانیها اجرا کردند. فریاد  
ها برآوردند. هوراها کشیدند، بقرار عادت فیلا دلفیا بر شانه های خود  
ایشان را برداشته شهر گشت کردند .

سبزه خوار جیمس، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام  
خود را گذاشته بخانه رئیس رفته بود، و بلینام فورب که صاحب کارخانه  
از لته شکر سازی بود باد و دختر خود ده بیس مات و بیس دول هم در انجام بود!  
پرودانت و وفیل ایوانس با آنقدر آدهها بمصافحه مجبور گردیدند که دستها  
یشان بدرد آمد . درها نشب در کلب عقد اجتماع گردید . زیرا همه کس  
تشنه شنیدن سرگذشت ایشان بودند . و چنان . بینداشتند که در کلب  
اول سخنی که رئیس بر زبان آورد متعلق سرگذشت غیبی و بت سه ماهه شان

( ۲۰۳ )

خواهد بود!

حالا نکه هر دور فیق در دل خود برین قرار داده بودند که در ین باب هیچ چیزی نگویند. حتی فریقوان که نخود در دهنش نم نمیکشد نیز التزام سکوت کرده بود.

اگرچه آنها همچنین قرار داده باشند، و بر کسی این راز را بنابر عنادیکه در باب طرفدارئی (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند، ولی ماه میاید بدانیم که بعد از آنکه ایشانرا در جزیره (شاتام) گذاشتیم چه کردند و چه شد:؟

بعد از آنکه پرو دانت ریسمان آلباتروس را برید، و آلباتروس بی پروانه به جریان هوا تابم شده بر هوا شد هر سه نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند، و فکرشان این بود که با اها لئی بومی جزیره تصادف کنند.

در ساحل غربئی جزیره بیک قبیله بر خور دند که پنجاه نفر بودند، و بصیاد ماهی تعیش میکردند. مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس، و ضیاهای الکتریکی اورا دیده بودند و از دور به او سجده ها کرده بودند. زیرا اورا بیک معبود سیاوی شناخته بودند؟

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود بدیدند به احترامهای فایقه، و عزت داریهای لایقه که در خورد مردمان از سما آینه کان باشد پیش آمدند، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند، و انفس ترین طعنا

( ۲۰۴ )

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پرودانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات  
بلند هوائیه اجرا کرده و بعد از این نه از روبرو و نه از آلباتروس اثر و نشانی  
بدنیان نخواهد ماند !

حالا کار اینست که چاره عودت کردن امر یکا را باید جست ! همه ماه  
آگستوس را در جزیره ( شاتام ) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقلیه نیا  
قتند . فرارها بسببی که از یک محبس برآمده بدیگری داخل شدند خیلی ما  
یوس شدند . تنها فریقوان خیلی ممنون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلول یک کشتی بزرگ بادی بجزیره شاتام وارد  
شد ، فرارها بعد از آنکه بمردم قبیله اکرام و انعام و افری نمود با صاحب سفینه  
ساخته در سفینه سوار شدند ، و بجزیره [ اوقلاندا ] آمدند ، و از انجا دریکی  
از واپورهای کپنی ( پاسیفیک ) سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول  
به ( سانفرانسیسکو ) واصل شدند ، و از انجا به قطار راه آهن سوار شده  
در بیست و هفتم ماه ایلول به ( فیلادلفیا ) واصل شدند !

اینست که فرارها از وقتی که بجزیره ( شاتام ) افتاده ، و بازتابه فیلادلفیا  
رسیده اند همین وقوعا ترا گذشتانده اند درهما نشب رئیس و سرکاتب بکمال  
دبده و دارات در دالان کاپ بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا آنکه هر دو رفیق فوق العاده ساکن و مستریج بودند و چنان معلوم

( ۲۰۵ )

میشد که هیچ غیبو بت نکرده اند، و هیچ چیزی بر سرشان نگذشته باشد، و دیروز از کلب برآمده امروز باز بوقت و میعاد همین خود بر محل مأموریت خویش آمده اند!

بعد از آنکه نمایشها، و هور راها از طرف هیئت کلب بر طرف گردید، پرو دانب بصدای بسیار مستیحانه گفت:  
— رفیقان، افندیان! مذاکره باز شد!

صداهای شکرها، و هور راهای بسیاری بلند شد. زیرا اگر چه ابتدا شدن مذاکره چندان حال خارق العاده نیست، ولی چون باز از طرف رئیس پرو دانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده یک حالی شمرده میشود.

رئیس بعد از آنکه صداهای تحسینها، و هور راها فرو نشست باز بسخن آغاز کرده گفت:

— در اجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف بشنوید! بشنوید!] مذاکره ما متعلق مسئله پروانه بالون (غوهده) بود که آیا در پیش ربط شود یا بدنبال؟ (از هر طرف علامتهای حیرت) حا لاجاره اتفاق آراء طرفین را یافتیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پر وانه است بهر دو طرف. [از هر طرف سکوت، حیرت!] اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت!

( ۲۰۶ )

همه اعضای کاپ که برای شنیدن حوادث غیبوت شان ، و حکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکوت و جدیتی که در حال نو آمدگان پدیدار بود هیچکس جسارت بر سوال نتوانست نمود . در کاپ یک سکون و سکوت عجیبی حکمفرما بود که تا بحال امثال آن دیده نشده بود : پرودانت باز بسخن آغاز نهاده گفت :

— افندیان ! حالا نخستین کار ما اکیال کردن ( غوهده ) است . زیرا بر اثر جو هوا ( غوهده ) حکم کرده میتواند و بس ! افندیان ! مذاکره ما ختام یافت .

### — باب هجدهم —

— آلبا تروس ، و غوهده همدیگر خود را کجا مییابند ؟ —

بعد از هفتماه از جریان این وقوعات که نقل کردیم ، یعنی هفتماه بعد از عودت کردن خازق العاده پرودانت و فیل ایوانس بخانه های خود شان ، در شهر فیلا دلفیایک شورش و هیجان عظیمی برپا شده بود ! این شورش و هیجان برای مسائل سیاسی با اجتماعات انتخابات رؤسا و مورین نبود ، بلکه عالم فیلا دلفیادر نیسار برای بالون ( غوهده ) که از طرف کاپ ولدن ساخته شده ، و سیاحت آن در جو هوا مقرر است بحرکت و هیجان آمده اند . درین بالون ( هارزی تندر ) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با یک نفر معاون او بصفه ما کینیسست ، و رئیس کاپ جناب پرودانت . و کاتب

( ۲۰۷ )

اوفیل ایوانس بصفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .  
 درین هفتماه سیاحان ماهنوز سرگذشت جویه خودشانرا بهیچ کس نقل  
 و بیان نکرده اند . فریقون دهن باره نیز دهن خود را باز نکرده است .  
 چنان گمان میبرم که پرودانت و فیل ایوانس بسببی که از طرفداران بالو  
 نهی از هوا خفیفتر میباشد از آلباروس که مسئله از هوا سنگینتر را اثبات  
 نموده بحث و بیان کردن نمیخواهند .

بالون ( غوهد ) همه خواصی را که برای شرایط لازمه بالونها لازم باشد  
 جامعت . و بر تمام بالونها تکیه تا به ایندم ساخته شده است . مر جترو و مافوقتر است .  
 محفظه بالون غیر قابل نفوذ است ! تا به باد در هوا مانده میتواند . این محفظه  
 یعنی جسم آماسیده که غاز خفیفتر از هوا آنرا می آماساند ، و برهوا بالا میرارد  
 بچنان محکم و مضبوطی ساخته شده که یک حبه غاز را ضایع نمیکند .  
 بدرجه که بهر گونه باد و باران مقاومت بتواند محکم و متین ساخته شده است .  
 ماشین الکتریکی که پرودانت آنرا خریداری کرده ، و در بالون وضع  
 نموده قوت بسیاری به پروانه هامی تواند بدهد . شکل غوهد بسببیکه طو  
 لانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالونرا مکمل ساخته اند  
 که در میان آن هرگونه آلات و ادوات ، و لوازمات بالون پرانی گنجایش  
 دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه یک یک پروانه ، و در آخر بالون یک  
 سکان دارد . غازی که در درون محفظه بالون غوهد پر میشود از خفیفترین

( ۲۰۸ )

غازهای . ولدالها ، انتخاب شده بود .

والحاصل در بیستم ماه نisan همه چیز بالون غوهده حاضر شده بود .  
 بعد از آنکه بالون را در میدان جنگل فر ومون باغاز آمانسایدند به پرائیدن آن  
 آغاز کردند . خلائی که در میدان مذکور جمع آمده اند حد و حساب ندا  
 رد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی از باب مراقب را در فیلا  
 دلفیا گرد آورده بود . مردم خود فیلا دلفیا از زن و مرد ، و خورد و  
 بزرگ و پیر و جوان درین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فابریکهای  
 خود را معطل نموده در میدان جنگل فر ومون آمده بودند . صاحبان  
 نمازه ها ، غازه های خود را بسته با نجا خود را رسانیده بودند افسران  
 عسکریه . ماورین ، ملکیه ، مخبرین جراید و الحاصل هرگونه خلائی  
 برای تماشا پرائیدن بالون ( غوهده ) که از ماها برای آن انتظار کشیده  
 میشود گرد آمده اند .

صدا های هور راها و تحسینها بفلک بر میشد . علی الخصوص هنگامیکه  
 پرو دانت ، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریادهای هور راهائی که  
 از خلائی بر آمد شنیدن داشت ! اینرا هم بگوئیم که اکثر مردم مان از دیدن  
 بالون بیشتر بدیدن این دو نفر سیاح غایب شده از هوا فرو آمده هوسکار  
 میباشند .

از ساعت ده یک ربع گذشته بود که یک طوب زده شد . این طوب



( ۲۰۹ )

اشارت تمام شدن حاضرئی بالون بود! غوهدمنتظر اشارت بود!  
 ساعت یازده بازیك طوب انداخته شد! غوهده که بازیسمانها بزمین سر  
 بوط بود بقدر یازده متر و بلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحان را  
 و سیاحان همه حاضران را دیدند. پرو دانت و فیل ایوانس بنابر قصد اینکه  
 مابدل بشمار بوطیم دستهای خود شانرا بردل خود گذاشتند بعد از آن  
 دستهای راست خود شانرا بسوی سما بالا کردند. و به این اشارت دانانند  
 که غوهده بر جوهوا حاکم میشود.  
 بجواب این صد هاهزار دست بردل گذاشته شد. و صد هاهزار دست  
 بسوی هوا بجنبش آمد!

ساعت یازده طوب سومین انداخته شد. پرو دانت به آواز بلند فریاد  
 بر آورد که:

— باز کنید ریسمانها را!

بیکبارگی ریسمانها باز شد. غوهده بکمال عظمت بلند شد. و یک استقا  
 مت عمودی گرفته بقدر دو صد و پنجاه متر و ارتفاع پیدا کرده توقف نمود.  
 در انجبا بحرکت افقی آغاز نهاد. هر دو پروانه غوهده بحرکت آمد. بالون  
 بسرعت ثانیة دوازده متر و بسوی شرق به پیشرفتن آغاز نهاد.  
 از همه خلائق باز صداهای هور راه او تحسینها بلند کردید بالون بواسطه  
 سکان خود هر گونه وضعیتهایش که دلش میخواست میگرفت. راست میر

( ۲۱۰ )

فت بچپ و راست میگردید، دایره دور میکرد.

اما و اسفا که در اثنای این تبحر به هاهیج باد نیست تادیده شود که غوهد با بادچه میکنند؟ درین اثنای بالون بقدر چند صد متر و بر هوا بلند شد. حاضرین دانستند که مقصد پرودانت و رفقای بالون نشین شان اینست که در طبقات بالائی هوا بلکه باد بیابند. و اسفا که در از روز هیح باد پیدا نمیشد.

غوهد یک خط عمودی را گرفته تا بچهار هزار متر و بلند شد. و مانند یک نقطه کوچکی معلوم میشد. کردنهای همه مردمان از بسیار بالادیدن بدر آمد!

درین اثنای میان مردمان نداهای حیرت، و تعجب بالاشد این نداها را صد ها هزار نداهای حیرت پیروی کرد. نظرهای همه مردمان در یک طرف افق بیک نقطه سیاهی معطوف بماند. این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهد بکمال سرعت پیش میآمد! و رفته رفته به غوهد نزدیک میشد، و هر چه که نزدیک میشد بزرگی و جسامتش پدیدار میگردد. آیا یک مرغ بسیار بزرگ است؟ آیا یک حجر سماوئیت؟

خیر کار ازین گمانها بحقیقت کشید. جسم مذکور معلوم شد که چیست! غوهد نیز دانست که چیست و کیست؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد!

از زبان یکی از اعضای کلب دفعه «آباتروس! آباتروس!» گفته یک

فر یاددهشتناکی برآمد! همه حاضرین به این فر یاداشترک ورزیدند!  
 بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود! در میان آنهم روبور بود! زیرا  
 پروانه ها، و شکل و هیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند یک عقاب  
 تیز پروازی، بر غوه صدوعه مشال هجوم نمود! هیچ شبهه نیست که آنرا  
 پاره پاره خواهد کرد!

اما خیلی عجب است! ما آلباتروس را بصدمة کفیدن دینامیت پرودانت  
 پاره پاره شده بدر یافتادن آنرا دیده بودیم، پس چسبان شده که باز درینو  
 قوت ظهور نمود؟

به بینید که چه طور شد:

بعد از آنکه مهندس روبور بکمال اعتدال دم مانوله پروانه پیش رو را  
 بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد، و باقی مانده سفینه خود را از  
 سقوط مدهشته پرتاب شده رهائی داد، سفینه پاره مانند جاله بر روی آب  
 تماس نمود. یعنی مرغ مجروح در بحر بیفتاد اما پروانه های آن یکمدت  
 مدیدی از غرق اورا محفوظ نمود. روبور باطایفه های خود یکچند ساعت  
 بر روی سفینه پاره خود که درینوقت حکم یک جاله مشکلی را گرفته بود  
 بماند. بعد از آن که نزدیک غوطه خور دن سفینه پاره رسید در زور قهرا  
 برئی خود نشستند. و در حالتیکه حال شان بخوابی رسیده بود مظهر  
 معاونت ربانیه شدند. یعنی بعد از طلوع شمس بیک چند ساعت قضا زد

( ۲۱۲ )

کاتر ایک کشتی مشاهده کرده غیر از روبر و طایفه هاباقمانده پروانه ها و دیگر آلات و ادوات سفینه پاره را نیز جمع کرده در کشتی خود جمع نمود .  
از مسرك رهایی داد .

روبوور خود را کپتان يك کشتی برقم داده از غرق شدن کشتی خود بخت زاند ، و باینصورت هویت و ماهیت خود را پنهان نمود .

این کشتی رها دهنده مهندس روبر ( نو فریاند ) نام سفینه سه دیرکه بادئی بود که به اوسترالیا میرفت . روبر يك قسم ثروت موجوده خود در از سفینه رها نیده توانسته بود . بکمال راحت تابه اوسترالیا رسیدند . بعد از چند روز يك کشتی کوچک و متینی خریدند یکسر راه جزیره ( س ) را گرفت . فکر یکانه مهندس اخذ انتقام بود که برای آنها يك آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی که آلباتروس اول را ساخته باشد ساختن يك آلباتروس دوم چندان کار مشکلی نیست ! علی الخصوص ص که در جزیره ( س ) همه اسباب و آلات و لوازمات آن حتی فابريك آن آماده و تیار هم باشد !

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول مكملترو سرریعتر ، و پرقوت تر يك آلباتروس دیگری برای سیرو جولان جو هوا آماده گردید و روبر ، وهان طایفه های اولین دران سوار شدند ، هر يك از آنها در دل های خود درباره پرودانت و فیل ایوانس بلکه در حق همه اهل کاپ و لدن يك

حس شدید انتقامی میروورآیندند .

آلباتروس در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچطرف دیده نشود . از اترو دایمادر میان ابرها قطع مسافه نمود ؛ بعد از آنکه در امریکای شمالی رسید بشهر فیلادلفیا آمده در جنکل فاروست در یک گوشه تنگ و تنهایی بخزید . مهندس روبرو بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانها را سوال نمود ، و بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوهد در بیست و نهم ماه نیسان بار نیس و سرکاتب کلب ولدن بسیاحت هوا میبراید !

آیا برای اخذ انتقام بهتر از بنوسیله کجا بدست میآید ؟ و هم به اینوسیله بر همه عالم اثبات مینماید که اصل موفقیت و کامیابی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما سیده !

اینست که به اینسببها نیکه بیان گردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی بر شکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماند که آلباتروس را اول کسیکه شناخت و عالم را بولوله انداخت فریقولن بود . فریقولن درینبار بسیاحت هوایی افندی خود داشتراك نوزید . و در میان سیرینان به پهلوئی یکی از اعضای کلب ایستا ده بود . بمجردیکه آلباتروس را مانند یک نقطه سیاهی در افق بدید بشناخت و به کسی که در پهلوئی او بود فهمانید که آلباتروس است .

( ۲۱۴ )

غوه در کر یختن سعی میورزید، ولی میدانست که بهیچصورت از  
چنگ آلتروس رهایی نخواهد یافت. باز هم بصورت عمودی بکمال شدت  
بالا بر آمدن گرفت. چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را  
برو میگیرد. لهدابه امید آنکه بلکه آلتروس تابه نقطه های بسیار بلند  
بالو آمده نتواند بمر تفعترین طبقات هواییه بالا بر آمدن گرفت!

اما آلتروس نیز بصعود آغاز نهاد، حجم آلتروس نسبت به آماسیده گی  
بیمای غوه خیلی کوچکتر است. و چنان معلوم میشد که یک کشتی طور  
پیدوست که بر یک زره پوش بزرگ هجوم میبرد.

در ظرف یکچند دقیقه بالون به ارتفاع پنجهزار متر و بالا بر آمد. آلتروس  
نیز در دنبال آن بالاشد. و بر اطراف آن در یک دقیقه چند بار دور میگرد.  
و این دایره های دوریه خود را رفته رفته کوچک میکرد. و چنان وامینمود  
که بیک حمله محفظه غاز بالونز ایاز باره کند، و در آن واحد بالونرا محو نماید.  
و پرو دانت و رفیقانش را از پنجهزار متر و ارتفاع بزین انداخته باره کند.  
دهشت تماشاگران رفته رفته مزاید میکرد. سینه های شان به تنگی  
میآمد، پاهای شان میلرزید. غوه دیرق امر یکبار ایاز کرده بود، و رو  
بور نیز دیرق مخصوص خودش را بر افراشته بود. مردمان از پایان یک محاصره  
دیده مدهشته هوایی را که تا بحال امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میکرد  
دندانها قوت هر دو محارب هیچ با هم مساوی نبود. آلتروس مانند کشتیهای

( ۲۱۵ )

زره پوش بسیار مجرب، و غوهد همچون کشتیهای چوبی بادبانی کلانی، بنامه و در  
 غوهد برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاد تر با لابر آمدن را آرزو کرد،  
 همه نقلتهای خود را انداخته بقدر هزار متر دیگر باز بیکبارگی بالابر آمد!  
 غوهد مانند یک نقطه بسیار کوچکی از زمین معلوم میشد. آلباتروس نیز  
 همه قوتهای خود را به پروانه های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود.  
 دفعه از مردمان زمین صداها صدای بلند شد زیرا دیدند که غوهد  
 بسرعت بسوی زمین فرو میآید، و رفته رفته بچشمهای مردمان بزرگ  
 شده میرود.

آلباتروس نیز با آن یکجا فرو میآید، و رفته رفته همه شکل پرهیبت  
 عجیبش را بنظرها جلوه میدهد. مگر محفظه غاز غوهد در طبقات علویه  
 هوا بسبب کسب خفت نمودن هوا، و عدم کفایت تضییق خارجی کفیده،  
 و غازها بشدت ازان فرار کردن گرفته، و از آنرو بسرعت و شدت بسقوط  
 کردن آغاز نهاده است.

آلباتروس سرعت خود را با سرعت نزول غوهد برابر ساخته یکجا با او  
 میفراید. در حالتیکه از زمین بقدر هزار و دو صد متر و بلند بودند آلباتروس  
 بکمال مهارت خود را به بدنه غوهد چسبانید. آیا غوهد را سر اسر محو کر  
 دن میخواهد؟ نی، نی! معاونت کردن میخواهد!

آلباتروس آنقدر بمهارت تقرب کرد که ماکینست و معاون بالون غوهد

( ۲۱۶ )

که تهلکه مرگ را بسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس  
درآمدند!

پرودانت، وفیل ایوانس مرگ را شرح دانسته معاوتت رو بورارد  
کردند. ولی طایفه های پر قوت آلباتروس رئیس و سرکاتب را بزور و جبر  
گرفته به آلباتروس در آوردند.

بعد از آن آلباتروس غیر متحرک بایستاد. بانون چون سراسر بی غاز  
مانده بود بشدت سقوط نمود. و مانند لاشه یک غلیو از بزرگی بر شاخهای  
درخت جنگل فرومون آویزان ماند!

در زمین یک سکوت و سکونت عظیمی حکمفرما بود. چنان پنداشتی  
که در همه شان اثر حیات مفقود شده است. بسیار مردمان برای ندیدن این  
منظره مدهشه چشمان خود شان را به بستند.

هزار افسوس که پرودانت و فیل ایوانس باز اسیر رو بور شدند. آیا باز  
آنها را در جو هوا خواهد برد؟! اما بکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی  
زمین فرو آمدن گرفت! همه حاضرین برای جای دادن آلباتروس بیک  
کناره کشیدند و یک وضع احترامی گرفته جا خالی کردند.

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس از زمین بقدر دو صد متر و  
بالتر از زمین آمده ایستاد!

در میان مردمان یک سکوت بسیار عمیق حکمفرما بود. در میان این



( ۲۱۷ )

سکوت، دفته صدای تیز بر تأثیر مهندس روبرو بلند شده گفت :  
 — ای افندیان امریکایی! رئیس کاپ ولدن و باشکاتب او باز بدست  
 اقتدار من بیفتاد، هر گاه ابد یا ایشا ترا در سفینه خود محبوس نگاهدارم  
 وظیفه متقابل خود را ایفا کرده خواهم بود. لکن با وجود آنهم من  
 ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم! مستر پرودانت، فیل ایوانس!  
 آزادید! ...!

رئیس کاپ ولدن، و فیل ایوانس و دو ماکینست هماندم بر زمین مجھیدند.  
 آلباتروس در حال بقدرده متر و بالاشد! باز در انجا توقف نموده و بر  
 سخن خود دوام ورزیده گفت :

— ای افندیان امریکایی! تخر به کردم، کامیاب آمدم! محقق بدانید  
 که کامیابی و حکمرانی جو هو ابدست ماشینهای طیار ثقیلتر از هواست، نه  
 بالونهای شکم آماسیده خفیفتر از هوا! ولی با وجود آنهم حکم کردم که هیچ  
 چیزی، حتی ترقیات فنیہ نیز پیش از وقت و زمان معین و مقدر آن بوجود  
 نباید آمد! بنا برین میروم، اسرار و خفایای خود را با خود میبرم و ازین

( ۲۱۸ )

اسرار درینوقت بهالم انسانیت خیر نمیدهم . زیرا تشبث بیوقتست ، چو  
 نکه مال موجوده هنوز با ندرجه نرسیده اند که از کارهای بیجای نفس  
 برستی خود برهیز کرده تنها بفکر ترقی فنون مشغول شوند ! پس هر  
 وقتی که اکتساب فضیلت و معرفت یگانه مشغولیت عالم گردد ، و مال موجوده  
 بدرجه فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفایای فنیه دیگر کار  
 و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود بمیدان ظهور  
 خواهد برآمد !

افندیان امریکایی ! بشما عرض سلام و احترام میکنم الوداع !

بامان خدا .

روبو، مهندس ، بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار پروانه های ماشین  
 طیار خود را بیکبارگی بدور و حرکت آورده بکمال سرعت بالابرامد ، و  
 یکسر بسوی شرق روان شده از نظر هانها نمان کردید !

پرو دانت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئله خفیفتر از هوا خیلی  
 محجوب و شر مساز شده بجز اینکه پسهای کردن خود را خازیده بخانه های

( ۲۱۹ )

خود بروند ، و عالم گرد آمده تماشا بین نعره های تحسین و آفرین خود  
را به ایشیلاقهای تمسخر و استهزا در حق آنها تبدیل بدهند دگر کاری  
باقی نماند .

—————

انتها

( مترجم )

مجموعه نظری

—————



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**